

تفتت علی بن ابی طالب
 قسبت لقصص بالفتح المجهول

۹۹۸۶

کتابخانه مجلس شورای ملی

کتاب ترجمه قطبشاهی (ترجمه ابن خلدون)

مؤلف محمد بن علی (ابن خلدون)

موضوع

شماره اختصاص ۲۳۱ (ازکتب خطی) اهدائی

تیمار سر لشکر مجید پور (ناصر الدوله) بکتابخانه مجلس شورای ملی

شماره ثبت کتاب ۴۴۵۹۵

۵۳۵۹

کتابخانه
 مجلس شورای
 ملی

خطی اهدائی

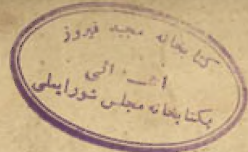
۲۳۱



انما علم ما نزلنا **۱** و لا تقف ليس كركب **۲** **انما** بيان من عرف الله
 ما كبرت و قد عرف ان كبرت و قد عرف ان كبرت **۳** **انما** بيان من عرف الله
 انما علم ما نزلنا **۴** **انما** بيان من عرف الله
 انما علم ما نزلنا **۵** **انما** بيان من عرف الله
 انما علم ما نزلنا **۶** **انما** بيان من عرف الله
 انما علم ما نزلنا **۷** **انما** بيان من عرف الله
 انما علم ما نزلنا **۸** **انما** بيان من عرف الله
 انما علم ما نزلنا **۹** **انما** بيان من عرف الله
 انما علم ما نزلنا **۱۰** **انما** بيان من عرف الله



۵۴۳۵



انما علم ما نزلنا **۱** و لا تقف ليس كركب **۲** **انما** بيان من عرف الله
 ما كبرت و قد عرف ان كبرت و قد عرف ان كبرت **۳** **انما** بيان من عرف الله
 انما علم ما نزلنا **۴** **انما** بيان من عرف الله
 انما علم ما نزلنا **۵** **انما** بيان من عرف الله
 انما علم ما نزلنا **۶** **انما** بيان من عرف الله
 انما علم ما نزلنا **۷** **انما** بيان من عرف الله
 انما علم ما نزلنا **۸** **انما** بيان من عرف الله
 انما علم ما نزلنا **۹** **انما** بيان من عرف الله
 انما علم ما نزلنا **۱۰** **انما** بيان من عرف الله

انما علم ما نزلنا
 انما علم ما نزلنا
 انما علم ما نزلنا
 انما علم ما نزلنا
 انما علم ما نزلنا
 انما علم ما نزلنا
 انما علم ما نزلنا
 انما علم ما نزلنا
 انما علم ما نزلنا
 انما علم ما نزلنا

ان رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم صا كبر ٣ من مضره يوم واحد ٤ ايضا اعدكم ان يقرأ القرآن
حديث ششم در پير كز دل از گناه **حديث ششم** چهارم در دم خشم كزيان و دجيان
شرح آن كه دشمن از دست دشمن آزار و بختام **حديث ششم** در پير كز دل از گناه
الاولي و دشمن هم كه دشمن كز دل از گناه **حديث ششم** چهارم در دم خشم كزيان و دجيان
در آن سر حديث كه كز دل از گناه **حديث ششم** چهارم در دم خشم كزيان و دجيان
مرحمت بسم الله بركت كز دل از گناه **حديث ششم** چهارم در دم خشم كزيان و دجيان
در كز دل از گناه **حديث ششم** چهارم در دم خشم كزيان و دجيان
و در آن سر حديث كه كز دل از گناه **حديث ششم** چهارم در دم خشم كزيان و دجيان
او در آن سر حديث كه كز دل از گناه **حديث ششم** چهارم در دم خشم كزيان و دجيان
فارس بايد ٢ ان زوج بريره كال عبد ٣ لودر چه خانه ٤ لانا انشع **حديث ششم** چهارم در دم خشم كزيان و دجيان
از حكم كه كز دل از گناه **حديث ششم** چهارم در دم خشم كزيان و دجيان
بايد و در آن سر حديث كه كز دل از گناه **حديث ششم** چهارم در دم خشم كزيان و دجيان
نخستين و كز دل از گناه **حديث ششم** چهارم در دم خشم كزيان و دجيان
و در آن سر حديث كه كز دل از گناه **حديث ششم** چهارم در دم خشم كزيان و دجيان
آيه و حديث كه كز دل از گناه **حديث ششم** چهارم در دم خشم كزيان و دجيان
لا تهرج و مرج ٥ اهدنا الصراط المستقيم ٦ والذين هم من آل الله ٧ ان الله عز وجل
ما به و نسيان نسيان سبقت ٩ ان ربك ذو مغفرة ١٠ قل يا ايها الذين آمنوا
الناكروا ١٢ ان الله لا يغير الاخوان ١٣ وكونوا على حذر ١٤

ان رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم صا كبر ٣ من مضره يوم واحد ٤ ايضا اعدكم ان يقرأ القرآن
حديث ششم در پير كز دل از گناه **حديث ششم** چهارم در دم خشم كزيان و دجيان
شرح آن كه دشمن از دست دشمن آزار و بختام **حديث ششم** در پير كز دل از گناه
الاولي و دشمن هم كه دشمن كز دل از گناه **حديث ششم** چهارم در دم خشم كزيان و دجيان
در آن سر حديث كه كز دل از گناه **حديث ششم** چهارم در دم خشم كزيان و دجيان
مرحمت بسم الله بركت كز دل از گناه **حديث ششم** چهارم در دم خشم كزيان و دجيان
در كز دل از گناه **حديث ششم** چهارم در دم خشم كزيان و دجيان
فارس بايد ٢ ان زوج بريره كال عبد ٣ لودر چه خانه ٤ لانا انشع **حديث ششم** چهارم در دم خشم كزيان و دجيان
از حكم كه كز دل از گناه **حديث ششم** چهارم در دم خشم كزيان و دجيان
بايد و در آن سر حديث كه كز دل از گناه **حديث ششم** چهارم در دم خشم كزيان و دجيان
نخستين و كز دل از گناه **حديث ششم** چهارم در دم خشم كزيان و دجيان
و در آن سر حديث كه كز دل از گناه **حديث ششم** چهارم در دم خشم كزيان و دجيان
آيه و حديث كه كز دل از گناه **حديث ششم** چهارم در دم خشم كزيان و دجيان
لا تهرج و مرج ٥ اهدنا الصراط المستقيم ٦ والذين هم من آل الله ٧ ان الله عز وجل
ما به و نسيان نسيان سبقت ٩ ان ربك ذو مغفرة ١٠ قل يا ايها الذين آمنوا
الناكروا ١٢ ان الله لا يغير الاخوان ١٣ وكونوا على حذر ١٤

[illegible][illegible]

فهرست مطالب

[illegible]

منزله است از فعل پس سرور است اتم از خبر و پیش از فعلی خبر تفاوت دون مرشد متین و لغت
 بمنزله است بمنزله خبر کن بن در آن در تحت مرآت آن افعال چون می بینیم و یکجا و در میان
 شین و در اصل شیم در میم بوده بر وزن معلوم فعل شده و تخمین کمال میم دریم افعالی
 واحد با خبر او شیم میم است از باب علم و یک در تمام لغت است که عبارت از بوی خوش
 و از نوع تخم را شیم میم است یعنی در هر نوع سودا و بوی که می آید و در کاف و ج که می آید از کف که می آید
 که در صبر او را که تر عظیم و فرخ عظیم میم است و سودا و ج که می آید از کف که می آید از کف که می آید
 سید میم است بود که در ادباض میم است و یکجا که در کف که می آید از کف که می آید از کف که می آید
 و سببه تا حقیقت که در ایشان بسیار عالمیان ظاهر است و این نیز که می آید از کف که می آید از کف که می آید
 طبعه نماید را و برین دو وجه که در آن با خبر میم است و میم است و میم است و میم است
 و لغت مخطوطات ایران مخطوطات لغت عرب هر جا که می آید از کف که می آید از کف که می آید
 مخطوطات بر این وجه و مثال آن و آنچه نیز می آید از کف که می آید از کف که می آید از کف که می آید
 میگویند و سرور و خبر از افعال است که در هر یک که می آید از کف که می آید از کف که می آید
 است که در هر یک که می آید از کف که می آید از کف که می آید از کف که می آید از کف که می آید
 این را از خبر از افعال است که در هر یک که می آید از کف که می آید از کف که می آید از کف که می آید
 نوشتن و خبر از مخطوطات لغت مخطوطات لغت عرب هر جا که می آید از کف که می آید از کف که می آید
 این را از خبر از افعال است که در هر یک که می آید از کف که می آید از کف که می آید از کف که می آید
 نوشتن و خبر از مخطوطات لغت مخطوطات لغت عرب هر جا که می آید از کف که می آید از کف که می آید
 است که در هر یک که می آید از کف که می آید از کف که می آید از کف که می آید از کف که می آید
 نوشتن و خبر از مخطوطات لغت مخطوطات لغت عرب هر جا که می آید از کف که می آید از کف که می آید

باعتبار آن مندر لغت است یا آنکه با کلام مندر است و در لغت منسوب به فعل است یا کلام
 است که حرف جزا و فعل می کنند و در اصل آن منسوب به فعل است یا کلام
نعلیت که تغییر در مطلق است یا عبارت از درج کردن مندر فعل است یا فعل برین وجه که می آید
 از فعل مندر که تغییر شده باشد یا آنکه حرف تغییر بر سر کلام باشد چنانچه برخی از خوانندگان عبارت
 در آن در فعل تا حال نمانده از مفعول فعل اول تا درین یک لفظ افتاده و میفرمودند
 صفت و عبارت در کلام که در آن می آید از کف که می آید از کف که می آید از کف که می آید
 خود بر و ج که نسبت یافته آن میم است بر غیر که در لغت عبارت است مثل آنکه از مفعول خبر می آید
 بر حرف مندر می آید و در آن می آید از کف که می آید از کف که می آید از کف که می آید
 متعارف لغت است معلوم شود که تغییر مندر فعل است که در آن می آید از کف که می آید از کف که می آید
 آن فعل برین وجه که می آید از کف که می آید از کف که می آید از کف که می آید از کف که می آید
 هر جا که می آید از کف که می آید از کف که می آید از کف که می آید از کف که می آید
 خبر است که در آن می آید از کف که می آید از کف که می آید از کف که می آید از کف که می آید
 از آنکه در کتب مختلفه کلام این است که تغییر از باب لغت است و در کتب لغت
 باید دانست که این صفت در اکثر کتب مشهور است مثل تفسیر و کتب لغت
 الفقه و اما این باوید که در کتب و در باب صفت اکثر نقل کرده اند نهایش در آن که در کتب
 متفهم است در کتب لغت که در مختلفه نقل کرده اند و در بعضی کتب تغییر در الفاظ آن ملاحظه شده
 و از آنکه در لغت است استیجاب تغییر برین وجه که در کلام تغییر می آید و در کتب لغت
 تغییر شده در آن می آید از کف که می آید از کف که می آید از کف که می آید از کف که می آید

خوفت خود با بود به غیر عطا کن نامه اعلیٰ را بخت است از من عطا کن که در پیش تو
 در بخت غیر بخت را بخت است پس آن نیز به هر غاده و بهر دو دست علی حده آن تو بخت
 این و چه چای که بخت از وجه دیگر حساب زدی که است و الله اعلم **چهارم** آن که در او یک
 بهر بخت یکبار و در مقابل عبادت و شکرش که بخت ترس و فرار است و در آن که بخت
 و عبادت باشد به غیر عطا کن این طوره و بخت را بهر بخت بر طاعت و عبادت من و بخت
 بهر بخت بر بخت خود بود و در کلام ایها مناسبت عبادت شده و بهر دو آن بخت
 آنکه بخت در کلام جان و در نقطه که بخت است که آن را در شده است بهر بخت
 یکی از بخت آن است که بخت بهر بخت است با هم و بخت بخت و در کلام و در کلام
 آنکه و در کلام آن که بخت بخت است و در کلام و در کلام و در کلام و در کلام
 باشد و ظاهر است که بخت بخت است و در کلام و در کلام و در کلام و در کلام
 این قسم است بخت شود و این نام طایر از بخت و در کلام و در کلام و در کلام
 مرغ پرده در داری باشد و او که بخت شود و او که بخت شود و او که بخت شود
 آنکه جواب را با او بخت است و او که بخت شود و او که بخت شود و او که بخت شود
 او را در شده و مناسب بخت است که با او در کلام و در کلام و در کلام و در کلام
 دارد و در کلام و در کلام و در کلام و در کلام و در کلام و در کلام و در کلام
 خواب باشد و در کلام و در کلام و در کلام و در کلام و در کلام و در کلام
 او را در کلام و در کلام و در کلام و در کلام و در کلام و در کلام و در کلام
 ظاهر است بخت و در کلام و در کلام و در کلام و در کلام و در کلام و در کلام

نور

نشد باشد و این بود که بخت از عطا کن که بخت است و در کلام و در کلام و در کلام
 که بخت شد و در کلام و در کلام و در کلام و در کلام و در کلام و در کلام
 از بخت و در کلام و در کلام و در کلام و در کلام و در کلام و در کلام
 بود که است و در کلام و در کلام و در کلام و در کلام و در کلام و در کلام
 بهر بخت و در کلام و در کلام و در کلام و در کلام و در کلام و در کلام
 از بخت و در کلام و در کلام و در کلام و در کلام و در کلام و در کلام
 صلوات الله علیه و در کلام و در کلام و در کلام و در کلام و در کلام و در کلام
 شیوع داشت و در کلام و در کلام و در کلام و در کلام و در کلام و در کلام
 آن شد و در کلام و در کلام و در کلام و در کلام و در کلام و در کلام
 واضح شده و در کلام و در کلام و در کلام و در کلام و در کلام و در کلام
 اینچنین شد و در کلام و در کلام و در کلام و در کلام و در کلام و در کلام
 در کلام و در کلام و در کلام و در کلام و در کلام و در کلام و در کلام
 که الله و در کلام و در کلام و در کلام و در کلام و در کلام و در کلام
 و در کلام و در کلام و در کلام و در کلام و در کلام و در کلام و در کلام
 واضح شده و در کلام و در کلام و در کلام و در کلام و در کلام و در کلام
 و در کلام و در کلام و در کلام و در کلام و در کلام و در کلام و در کلام
 که الله و در کلام و در کلام و در کلام و در کلام و در کلام و در کلام
 این دلیل است و در کلام و در کلام و در کلام و در کلام و در کلام و در کلام

اللهم

تبعیت آن غیر مجزیه مقصود است بلکه آن کتاب محاسبی باشد یا انفرادی در کلام عمر
باشد مگر آنکه بگویم دلالت لفظ بر حسن تبعیت غیر مجزیه بر آنست چنانچه بعضی بر آنست
رسانده اند **برای این** هم می آید که آنچه در آن کتاب بخش در مراد نفس اعلاست نه
صحت عین مجزیه و کثرت و آنچه در آن مذکور شد که اعمال عینند و بوزن
در آنکه اعراس در معرض قبول عقل و غیر آنکه کماست عام پسند که بحسب ظاهر صورت
باشد و آنچه واقع است و این تحقیق بر آن رسانده است که اصل اشیا و حقیقت آن است
مغایر صورتی که در نظر حواس طاهره آن صورت حلی که میشود و در معرض در که
تدارک باطنی آن لباس در مرآتیه و گاه است که آن صورت بحسب اختلاف موطر و
تبدیل ممکن و تغییر یا تغییر مراد و بصورت دیگر مکرر و در آن اصل کمالی است که
هر یک از لباس هر یک است و در هر نفس بصورتی که خود را می نماید چنانچه گفته اند لون
الکون لانه یغیر کما است که در دست و یک است بسیار اختلاف
لون طرقت متعدد با لون مختلف در مرآتیه است و این که در بعضی از آن
بر شمع کند و بعضی در چشم می نمایند و بعضی در چشم می نمایند و این که در بعضی از آن
بزرگ است برود آن که در این نفس در صورت غلطی است در نفس دیگر بصورت جوهری
چشم ممکن باشد و در معرض است و با مشاهده میشود که آنچه در اجسام ممکن بود و در بعضی
چون در بعضی در آنک حشمت که در مرآتیه از بعضی لوازم حقیقت لازم دیدن آن که نوشته
بودن بیست خاص و وضع خاص و نیست که بواسطه دوری و نزدیکی مباحث دارد و این که آنچه
میشود و در آن عاریست آنچه در پند بصورت علم ملاحظه میشود که از مقوله عرض است که

است که در عالم غایب بصورت ششیر نماید و از این جهت است که از باب تفسیر شر اگر در سوا
دید و بشو و بشو میکند و ظاهر است که در هر نفس اصل کمال است که بواسطه اختلاف موطر
و باقیار مغایرت است بصورت مختلفه جلوه کرده است و بسیارهای غیر مکرر در آمده و نامهای
مختلف پیدا کرده است و در موطر لب پس عرضیت الهیه ذکر کرده است و آن اعتبار عرض
میکویند و در موطر کسوت جوهریت در آمده است و آن نسبت تفسیر از آن جوهری میکنند و آن
تعالی در این کتاب حقیقت امر مذکور شد از این ظهور خواهد یافت و الله الموفق **بکلام**
فی انوار کونی در کلام این حدیث کونی سلامه در معنی خود که طرفت مستولی باشد چنانکه
طریق آن بطریق مجازی و بطریق حقیقت بخند و جلال بطریق هستی و تنبیه که تشبیه
شده باشد ملائت و در بطشاد است حضرت امیر المؤمنین علیه السلام بساط بودن
دین در جمع شدن با هم بجا است و معارضت مخطوف لطافت و استعمال شده باشد
لفظی در معنی مجازی بجا و تشبیه مذکور **در** بطریق استعاره و تشبیه که تشبیه شده
بیانی که در شرف است از شهادت و سالم بودن دین و جمع بودن ایشان با هم بجا است که
شرح است از شهادت و تفاوت و معارضت ایشان با یکدیگر و گفته شده باشد از آنکه
که برای تشبیه است نه که لفظی که در دلالت بر معنی تشبیه است و آنست و با
تبعیت آن در ضمن الفاظ منوویه ملاحظه باشد و این تشبیه لفظی است در معنی حقیقی
مستمر خواهد بود و معنی مجازی **در** بطریق استعاره و تشبیه که تشبیه شده باشد از آنکه
در حال شهادت تشبیه شده باشد آنچه طرف و محل شی واقع میشود و ذکر لفظ
فی تمیز آن باشد چنانچه بعضی محققان از باب تفسیر قوله تعالی اولیای علی هدایت

در هجدهم رادر قرآن برین دو جوبه کرده اند و معنی اوست که من استیاده مذکوره و تحسین شیره
 گذشته است و درین مقام مخفی طویل الذیل است که تمام را کنی بش در آن نیست
 و روحانی که بر مطول نوشته شده است مذکور است کسی که طالب آن باشد بکتاب مذکور
 رجوع نماید و **اصول** **دوم** **الحادی** **لی** **الفا**
 روایت شده است پسندی که مقول است بشیخ بزرگوار شیخ ابو منیر طوسی قدس سره
 از شیخ جلیل شیخ مفید علیه الرحمه از شیخ صدوق محمد بن علی بن بابویه القزینی محمد بن حسن بن
 ابوبکر که عاقلی حال شده بود و در آن حکم کرده اند از محمد بن الحسن الصفار که اگر چه این را و در
 کتاب رجال صدوقش دانسته اند اما ظاهر آنست که همان محمد بن الصفار این فروع است که
 خود نوشته اند است و مدح مذکور از وی اینست که در اینم او کرده و انما علم از موی
 بن قاسم که پیش از وفات رجال حدیث است و مصنف می باشد کتاب از صفوان ابن
 ابی عمیر که از ایمان ثقات رجال از معاویه بن قار که بعضی نقل اش دانسته اند و بعضی مدح
 و نقل است که علامه یکصد و هشتاد و پنج سال رسیده است و بر پهل اتفاق حد مذکور تاریخ
 سال رحلت است از هجرت چهل و دو سال اول از هجرت است **دوم** **الحادی** **لی** **الفا**
 باطلی حضرت بن محمد الصادق علیه السلام را بای بزرگوار عالمی قدر آن حضرت مملکت است
 علیم از امر المؤمنین و میسوب الدین امام المشرق و المصطفی ابی طالب علیه السلام که
 گفت ان رسول الله صلی الله علیه و آله ایتیه اعرابی فقال له یا رسول
 الله انی جریحت انی ارجع فقاتی فانما رجل ممل فزف ان اصنع فبالی
 ما ابلغ به مثل اجر الحاج فالتفت الیه رسول الله صلی الله علیه و آله

در این

الیه السلام فقال له انظر الی ابی قیس فلو ان ابی قیس دهنه حمره انفق فی سبیل
 الله ما بلغت ما تبلغ الحاج ثم قال ان الحاج اذا اخذ من حماره
 لم یضع شیئا ولم یضعه الا کتب الله له منه حسنات و محی عنه عشرین
 ذنبا و منعه من رجعت فاذا ركب بصره لم یضع حفا و لم یضعه الا کتب
 الله له مثل ذلك فاذا اطاف بالینت خرج من ذنوبه فاذا سعى بالی
 و الموضع خرج من ذنوبه فاذا اوقف یخرج من ذنوبه فاذا اوقف
 بالمشرع الحرام خرج من ذنوبه فاذا رجع الحرام خرج من ذنوبه و قال خذ
 رسول الله صلی الله علیه و آله کذا و کذا امثله اذا اوقفها
 الحاج خرج من ذنوبه ثم قال ان تلغ ما تبلغ الحاج **دوم**
 حکم بنظر نظام آن بزرگوار و آفرینش در من و پیش پیش ل علامه کلام حبیب میر
 الانام علیه السلام که بزرگوار که رسول خدای را صلوات الله علیه و آله را بای طاعت
 نموده و گفت ای رسول خدای احوام حج بیده بقد زیارت خانه خدای بر آدم و
 شواستیم این معاد و پیاده و توفیق آن در دنیا قسم دین مردی ام ناله از بقره
 تا ز مال خود در راه خدای آنقدر بزیل تا یک کثواب آن برابری ثواب ما **دوم**
 تواند نمود من را در اک ثواب آن خودم غایم پس رسول خدای صلوات الله علیه و آله
 بجانب او التفات نمود و فرمود نمای اعرابی بگو باوقیس نظر کن بر پستی که اگر کرده
 ابو قیس تمام طلای خود را در راه خدای صرف نماید و بر باب استحقاق
 نفقه کنی می توانی رسید ثوابی که برابری ثواب حج است اندا احوام تواند نمود و بعد از آن

حضرت

حج

حضرت فرمودند بهیستی که هرگاه حاجی شروع در استعداده و محبتی بفرج نماید برزاد و جزئی از
اسباب سفر مذکور نگذارد آنرا که آن حضرت تحت عنایت حقیقیه باری هر روز
و کذا شتی بنویسد در محبت حق تا او در حبه و محو گردد اندازد تا پست او در پستی
کند و از کائنات را با هم از دو جنبه گرداند مرتبه قرب او را از دو خود و درجه بی هرگاه
مرکوب خود سوار شود در بند و مرکوب او باری و کذا و باری که آنکه حضرت تحت عنایت مجرب
و کذا شتی بنویسد بجهت ایشی آنکه اول نوشته بود چون بطول ظاهر مبارک قیام نماید
از جمیع کائنات بیرون آید و چون میان صفای و مروی نماید از جمیع کائنات بیرون آید
و چون به رفات آید و توقف عرفات از و بعد از آن جمیع کائنات بیرون آید و چون
چهره را بلی آورد از جمیع کائنات بیرون آید فرمودند که حضرت سال منی است و عید و آذرین وقت
موقت از مواضع حج میگذرد و در هر وقت فرمودند که طایفه چون در آن وقت نماید از جمیع
کائنات بیرون آید بعد از آن قطائب با عرابی کرده و فرمودند که است تر افتد از مال
بوسیله آن تو اسب چیت است اطراف تو می رسد **پیشین** و مقلید اعراب اعراب
شیخ فرمودند است اعراب که صحبت از مسکن با وید و متوطن از آنجا و مسکن شهر را
عرب میگویند و عرب اسم جنس است و اعراب جمع آن است بلکه اعراب جمعی است
ندارد و چنانچه صاحب صحاح تصحیح آن کرده است انظر الى ابي قيس في قبس اسم کوی است
در مدح مفضل زاد فاته شرفا و تعلیما چون اول کسی که بر آن کوه خانه بنا کرد دست سبزه
اسم بود و نام او اشتبار با فاته است پس اگر فاته است اعرابی مذکور حضرت است صلی
عید و آله اشفاق در مکتوب و است یا یا که نزدیک یک یک بوده ظاهر است که نظار منته

خود متعین باشد و مراد وین یکیش باشد و آله را و دیدن بدل خواهد بود که بعضی با گردن و بجز
آوردن است ادا الله فی جهانه و انما یجی بعضی شریعت و چهار بخش جم و کبریم هر دو
است یعنی اسباب و یا یحتاج سفر قال فی القاموس جابر العروس و السفر بالکسر و الشح
یعنی چون الی الکتاب است و شح ذلک ظاهر است که مراد از شح ذلک ده حمله
که در نام جنس است و نوشته میشود و می تواند بود که اعراب آن باشند و از محبت است و در
در محبت نیز و الله اعلم فرج من ذنوبه تشبیه است منارت است و از کائنات و مکتوب
از جهات آن بیرون آمدن شش از خانه یا شالی آن و کلام قبل استعاره مصرعیه است
و می تواند بود که تشبیه باشد کائنات یکجا در بیرون و شالی آن کین یا از آنکه چنانچه
آنجا بن را فرای گیرند کائنات نیز احاطه باین کس میکند چنانچه کلام محمد بن امانی است
و احاطت به خطیب است و کلام استعاره بالکینیه باشد و ذکر فرج تحیل آن و معنی
استعاره بالکینیه باشد و ذکر فرج تحیل آن و معنی استعاره و استعاره بالکینیه و
تجید و تحیل شیشه و اگر قذر کاذب استی این الصفا و المروءه فرج من ذنوبه کما فرج من ذنوبه
یعنی بیرون آن **ابن الکلبان** در خبر افعال درین حدیث با آنکه بعد از بیرون آمدن و کبریا طلب
بیرون آمدن می میرند می تواند بود که بواسطه تاکید باشد در در شدن از کائنات و بیرون
از هر مرتبه و وری بخود فرج شده باشد یا آنکه مراد بفرج فرج و بیرون آمدن فی منارت نوع
از انواع کین باشد چه کین بهیچ نوع است بعضی مالیت و بعضی بدینیت و بعضی شوق
و بعضی معنی و معنی با شوق آلات و اصناف با نوع مختلف میکرد و چنانچه از خطبه
کائنات ظاهر میشود و از بعضی امارت و اخبار اختلاف و نقد و انواع آن از یکدیگر

حق چنانچه بی معنی است لال کرده اند باین فقره باین حدیث را که نفس طاهر بجزویت
 چه اگر مجرد باشد مستحق خواهد بود و از میان دورین کلام ثابت مکان از برای او شده
 پس مجرد نباشد و حق آنست که حدیث را دلالی بر مدعی نکوزیت بلکه کنایه از غایت
 قرب و محال نسبت نفس است میداند چه مجرد نفس طاهر از آنست که کجا نیست پس
 دلیل بر نفی آن بوده باشد و بر این قاطع عقیده بر آن قایل است و شواهد صاف و قلیقه
 بان محکم و کاشفات و قویقه باطنیه صاف و خفاچه در محل خود مذکور است **بنا**
 و آنست که چهار نفس را چنان حدیث بان طلق آنست بجهت جاهدیت و حضرت غایت
 قبل شایسته بر ذمت فضل و کرم خود لازم باشد که جمعی را که بان قیام نمایند در سر
 هدایت خود و در آرزو و ایشان را برای حق که عبادت طاعت المستقیم است
 از آنست برساند چنانچه در کلام محمد خود منبر و یقین **جاء** **الله** **فی** **الهدی**
یتهم **سبلنا** جمعی که در راه محبت با باغش خود جدا نموده اند و او را از مشربیت
 خود باز کرده لطافت و عبادات و اجتناب منیات و اکتساب فضل و محاکات
 از روی داشتنند هر آینه هدایت میکنند ایشان را و میرسانیم بر اهدای خود که سبک و
 آن از غفلت و کماهی ایمن بوده بی شایسته باشد و کشت معقیده رسیده پس
 بهر کسی واجب است که جدا و نفس را بر جو لازم شناسد و همیشه نفس خود را در معرض
 محاسبه و مراقبه داشته از لذت و نسیه غایب باز آورد و در بهمان مسخر احوال ادب و ادب
 و سکنت و خلوتی که او را آغوش غافل نباشد و بداند که هر نفسی از او بر آید
 و تربیت بی مجاهد و جوی که اعمایه که هیچ شی از ایشان را قیامت آنست که قیام مقام

آن تواند شد بکفر نیست که بان می تواند فرید گنجی از کون و رحمت اعلی که لایزال و از دست
 فیض آن بجز شد تواند بود و نفع آن از رحمت حق و ذوال ایمن و مصلحت باشد و نفع
 گذاشتن یا صرف کردن آن در امری که متعین در آن سعادت نبوده باشد نقصانیت
 پس عظیم و غرابت پس بزرگ که هیچ عاقل یا قیاس پرستون آن نکرد و که بضعف عصر
 مشهور نشود و هیچ دیرک و دانه از ابر خود و اندازد که زوار بابی که و نیز ندان
 و بی نیز نماید چنانچه پس چنانچه پس چنانچه پس در آید و مودون هیچ ندای حق
 علی الضیق و در جوابی و در کماله باقیام نمود و بعد از فراغ از آن نفس را حاضر و غایب
 خود ساخت و با خطاب باید کرد که ای نفس مرا لطفات و سر باید که تو اعم و پس نباش
 در کاری خود ساخت و سوا این چند روز و روز غایت و آنچه از آن در طاعت و سر نفس
 و زوال آمده در حقیقت نقصان است که را بر المال و سرمایه من را و یقین است و این بود که
 که از اهل مصلحت آن یافته و حضرت غایت گفت نه کار آن را نتواند زان و داشته
 است تا عبادت او قیام نماید و غایده که پس بدین محنت و رستگاری تو باشد در آن
 برستگاری اگر اندیشه از اهل مصلحت آن بی یافت و امروز در سبک احوال شلیم
 می بودی و بر آید از غایت خود و خواست بیکروی که غایت امروز دیگر نتواند زان و دارد که
 تبارک که لازم گذشته نموده و حق و آن بی ادبی که متعین در وسعید و در غایت تو بوده
 باشد همان پندار که امروز از تو فرست که امروز از تو بی حیات آن کرده و از دوی را بر آورده
 و حیات در آن را نتواند زان و داشته و فعل آورد آن آنچه در آن روز بهی خواهد آورد و
 تو بود که حیات این روز غایت شکاری و سعادت آرا منیع و باطل گذاری و در آن انشای

شیطان لعین را از مکر و جود و شقیه و افسال آن در نظر تو عاوه است چون دانه طبع
 بجای آن مایه میزند و بگو اگر یک در مکر می بینی که یک کل وجود تو محل اجتماع همه چیز است
ترجم چون در مکر می بینی مایه بی نیایی تن خویش را بجنب مایه ای که می رسد مکر
 و ملک شیطان را جمع آمده بر باطن است **ترجم** عبادت از وقت غیبتی است که بآن شهادت
 را از یک طرفه کرده در مقام شهادت نمی توانی خود بستم و ضرب و قتل و افسال آن در مکر می بینی
 و مکر می بینی که از وقت شهادتی که چون بر تو غالب شده نیک را از بد و غیر از شرف مکرده
 بمقتضای راه او مبادرت می نمایی و شیطان حیدر و تربیت که بآن شر را در کسوت
 خیر می آوری و باطل را در لباس حق می نمایانند و میدانی پس اگر غلبه و این سه دشمن مایه
 قیام نموده زخم کینه مکر شیطان را روی دست مکر را بر همه انداخته و مکر را به اشیاء
 دادن مکر برود و در شکر مکر می گیری و چنان بی مکر را به مکر مکر ساختن و مکر دادن
 بر او نمودن مکر که می و چنان شده که هر سه در علقه فرمان برداری و اطاعت تو در آمده و به تو
 و محکوم تو شوند چنانچه از محبت ملک همه مندرگشته بر تبه مکی غایز خواهی شد و بموادی
 حدیث از عهده و قیام با فضل الهی در آمده و دست است خود را از اقدام بآن بر می خواهی
 ساخت و کار دنیا و آخرت تو نظام یافته عاقلان عدل و انصاف در ملکات است
 تو که عالم اگرش دانسته راه عاقلان را ندانستی و چنان خواهر شد که هیچ کدام قدم از جای
 ایستادگی بردن نتوانند خدا و اگر و العیا و باید و در جهاد با ایشان سبیده کاهی بود
 و قتی خود را ساقی اشقی و ذره رعایت جانب ایشان نمودی هرگز از ایل نباشی
 حکم خود ساخت بر تمام اطاعت و انقیاد و در می آورند و بر تو سوار شده و بر جانب که

اداره و افسال

اداره ایشان تلقین کرده ترا می آرند و چنان میشود که مکی او قامت تو صرف بتفصیل شریعت
 حصول مرادات ایشان شود و تو در معنی همیشه بعبادت ملک و خیر مشغول خواهی بود
 پرستش ایشان اقامت خواهی داشت چنانچه حال اکثر ایشان را این زمان که مکی است ایشان
 مصروف اطاعت شکم و فرج است و شب و روز عبادت و فداکاری مردم را بشمار و
 و ثار خود ساخته باو از مکر آن قیام دارند و مکر تر آنکه که فرمان را بر پرستش انعام انگاشته
 و بر جهاد او شان بغض عاقل مایه ای منسوب بسیارند و حال آنکه اگر بدیده انصاف
 در مکرند و پرده غفلت از روی کار خود رواشته حقیقت امر را بر روی که برابر کشفت
 در بابت شکست میشود و بعین البین مشاهده نمایند هر آن مایه که کاهی دست خدمت
 بر سر اطاعت عاقل و عبادت عبادت مکر شکر و دانا ان اعمال خود را در خدمت او بر می آورند
 کاهی بخت او در مکر اند و کاهی در وجود و همیشه اشیاء دارند که بخشتی از جانب او مایه
 شوق و تامل جبهه خود نموده نهایت سعی و کوشش در تفصیل امر او بتقدیم رسانند و کاهی
 علامت مکی در اونی برب در آمده و پرستش او تمام و از بند و شب و روز و مکر
 آنکه کار جانب او پیش را مصادق شود که در حال بر خصمی آن بعد آرند و مکی است
 ایشان مصروف است که در آنچه در مایه شیطان مقرون با شکر و ادراکه او بآن
 کرد و متفرق نشنود و دست او باشد سعی باشند و در سر انجام آن حین آنکه
 چرا که هر یک از ملک و خیر مکر را و ادبی را بیکدیگر کشاید از بر خدمت خود باز و شهادت
 خود را از ایشان طلبند پس در حقیقت عبادت و طاعت شیطان میکرد و باشند و قتل و
 نیک که او را در کردن انداخته و اوقاتش در مکر مکی کار جانب حضرت عزت در

لا تقبل له ولیم انما هو على القوى المطاع العالم بالمعرف
من المنك لا على الضعفة الذين لا يهدون سيرة والده
لعل على ذلك من كتاب الله عز وجل قوله تعالى ولتكن منكم
امة يدعون الى الخير ويامرون بالمعروف ويمنون عن المنكر هكذا
خاص غير عام كما قال عز وجل ومن قوم موسى ائمة يهدون
وبدهب دلون شرح كلام غیر نظام در ضمن آن دو ومانش وای نما
 بر دو پیش نشان ن خواند کلام حضرت علیه السلام آنکه فرمود است رسول منی است علیه
 که برستی که حضرت عزت جل ذکره دشمن میدارد و من من ضعیف الامانی را که بگوید
 باشد مرا و این کلام است مؤمنی که این کلام را در ای رسول خدای عزت
 و مؤمن مؤمنی که همیشه سخن میگوید و مردم را از انبیا شریعت میباید و کتاب
 و است باز در ای که گوید از امام علیه السلام که ال کرده از مردم و حق میگوید
 که آیا آن واجب است بر جمیع امت امام علیه السلام فرمودند بر جمیع امت واجب است
 بکه مخصوص به بعضی است گفت بکه مخصوص است و سبب خاص چیست امام علیه السلام
 فرمودند بر کسی واجب است که قدرت بر آن داشته باشد و چون در آن مقام شود
 مردم اطاعت او کنند و او را که معروف که امام است منکر که امام بر جمعی ضعیفان
 که بر آن قادر نباشند و ایشان را حالت تمیز موقوف از منکر و مکرار نمودن بود
 باشد در پس را آنکه وجوب آن بر جمیع امت است و در کلام الهی است در آن
 مجید و لکن منکم ائمة یدعون الى الخير و یامرون بالمعروف

بهمون

و چون عز المنک یعنی باید که بعضی از شما ای امت محمد ائمتی باشند که مردم را بخرج
 خوانند و مأمور سازند ایشان را بمودت و نص و غیره باز دارند از منکر و مبادرت
 بنیات پس وجوب آن خاص باشد بر بعضی است و نسبت به جمیع امت عموم نداشته
 باشد بخارج اینها را الهی از حال امت موسی علیه السلام میفرماید قال الله تعا
و من قوم موسی ائمة یهدون شرح بدهب دلون یعنی از قوم موسی علیه السلام
 گروهی اند که مردم را هدایت میکنند بسبب حق در راستی که با ایشان است و بحق در راستی
 عدل میکنند نشان ن ن آن است خود بر لیفعل المؤمن الضعیف را و دشمنی حضرت عزت
 جل ذکره آنست که با او بر وجهی ملوک نماید که کسی که با کسی دشمن باشد و عاید پس از او با قیام
 بر دشمنی و عداوت شریعت یعنی فرای بد و برین قیاس است اکثر ضعیفی که حضرت
 عزت الهی و عداوت میدهند مثل عت است که در لغت معنی رقت قلب و یار
 داشتن است بجا ب مردم و با اعتبار غایت یعنی اثری که ذکر ترست میشود بخرست
 عزت است پس او میکند و او را تقالی و عداوت غیر رجم میکنند و آن در کذا اندک
 از ذلالت و تقصیر است و بختشیدن مطالم و عفو سپاس و بدل احسان و
 اعیان نیست بی پایان و الا مرتبه بگوید یجئ منه تراست از انصاف با ثمال این صفات
 کاهی که بجای خود مستحق باشند از ای که منکر را و دیگر درین مقام هر امت
 که از جانب شارع حکم عزت آن شده باشد و در نظر شارع فعل آن متبج نماید
 و بر او موقوف که در مثال آن متعل میشود یعنی است که فعل آن بزرگ بحسب شارع
 اقدس در همان یا عداوت باشد واجب و نسبت به صحنی که در مقابل عداوت است که مثل عداوت

میان مردم

و مکروه نیز هست اما مراد معروف در قول راوی پسین ابو عبد الله علیه السلام حق الامر
 بالمعروف والنهي عن المنکر در کلام امام علیه السلام در جواب او اضرائضی مذکور است
 و بمعنی واجب است چنانچه پیش بر هیچ کس واجب نیست بلکه نه است و مراد از وجوب
 بر جمیع است که راوی سوال از آن امام علیه السلام کرده و جواب آنست بر هر فردی
 التعمین خواه قاهر باشد بر آن و خواه نباشد و خواه عالم معروف و مکروه باشد
 و خواه جاهل و الدلیل علی ذلک یعنی دلیل بر وجوب آن بر بعضی است و آیه مذکور است
 پس مشایخ ذلک امری خواهند بود که از هر وجوب بر جمعی که بعضیات مذکور است استاف داشته
 باشد لازم می آید که وجوب بر بعضی است نه نفسی و خصوصاً از جهت طهارت است و لا
 آیه مذکوره بر بعضی مذکور و در مومن منع است و لکن کلام امام علیه السلام صحیح است
 در آنکه مومن درین آیه تنقیض است پس آنچه در بعضی تناسیم مذکور است که من مذکور
 پانیت یعنی باید که باشد شهادت که با معروف و نهی مکر قیام می نموده باشد از تقوا
 دور باشد و بعد از تصریح حضرت درین حدیث بر خلاف آن از مضمون است و ماقط او
 و الله اعلم هذا عارض غیر عام یعنی امری و طلب از بنده که امر معروف و نهی منکر را مخصوص
 ببعض است است و عام نیست که شامل جمیع است باشد **فان شاء الله** بیاورد است که
 علی ایضا میفرماید رضوان الله علیه همین خلاف کرده اند و اگر وجوب معروف و نهی
 منکر که تقریر از آن یکپسین می کنند و وجوب جمعی است یعنی بر هر فردی از افراد جمعی که
 شروط و وجوب آن در شان تحقق باشد مخصوصه واجب است مانند نماز روز و
 اشغال آن با وجوب کفایت که یکپسین از مکتب آن نشد است بر هر فردی از ایشان

واجب است و چون بعضی بآن قیام نموده اند دیگران ساقط میشوند مثل نماز است و جواب
 سلام و اشغال آن شیخ ابو جعفر طوسی و شیخ ابوالقاسم علی دابن ادریس و جمعی از
 مشایخین علمای ماکه از آن جمله شیخ محمد است در شرح ارشاد و شیخ علی اعلم
 نشاند و در بعضی مصنفات خود بر وجوب بعضی رفته اند و بقیام بعضی بآن از دیگران
 ساقط نموده اند و سید مرتضی علم الهدی و ابوالفتح و شیخ جمال الدین مطهر علیهم
 اترحمه و بعضی دیگر از مشایخین مثل شیخ بن الدین رجمه اند واجب کنای می دانند
 و حکم کرده اند بآنکه هرگاه جمعی بآن قیام نمایند و ظن حاصل شود بآنکه قیام ایشان بآن
 حصول مقصود و کفایت از دیگران ساقط میشود و ایشان را بر عدم ارتکاب آن
 انقیح خواهد بود و از برای تحقیق محل نزاع در توضیح مقام در مقام ایراد مثالی در آمد و میگویم
 هرگاه فرض کنیم که در شهری شخصی ترک نماز شرب خمر اقدام می نموده باشد و در آن شهر
 ده نفر باشند که شروط وجوب سبب در ایشان تحقق باشد و از قیام بآن خبر مالی باشد
 بایشان عاید نشود و چون یکی از ایشان شروع در آن نماید و بر فضل او ترتب از شرط وجوب
 که مداومت آن شخص است نماید و از آن اواز شرب خمر مطلق و دیگران باشد بخیر
 ظن مذکور قبل از آنکه از آن مذکور برضی آن یک کس ترتب شود و آن شخص ترک فعل
 مذکور کند یا وجوب سبب از آن تقریاتی ساقط میشود و یا برایشان نیز واجب است که با وجود ظن
 مذکور بالوشاکت نمایند و اگر در آن مسأله گفته اند خواهند بود جمعی که بر وجوب
 رفته اند ششانی را اختیار کرده اند و گفته اند تقریاتی را با وجود ظن مذکور تجویز کرده اند
 و جمعی که واجب کنای می دانند میگویند شاکت و کیران با وجوب نیست و غیره

شیخ آن یک کس در آن از ایشان ساقط میشود و جهت اول استدلال کرده اند بر مذهب
 بعد از این حدیث چنانچه در دلالت صبر بر هر مؤمن دارد و بعضی اما حدیث دیگر که
 معنی آن نیز در یک اندیش می باشد که روایت شده است از امیر المؤمنین علیه السلام که
ترک ایثار التکرر بقلب و یلوه و لسانه فهو جیهة فی الاحیاء معنی هر کس
 ترک کند معنی تکرر را از ایثار خود بدارد و زبان خود چنانچه بعد از این شخص مذکور خواهد
 شد متقی خواهد بود و در میان زنده ها و اثری که بر مایات ترسنت بر زمین از مرتب نخواهد بود
 و روایتی که مقولست از امام حنفی ص و ق مدیلت که آن حضرت فرموده اند ما بحسب خود
 که الله حق و حق ان استاذ البری میگوید بالتسبیح و کیف لا یحیی فی ذلک قائم بالکم
عن الرجل ینکم الفیض فلا یکر و نه علیه و نه لا یحیی و نه لا یکر و نه حق یر که
 یعنی هر کسی که در نماز است مرا که بکند و شمار ای صاحب در عدد او کن بلکه آن را در آورده
 مواضع نماید و چون در این معنی را وارد باشد و حال آنکه شما بر سر کرده ای شما بهادر
 با حال تمیزی نماید و الله فعل او نمیکند و از و دوری معنی جوید و او را در موضع ایاده
 آنرا در معنی آورده تا ترک آن کند و امثال این را حدیثی که در باب دارد است و است
 مذکور بر وجهی است که شاید و میشود یعنی صنف است و دلالت است و مذکور و شاید
 از وجوب مطلق در موضع شمع و صد در این حدیث نقص بر مذهب مذکور است
 چنانچه بعد از جمع معنی آن ظاهر میشود و معنی که واجب کنایه میدهد استند لای پایه
 بیکر که در گفتن میگویم که با ترمیمش پیش ذکر آنست و بقول حضرت در آخر این حدیث
 که و هذا من غیر عام و غیر عام در ظاهر می رسد که آید حدیث مذکور هیچ که ام زیاد و برین و لا

ندارد که امر مذکور بر هیچ از او است واجبیت و قایلین بوجوب معنی از آن قایل اند چه
 ایشان نیز بر وجهی که جامع شرایط آن نباشند واجب نمیدانند و زیاد و ازین محسب میکنند
 که بر بعضی که جامع شروط مذکور است بر هر فرد مخصوصه واجب است و بعضی دیگر می اند
 ساقط است و هیچ یک از این دو حدیث دلالت ندارد و بر آنکه جمعی که جامع شرایط
 مذکور باشند هر که از بعضی مبادرت آن واقع شود قبل از ترتیب شرط مطلوب
 بر فعل او از دیگران ساقط میشود و نزاع بین الفرقین بر برانیت و سقوط وجوب
 آن از جمعی که جامع شرایط وجوب باشند اتفاقاً ای آن نمی کنند که واجب کنایه باشد
 چرا که بی ای از واجبات آنرا پس نشینند و اتفاق واجب معنی اند مثل ج و جهاد و در کتاب
 و اشال آن محتاجیش بخاطر می رسد که اگر قایل شویم بلکه هر که یکی از و نه نفر مذکور در مثال
 که شوق گرفت بآن قیام نمایند اگر دیگران را منطه این باشد که مشارکت ایشان
 را اصول داخل در ترتیب مطلوب است و باعث رسوخ آن شخص در فعل و ترک مذکور
 نیز میشود و بلکه اگر از آمدن او از آن امر در موضع امکان و قوی باشد همان فعل یک
 کس کافیت و الا شراکت ایشان نیز مفید است و وجوب عدم آن علی السویه است
 شراکت ایشان واجب نیست و وجوب آن بر ایشان قبل از شروع آن یک کس آن
 کنایه است و الا بر هر یک از ایشان مبادرت بان واجب است و وجوب معنی است
 و می تواند بود که کلام بنی البراج کما هر شرط وجوب کنایه است برین محمول شود و خوف
 کلام پیوسته یعنی حکم بر وجوب کنایه مطلق کرده اند و جهت ایشان تا باین
 تفصیل ندارد و پس آنچه علامه در کتاب مختلف گفته است که مذکور است بنی البراج همان

مذهب پسید متعلق است بهیچ محلی نباشد و استدلال که ذات علامه قدس سره در
 کتاب مذکور و الفقه بر کفای بودن وجوب مذکور بآنکه فرض از امر معروف و
 نهی منکر که از جانب شارع امر بآن واقع شده و وقوع معروف است و ارتقاء منکر هرگاه
 مستقود مذکور بر فعل یعنی حاصل شود تکلیف دیگران بآن واجب خواهد بود و حکم
 بوجوب آن برایشان واجب نخواهد داشت و بر دوار و می آید که اگر مراد از حصولی که
 گفته است هرگاه بر فعل یعنی ترتیب شود حصول بالفعل است یعنی هرگاه وقوع ضرورت
 و ارتقاء منکر بر فعل یعنی تحقق شود و وجوب آن از دیگران ساقط است این معنی محکم
 تر است و کسی درین خلاف کرده بلکه خلاف وقت نظر است و اگر مراد از
 حصول بالقره و نوات است یعنی محلی که وجود و عدم مشارکت خود را با جمعی که قیام
 بآن دارند میسوی دانند چنانچه که شد نفع او می کند چنانچه قابل بوجوب کفای مطلق
 است و اگر مراد او اینست که لازم می آید که مبادرت ایشان بآن بعد از صدور آن
 از بعضی در جمیع اوقات محتمل باشد و دعوی مذکور در موضع منتهی است سند تفصیلی
 است که در ضمن مثال مذکور گذشت **باب نهم** باینکه دانت که آنچه از شرط و وجوب
 حسب قیاس یا کفایت علی اختلاف القوالین میان فقهایی ما رضوان الله علیهم است
 یافت چهار شرط است **اول** علم بآنکه معروف که الم است منکر که امر و حالت نیز
 ایشان از یکدیگر تا از غلط این باشد یعنی منکر معروف است انکاشته امر بآن نکند
 و معروف است انکاشته منکر که در مقام نهی از آن نشود **دوم** احراز آن شخص بر آنکه
 و فعل منکر و وظایف هر نمودن علامت ارتقاء آن از **سوم** تجویز یا تیر فعل او یعنی ترتیب

است یعنی علم حصول اگر ترتیب
 بودن در محلی دیگران
 در محلی است

از شرط اول

از شرط اول بر فعل و در موضع احتمال باشد چنانکه ترتیب مذکور احتمال داشته باشد و دانه که بر
 قیام او با بر و نهی مذکور از منکر ترتیب نیست و از شد تکلیف بآن و نهی نخواهد داشت
چهارم آنکه ضرر مالی یا بدنی یا عرضی را بر آن منکر ترتیب نشده باشد نه نسبت با بر و نه
 و نه نسبت با دیگران از اهل اسلام و از جمله این چهار شرط آنکه درین حدیث مذکور است
 حدیث را بر آن استثنای نیست و در شرط است که شرط اول و شرط ثانی باشد
 و شرط ثانی در اربع اقسام است و یکم فهم شده است و بیاید دانت که مراتب انکار پنج
 اشارت بآن سبب ذکر اینست سالت اول انکار بر مل و ملامتش مذکور خواهد شد و دوم
 انکار بر بیان که ادل ملامتش موطوعه ضمیم است و آنرا ملامتش توبیخ و ملامت و سپیم
 انکار برست که عبارت از تنگی آلت منق و دور کردن فاعل آن از مقام فعل مذکور و
 زدن او اگر با کلامی متاخر شود و امثال آن و آنچه ازین مراتب بشروط اربع مذکور
 مشروط است مرتبه دوم سپیم است و اما مرتبه اول یعنی انکار بآن و وجوب جمیع الوا
 مشروط بجمیع این شروط نیست بکدام آن بر چند نوع است در هر نوع را یکی است **اول** اعتقاد
 فعلی که ترک شد و در مرت فعلی که عمل آمده و ترتیب عقاب آن بر فعل ترک مذکور و در
 داشتن بآن و وجوب این نوع همین شروط بشرط اول است که علم و وجوب مرت
 باشد و بعدیم تحقق شروط دیگر ساقط میشود و **دوم** دشمن و دشمن تارک معروف
 و فاعل منکر ترک و فعل مذکور که بعضی فی الله که در بعضی امر بآن واقع
 است عبارت از آنست و وجوب آن مشروط بدو شرط اول است و بشرط ثالث
 و در آن تجویز یا تیر و عدم ترتیب مراتب مشروط نیست **سپیم** اظهار کرامت مخاطب

و تارک مذکور که پسر زبان و دست باشد مثل عدم مکالمه و ترک انشوط و اقبال آن
 و این نوع ازین مرتبه بر حسب مراتب دیگر مشروط به جمیع شرایط اربع است و بعد بمقتضی
 یکی از آنها در جواب آن ساقط تحت تاثیر شرف آن از انواع انکار قبی که از قوم وقوع
 باشد باشد یعنی بر ما محتمل است که در آن کرده اند و ازین تعریف ظاهر شد که آنچه شیخ
 ابو القاسم و علامه حدیقا رحمه و جمعی دیگر از فضلا بر آن گفته اند که انکار قبی
 یک از شروط اولیه مذکور در شروط نیست از جمله استقامت بر کنار است
 و مخفی ماند که اطلاق نمی بر هر یک از انواع انکار قبی بطریق مجاز است و همچنین اطلاق
 امر و نمی بر جمیع انواع چه سواي بعضی افراد امر و نمی سانی نمی باشد شاید اطلاق
 مذکور حقیقت شرعی شده باشد و در معنی اصطلاح اهل شرع در آمده پس تخصیص
 بخود مرتبه اولی از مراتب انکار قبی که از کلام بعضی علمای مافیه هر میشود و مجتهد
 باشد چه اگر در ایشان بخود نسبت تخصیص و بعضی نخواهد بود اگر مجاز شرعی را
 کرده اند مجاز بودن نوع اول نیز در معنی منع است **فقد برانجام** باید دانست که
 آنچه از شروط چه در کتب علمای ما در عنوان آمده عظیم مذکور است و بعد بر آن اتفاق دانند
 این چهار شرط است که سبق در یافت و بعضی شرط دیگر نیز قیاس کرده اند و از شرط غایب
 دانسته و آن اجتناب از مردمانی است از خمر و دار کباب منافی کسبی که
 مبارک است ما بر معهود و نمی ننکر میکنند می باید خود مکتب منافی باشد و در
 باشد و استدلال کرده اند بر مطلب مذکور بخند و دلیل **لَا مَرَدُونَ النَّاسَ**
بِالْبَرِّ وَ السُّورَةِ الْفَسَقَةِ یعنی آیا امر میکنند مردم را بیکدیگر نمی باشد

بها

بطاعت و اجتناب از منافی و از مشورت میکند لغزشهای جزو را با آنکه آن اولی است
 بنا بر سبب حق با آن دست از آن باز میدارند که زیرا آنکه آنچنان نباید کرد **و دوم قوله**
عَالِي كِبَرٍ مَقَامًا هَذَا لِلَّهِ أَنْ تَقُولُوا مَا لَا تَقُولُونَ یعنی بزرگی
 است نزد پروردگار شما آنکه بگوید و بفرماید بدم چیزی را که خود از اجل نمی آید
 بشنید **برجم** یعنی که روایت شده است از حضرت مقدس بنویسند عید الله
 که **مَرَدَاتُ لَيْلَةٍ أَمْرِي فِي بَقْوَةِ نَفْسٍ شَقَا هَهُوَ بِقَارِضٍ مِنْ**
بَارٍ فَقُلْتُ مَنْ أَنْتُمْ قَالُوا كُنَّا مِنَ الْخَيْرِ وَلَا نَأْتِيهِ وَ هُوَ عَنِ الشَّيْءِ
و كَلِمَةٍ یعنی شئی که مرا به امر می بردند که ششم بر جمعی که برای ایشان از اینها
 آئین قطع میکردند از ایشان پرسیدم که شما چه کنید و بچگونگی مستوجب این عقوبت
 شده اید گفتند بودیم با جمعی در دار دنیا که مردم را بخیر و اعمال نیک مأموری می نمود
 و خود ما درست بان نمی نمودیم و ایشان را از منافی منع میکردیم و خود مکتب آن بودیم
 و دلمان کردار ما این آورده بود **چهارم** آنکه باید است کردن عین فرج هدایت یافتن
 است و برپای داشتن غیر بعد از برپای بودن و گفته اند آن اصلاح از کما مضایب
 الصلاح یعنی اصلاح آوردن اعمال غیر نکات صلاح اعمال خود است پس پنج تا مال
 مضایب سه ادای زکو و آن واجب نیست تا اعمال نیز مضایب خود که صلاح است
 اصح اعمال غیر مذکور است آنست مناسب نخواهد نمود و حق آنست که امر مذکور شرعاً نیست
 و یکی که خود مکتب است هدایت و از دیگری نیز مشایه آن می نماید و وجه واجب است
 ترک فعلی که خود مکتب آنست و انکار غیر بر بعضی که از او شایسته نموده است و ترک

و اگر کسی بگوید واجب مذکور واجب دیگر از وساطت نیست و این حدیث بعضی
 دیگر احادیث که دلالت بر وجوب حسب دارد و چنانچه دلالت بر وجوب آن بر
 عادل دارد دلالت بر وجوب آن بر غیر عادل نیز دارد و انکار می که از آئین مذکور
 کورین منتهی شد اشعری بر تخصیص وجوب ندارد و چه انکار مذکور بر عدم
 مسابقت است و آنچه در استرات که معروف است و بر ذم میگوید و اثبات آن
 میدارد و نیز قول و فعل مذکور و همچنین آنچه حدیث صحیح است و آن که در ترتیب
 عقاب مذکور است بر عدم اثبات آن با آنچه آن امر میگوید و اندوایشان نشان می
 مردم را از آن باز میدارند و بر امر و نهی ایشان و اما امر فرعی و بعضی تشبیه است
 که مذکور شد کلاسیت شری و قاعدت آن دارد و دلیل احکام شرعی واقع خواهد شد
 و تیر قایل این قول زیاد و بر عدالتی شرط نموده است و هیچ شک نیست که عادل
 نیز گاهی و اگر چه بر سبب است باشد صغیره و بر سبب دیگر استلال مذکور تمام باشد
 عدم جواب آن بر عادل نیز لازم می آید و لازم می آید که امر معروف و نهی منکر مایه
 نباشد مگر بر کسی که بر کار از معصیتی بوجد نماید باشد صغیره و نه کبریه و ایشان
 کسی نیست مگر معصوم پس وجوب حسب درین وقت که معصوم در میان نیست
 نسبت هیچ کس واقع نباشد و راه آن با کفیه مسدود باشد و الله اعلم غیبه است که
 چه صورت دارد **وحدید** **سیر** **وحدید** **وحدید**
 روایت شده است بسندی که متصل است به شیخ بزرگوار محمد بن یعقوب الکلی فی الزیاده
 جعفر محمد بن یحیی العطاردی که شرح علای زمان خود بوده و حدیث بسیار از روایت

شده و چند کتاب در حدیث تصنیف دارد و ثقه جلیل القدر است از احمد بن محمد
 و جمعی از ادیان ماکه را در اینجا علی بن محمد بن علان و محمد بن ابی عبد الله و محمد بن یحیی و
 محمد بن عیسی الکلیفی است و رسول بن یزید و زاری که از امام محمد تقی و امام عیسی نقی و امام
 عیسی بن علی بن مسلم هر سه حدیث روایت کرده است و اگر چه بعضی علای مال مثل جعفر
 و غیره منقش دانسته اند و نسبت کذب و فتنه و مذنب بودن او و اما شیخ طوسی رفته
 در بعضی تصانیف تشکیک و انشای است و از حسین بن محبوب گفت فی کذا تصنیف و عیسی
 القدر است و از اصحاب امام رضا علیه السلام بوده و از شخصت کسب از اصحاب امام
 جعفر علیه السلام حدیث نقل کرده است و معنی او را از جعفری شنیده اند که اجماع اصحاب
 یعنی علای شیعه متفق شده است بر آنکه آنچه روایت آن از ایشان معصیت رسیده
 صحیح است و همه کس تصدیق ایشان بقصد و علم کرده و دعوات او در سال و درین سبب
 و چهار هجری اتفاق افتاده و رحلت علیه از ابی حمزه ثمالی که از رجال قبول شد
 است و بعضی ثقاتش دانسته اند و بعضی مدوح و کاشانه که امام علیه السلام فرموده
 که او تقی و وقت خود بوده و از امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیه السلام هر
 روایت کرده است از امام الساجد و الطاهر امام محمد باقر علیه السلام که آنحضرت
 فرموده انما قال رسول الله صلى الله عليه وآله في حجة الوداع
ان الله روح الامير يقب في ذنوبي انه لا موت نفس تحيى سكك
رذائلها فقال الله و اجعلوا في الطلب ولا يحملك من استبطا
شي من الزموت ان اطلبوه يتي من معصية الله فان الله تعالى
 الله

در باب ذوق

فَتَسْمِ الْأَنْفَاقَ بَيْنَ خَلْقِهِ خَلَاكًا لَكُمْ لَعَلَّكُمْ تَعْلَمُونَ
 أَنَّهُ زُرْقَةٌ مِّنْ جِلْدِهِ وَفِي ذَٰلِكُمْ لَآيَاتٌ لِّقَوْمٍ يَعْلَمُونَ
 فَبَرِّحِلْهُ نَفْسًا بِرِيقِ الْخَلَالِ وَتَحْمِلْهُ يَوْمَ الْفَتْحِ نَفْسًا
 تَكُونُ نَفْسًا مُّغْنًى لِّرَبِّكَ مِنَ الْأَعْمَالِ فَمَنْ يَمُنْ تَعْلَمَ أَنَّهُ مُخْلِشٌ لِّدِينِهِ
 وَهُوَ يُعْطِيهِ سُلْطَانًا مِّنْ لَّدُنْكَ فَكَذَّبُوا
 استه سول خداي مصلی است عسره و آنكه در انجبه الوداع كه حج اعرابين آنروز بوده كه
 به رپستی كه جبرئیل علیه السلام در دل من و مید و بخاطر من آورده و كه نزد و با علم آفرست
 بفل كنند همچو نفسی از نفس انسانی تا روزی كه از برای او مقدر شد است تمام و كمال
 باو عاید كند و پس بر سپید از خدای تعالی و عصیان او كنند و اجمال كنند و طلب بر نبوی
 یعنی كه بسیار و كوشش زیاد و در تحصیل آن نمایند و شب روز از برای آن در مكتب و
 پوی باشند كه آنچه مقدر است به آن نیز بشمارند و باید كه در رسیدن روزی مقدر
 شمار ابران دارد كه بواسطه آن مركب عصیان خدا شود و در مصیبت او را و پس در تحصیل آن
 سازید كه به رپستی كه در اذن حمت عظمیاء روزی بنده كان خود را از وجه جلال بزرگ
 محنت كه دلت و غیب هر كس را فراموش مرتبه و حال او همین نموده از وجه عرام محنت آنرا
 برایشان مقدر نداشته است و در انداخته كه اگر افرام انسان مناد پس كس از جا و به پر كاری
 قدم برون نهد و بر تافرو و بر رسیدن محنت او باو جبر و شكیبی پیش آورد و هر آنكه در
 كه از وجه جلال محنت او شده است باو عاید میشود و كسی كه عاید محنت است او را و او را
 اعلی نموده پرده مانوس شرفیت را بناحق است و بر آینه بزمی میشود و طیفه او از وجه
 جلال و چنان میشود كه محنت مقدر نیز در برسد و در زقیامت او را در وقت حساب

و جبر از او طلب داشت را بطلب آن عتاب نمایند فَمَنْ يَمُنْ تَعْلَمَ أَنَّهُ مُخْلِشٌ لِّدِينِهِ
 پس نقطه معنی نفخ و رسیدن است و روح بفرم را و سپكون و او معنی صلوات و دل حاصل
 بین است كه در عرض پیش اول مذکور شد و اجمال فی الطلب اجمال در طلب چنانچه
 گذشت كه از ترك كه و كوشش بسیار است در طلب و قول حضرت مقدر است
 است عید و آنكه الله و اجمال فی الطلب و در محل دارد اول آنكه از این
 كه ترسید از خدای تعالی و درین كه و كوشش كنایه از آن كه بنا بر است آن نمایند چنانچه
 میگویند تَعْلَمَ أَنَّهُ مُخْلِشٌ لِّدِينِهِ كه با ثبات آن من شود و دوم آنكه از این باشد كه اگر
 شما شیوه پر بزرگ را پیش گیرید و از خدای خود ترس داشته باشید بقیع بگو بسیار و عقب
 زیاده و در بدست آوردن روزی نخواهد داشت و روزی حلال شمایی آن شما خواهد
 رسید و داشت باشد بودی ای كه عید و معنی فی الله محمول است و نیز در حدیث
 حلیه لَا تَحْتَسِبُ كه علامه تفسیرش و استاء علم است كه كسی شیوه تقوی و پر بزرگاری
 پیش گرفته از خدای تعالی ترس حضرت است بیرون شد او را و امور او را و كرامت كند
 و رزق او را و كرامت كند و رزق او را و رسد از وجهی كه گمان او بان پیافزوده باشد
وَلَا تَحْتَسِبُ كَمِ اسْتِطَاعَتُنِي مِنَ الْيَقِينِ الَّذِينَ تَطْلُبُونَ نَفْسِي مِنْ عَصِيَةٍ
اللَّهِ نَفْسِي لَا تَبْغِي كُمْ وَلَا تَحْكُمُ كُمْ كَمَا أَنَّ دُرُغْلَبُونَ ان مصدر است
 كه فعل انبأ بر مصدر می رود و مصدری كه از انفعال ان معلولش بیرون می آید
 نیز معافض و كلام درین تقدیر است كه میگویم است بلا شی من از حق می طلبید و المعیت
 یعنی بر آنكه كند و دارد و شمار او بر رسیدن روزی حلال كه محبت شما مقدر است بر آنكه

چگونه طلب نماید آرا از نصیحت و مبادرت بحسب آن که مقتضای احوال و احوال
 حلال و حرام کلام محبت یکسان است از ازار ارق که منقول است و نصیحت
 بر مایه است یا منقول است یا نصیحت معنی محبت و نصیحت بر مایه است و کلام این
 آیه که فَمَنْ كَفَرَ بَعْدَ ذَلِكَ مِنْكُمْ فَعَلَا لَوْلَا أَنَّ اللَّهَ هَدَى الْقَوْمَ لَفَتَلَقُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ
فَلَا يَكُونُ لَهُمْ جِزَاءٌ بِمَا كَفَرُوا و این آیه را در این باب تفسیر کرده اند
 چنانست اگر کسی که برین خوانده شود چه پشیمانی برین بخورد و چه استیلا
 امانت و لامیت اگر بفریغ برین باشد که یعنی مصداق است و بر هر قدر در کلام است
 مصداق محبت است یا محبت یا ترشح چه ترشح شده است شریعت الهی و قاطع
 نون که در سبک از جانب او گذاشته شده در آنکه حاصل میشود میان بندگان
 و کفار بر و کمال میشود میان یکس و غیره و گشتاد است و استیلا
 مشبه بصیغه فعلی چنانچه قاعده استعاره مصداق است و بیان آن از پیش
 و ذکر چنانکه از علمیات مشبه است ترشح است وَاللَّهُ يَدْرُسُ باید دانست که قهوه
 اشعه که غضب فقهایی است و اصول و کلام تابع ایشانند و مذمبات ایشان
 ابراهیم اشعری شاکر و ابو علی جصاصی که از اعیان مقلدانست و اشعری نام بزرگ
 قبل است در معنی این جاست بود مشوب اشعری آن رفته اند که در حق علم است
 از حلال و حرام و میگویند هر چه در حق است از آن اشعری می باید خواست اشعری مذکور
 باطل و شرع باشد و نخواهد بود و دیگر رزق است از آنکه حرام باشد یا حلال و
 معنی ایشان مخصوص است نه آنکه با کول و مشروب و غیره از رزق قیلتند و مشرب

کامول کلام شریف و فایده یافتند مذمبات ایشان مشبهات بود اصل این عطا
 اتفاق دارند بر آنکه حرام مذمبات و رزق چنانست که صحیح باشد اشعری حرام
 از و کسی را رسد که او را از اشعری از آن منع نماید یعنی حرام نباشد اعلم از آنکه
 اشعری مذکور بر و باطل و شرع باشد یا بر وجه دیگر دانسته اند که در اندر مطلب خود
 این حدیث که هر کس در احضار منق کجاست و عدم محبت اطلاق آن بر حرام و
 کلام الهی که در مقام مدح و تعریف اهل ایمان نازل شده که وَالَّذِينَ آمَنُوا
وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ برین وجه که معنی آیه ذات اعلی است که از آنچه مازق ایشان ساخته ایم
 اتفاق میکند و بدل آن غیر نمائند پس از رزق اعظم باشد از حرام لازم می آید که اتفاق
 ایشان از حرام نیز مقتضی مدح الهی باشد ایشان را و هیچ کس نیست که اتفاق از حرام مقتضی مدح
 الهی نیست پس رزق مخصوص شامل حرام نباشد و آنکه اهل برین وجه را شیخ ابو جعفر
 طوسی در تفسیر خود که بنیامان موسول است ایراد کرده و بعضی دیگر است مذکور برین
 وجه است بنا طویل کرده اند که تقدیم طرف در آن بر متعلق افاده حصر نماید و صر
 اتفاق در رزق تقاضای آن میکند که آنچه قاطعیت اتفاق دارد و نوع باشد که
 رزق که از جانب الهی بایشان کرامت شده و ایشان چون آرا از خود باز کرده اتفاق
 نموده اند مقتضی مدح الهی شده اند و کسی غیر رزق که اتفاق آن مقتضی مدح نیست و اگر چه
 ایشان منتفع بوده اند و قاطعیت اتفاق داشته است رزق باشد حصر مذکور را و
 نخواهد بود و در وقوع کلام الهی بر آن وجه از طریق عاری خواهد نمود مگر آنکه گویند
 تقدیم طرف بواسطه حصر نیست که بر عایت صحیح است در ثمرات کلام و اندک علم

و اشعه بر نه ب خود است دل کرده اند بگو اگر مرام رزق نباشد لازم می آید کسی در تمام عمر خود بچیز مرام قوی نوزده باشد و هرگز اشاع از حصول نیافتد رزوق نباشد و اگر حضرت عت در کلام مجید فرموده است که وَمَا مِنْ شَيْءٍ إِلَّا فِي الْأَرْضِ إِلَّا عَلَى اللَّهِ رِزْقُهَا یعنی نیت حیوانی در روی زمین مگر آنکه حضرت عت عت عطیانه بزرگ است از رفقت و کرم خود فرزند کرد است که رزق در باب و برساند پس مرام رزق باشد و الا کذب کلام گوید لازم آید و کذب بر خدا و نیت جوابش آنست که رزق نزد خود و خود بچیز نیت و کرامت است از ماکول و مشروب و از اشای دیگر که حیوان از آن اشاع می یابد چنانچه اتفاق می افتد و اما اشاع و اشال آن و اشاع مذکور را هم می مانند از اشاع بالفعل و از اشاع بالقوه یعنی نیت اشاع داشت باشد و قدرت بر آن حاصل باشد خواه غلبه پیدا کرده باشد و خواه نه پس شخص مذکور که می داند نفی می تواند بود که در طول ایام زندگانی هیچ اشاع از ممال نبرده باشد حتی اسپهان هوا و قدرت بر آن نیز نیت نباشد باشد و طاعت است که وجود انقیاس ذمی حقیقی بر تقدیری که مستور باشد تحقق آن در خارج در موضع منتهی خواهد بود و ماده نفی می باید تحقق باشد و تفریر سداش از آنکه بگویند حیوانی که می تواند از اولاد قبل از آنکه کام حیات را بچیزی از ماکولات مشروبات دنیا شیرین کرده باشد باطل است شتابنا بر آنچه شتابان قاعید لازم مکرر که رزوق نموده باشد و حال آنکه ماده است رزوقیت جمیع حیوانات است پس آنچه شمار احواب این ماده تواند شد بواسطه ایشان نیز از آن ماده می تواند بود و بعد نیت کز نیت کرده است صفیان بن ابی بنی و کشید گناخند رسول الله صلى الله عليه وآله اخيه عمر بن حنظله فقال رسول

الله ان الله

الله ان الله كتب على الشفوق فلا ارا في ارض الا من وفي بغير ما دون
لبي في الغناء من غير ما حسب فقال صلى الله عليه وآله لا اذن لك
لا كرامه ولا عهد ابي عبد الله لقد رزقتك الله طيبا فاحترت ما
حرم الله عليك من رزقه مكان ما احل الله لك من حلاله امانك
 لو قلت بعد هذه المقالة صرا بجمعها يعني بودم از رسول خداي ستوا
 الله عليه وآله که عمر بن قرقه که یکی از اصحاب بود در آمد و گفت ای رسول خداي بچیز
 که خدای تعالی سر زشت من کرده است که همیشه نفس و بچیز بچشم و عیالی نمی بینم سوای
 آنکه بر روی خود را از دست زدن دست خود بهم رسانم مندا و مرا که نیت و تو را
 قیام می نمود و بچشم بی آنکه در ضمن آن ارشاد فرمود حضرت و نمود مذ که
 نداشتن مایان متروکست و نه از کرامتی و نفی در آن صلی الله علیه و آله شمن خدای بر سر است
 که حضرت عت عت عطیانه رزق ترا از حلال طیب مقدر کرده است و تو
 بواسطه آنکه پیغمبری که بر رسول آن داری اختیار کرده چری را اگر تو مرام گردانی
 است از رزق خود بر تو حلال کرده است از حلال خود بگزیند اگر دیگران چشم
 مرفی بر جای می که در دوازده جنب من تأویس یعنی خواهی یافت و ضرب شدیدی تو
 خواهد رسید پس چون درین حدیث اطلاق می فرمود شده است مرام رزق
 باشد و جوابش اول طعن در مستحدثات یعنی جمیع احادیث را اشک کرده اند و اما
 رسیده عادل وثقه نیستند و اعتمادی بر صدق قول ایشان نیت و بر تقدیر رحمت پسند
 می تواند بود که اطلاق رزق بر مرام که در کلام پیغمبر است الله علیه و آله واقع شده است

صریحت

بجای آنکه

سپید باشد و قرینه بر آن آید اگر بطریق تحقیق می بود سق کلام قاضی آن
 میگرد که بجای مرام اند علیک من قد حرم علیک من زنت ما حرم علیک
 من مرام گفته شود و چنانچه قرینه آن که اصل است که من مرام است بر آن وجه
 واقع است پس آن چنان واقع شده و تفسیر در اسلوب عبارت شد است میدانیم
 که مرام در آن فقره پیشتر است لکن زکات الله طیباً چنانچه جمعی که شاهر محمد
 بوصف سانی دانسته اند اطلاق شاهر در کلام حضرت رسالت نبیا هستی است علیه و
 آله که لا احصی ثناء علیک انت کما انیت علی تعینک بر توصیف حضرت
 الهی نفس حذر ابرار آن عمل کرده اند و مشکاک اگر چه نوعیت از مجاز و حمل مرام بر آن
 خلاف ظاهر اهل حرمت از آن محاسن معنوی شمرده اند و در قرآن و حدیث و
 عبارت نبی نظر و تفسیر بسیار وارد است پس حمل بر آن چنان و درین است
 که تشبیه رفع تنافی و مخالفت از احادیث صحیحیه نبوده باشد و الله اعلم بما بین
 حد **چهاردهم**
 روایت شده است سندی که نقل است بشیخ بزرگوار محمد بن بابویه القمی از
 بن عیسی بن احمد از محمد بن محمد بن علی بن عمر بن طایح که مثل برآورد و واقعی بوده
 محمد بن الفرج الرقی که از اصحاب امام رضا علیه السلام بوده و او را که محبت امام محمد
 تقی و امام علی نقی علیه السلام تیر نموده و الله و محمد اید است از عبدالله بن محمد
 البجلی از عبدالله الطینی بن علی بن حسین بن زید بن الحسن بن علی بن ابی طالب علیه السلام
 که در مبارک او در شهری واقع است و احادیث بسیار در شان او نقل شده از آنجا

بنا که فقره

عبد العظیم بن

روایت شده است سندی متبر از احمد بن خالد البرقی که معاصر او بوده و از او با سطر روایت
 کرد است که او از سلطان وقت که زمان شده بشیخی آمد و در کوچ مولی و در زیر منی
 که در خانه یکی از شیعیان آنجا بود ساکن شد و مدت مدید در آن موضع بوی دست بوی و
 خود قیام نموده روزی می داشت و شبها نماز و شب نمده داری میکند و اینها
 مخفی بودن آمده و زیارت قبری که احوال در برابر قرار و واقع است اقدام میکنند و باز
 بی خود میرفت و اظهار میکرد که این قبری از فرزندان امام موسی کاظم است علیه
 السلام و همیشه برین وجه سلوک می داشت تا آنکه بعضی از شیعیان را که در آن شهر بودند
 معرفت بحال او بهم رسید و درین شان یکی از شیعیان غیر اصفی آمد و عید و الله در خواب
 که باو میفرمود که یکی از فرزندان من درین شهر در کوچ مولی مقام دارد و در کتب
 درخت سی که در باغ عبداللطیف بن عبدالوهاب واقع است مدفون خواهد شد
 و اشاره بدان سرزمین فرمودند چون آن مرد پیدا شد نزد صاحب آن درخت و
 آن زمین رفت که شاید که آنرا بخرد و چنان شود که موضوع دفن آن حضرت در ملک او
 واقع شود چون صاحب آن مکان از میان اراده استغفار نمود و خواب
 مذکور را باو نقل کرد و آن مرد چشم خود که من نیز امشب بهیچ خواب دیده ام
 و چون پیدا شدیم آن درخت را با هیچ باغ و وقت کردم که آن حضرت و شیعیان او در
 آنجا مدفون شوند درین اثنا بجای بر مزاج شریفش طاری شده بجوار رحمت ایزدی
 پیوست در وقت غسل چون در حمام گداز لبس او در آمده و رفته از کربان جان
 او را بد که بر آن قوه نوشته بودند ان ابوالحسن عبد العظیم بن عبدالله بن علی بن

روایت

بالاجال شرح کلام بافت نظام و زمین خا و دایم **آغاز** ششمین برد و پیش **پیش**
اول خلاصه کلام را وی گوید اگر گفت بمن شرح قاضی که خاندنم بخت و
 دینار و سندی بر طبق آن نوشتم و جمعی را از عدول و زمین بر آن کواه که رقم پس
 ناکاه این خبر با میرالمؤمنین رسید غلام خود قنبر را بطلب من فرست و چون قنبر
 آنحضرت رسیدم مرا در موضع خطاب در آورده و فرمود که ای شرح خاندنم فرمودی
 بر آن نوشته و جمعی را از عدول بر آن کواه گرفته و بیای آن ثانی داده که رقم بی خبرت
 فرمودی ای شرح از رضا تبرین ششین پر به کوی پیش آید که روزه باشد که بر تو وارد شود
 شخصی که گفته پسند تو نمند از کائنات تو چیزی پرسند آنکه چون بر تو را از خانه تو در خانه
 که چشمهای تو باز باشد و روح از قلب تو معارف گردد و باشد و بسیار باقیه تو بی کنه
 چیزی از ذخارف دنیا همراه تو باشد پس بیده بعیرت در بزمنا و اگر این فانه
 را از بهر بهشتی انکی که در واقع مالک آن نباشد و داده باشی بهای آن مالی
 که از وجه صلاح است نیاید و ده باشی و تو در آن هنگام تحقیق که تحمل نقصان دنیا و
 آخرت خواهی بود بعد از آن فرمودند که ای شرح اگر دینی که را از ده فریدن آن
 داشتی پیش می آمدی پسندی درین باب برای تو نوشتم برین نحو که چون آن را بطلب
 می آید وی اگر بدو در هم تو میزد و فتنه می فریدی شرح گوید که چندی پیش از منشی مولای
 مومنان فرمودندی نوشتم از برای تو این پسند را در عبارت می او فرمودند که
 تر و تامل اینست **بسم الله الرحمن الرحیم** این امر است که خیر است آنرا
 بنده و دلیل و غرور از نیت می گویند شد است از مکان مالکوف دنیا برادر آخرت

شت و نه بود است از و غریب را که در واقع است در شهر و در و غریب است آن از نیت
 فضا و زوال است تا لشکر هلاک و از حال و اعطای کرده است باین برای چهار حد
 اول آن نیت است و دایمی آن است و امور می که متعلق بایا و من اند و حد دوم
 آن استماعی باید بدایع عادت و انساب شداید و کرباست و حد سیم و حد
 آن نهایت می پذیرد بدایع معیبات و امور می که مورد کفایت و محبت
 اند و حد چهارم آن اتصال دارد و محوای نفس که باعث هلاک دین است و شیطان
 مغوی که کمره کند و ساکن را در یقین است و درین حد کشود و میشود و دیگر
 ساری که محل دخول و مزاج است عزیز دین که شمارفته اند و اهل ازین آورده
 شده تا امید و اهل جلیعین سر را بجز از غرقاقت و ادب و دخول در ذل
 خواش و غماری طلب چون این مشرقی را در آن محال و در کی بهر سپید یعنی کی بر
 دعوی نماید که این حق من بود است که او پیوسته بود و شهادت و تو پیوسته در آن
 تصرف کرده و باز بهر پراکنده و بر خاک سازنده اصحاب پادشاهان است
 زایل سازنده حیات سبک آن و جباران مثل کسری پادشاه عجب و قیصر سلطان
 در دم و متع و حیر و ایان یمن و جمعی که مال را بر روی مال گذاشته در مقام
 اکثر و بسیاری آن در می آیند و دنیا می رفیع نموده و روی آنرا بکج و امثال آن
 می اندازند و بر رفت و اساس کرسی و ادب با کسر اندین فروش و خست و طلاق
 کاری در دو یار و زیب و در میت میدهند و مال بسیار و خیره میکنند که بکمان کند
 خایه فرزند ایشان خواهد کرد و با و متعلق خواهد گرفت یعنی موت که ایشان را یعنی با بچ

و مشرقی و صاحب درک را در موقت عرض و پرشش مافرا زو تا هم دعوی
ایشان فیصل باشد و آینه در آنوقت خزان و زین کاری از باب بطول
خواهد بود و گواست بر معادله که عقل گاهی که خود را از قید عتی و اسیری هوا
هوس از او سازد و بدیده بصیرت نظر کند بر مال ارباب دنیا و فساد دل
ایشان و بکوش هوش استماع نماید که مادی زنده و ترک نیاید کند در دست
آن خانه یا در ساحت دنیا که چه ظاهر و هوید است حق بر کسی که در چشم دنیا
داشته باشد یعنی بصیرت و بینایی او در مقابل امور متبیه کمال فیت بدست
که چنانچه آمدن بدین راه روی بود انتقال از آنرا نیز روزی مقرر شده که از
وصول آن گریزی نیست جد کند که بواسطه سفر خود توشه را بی داشته
باشد از اعمال صلیه و کردار نیک و بد یک گردانید اما و امید خود را
با جملهای خود یعنی آن روزهای خود را کم کند و طول مل را از خود پاد آوردن
بوست و نواب آن زایل نماید **بخش دوم** حتی بخاک من دارک شام
هرگاه چشمهای شخصی کشوده مانده چنانچه نتواند برجم کند شمع بیکو شخص بصره
بیشتر خفا خوشاض و شام حضا درین فقره حال واقع شده از مفضل بخاک
یعنی تا پرون برد آن شخص ترا از خانه خود در حالتی که چشمانی تو از هم باز باشد و شخص
مذکور کنیده از موقوف و می تواند بود که از شخص من المله که معنی ذمب و سب
است و خود باشد یا از شخص السهم که باین معنی است که بند رفت و بالافت زدا
گرفت بر و مراد این باشد که تا پرون بر و ترا بر و می که بر کتفهای مردم باشد

بک

باشی یعنی زده باشی و تابست ترا بر داشته باشند و سیک الی ترک خالص
هرگاه شخصی بکسی چیزی عطا کرد و او کفایت از و عرب میگوید سکه بشدیر لام ایضا
اعطاه قنول منه و مراد باینکه بکس ترکیب حال و اتم است از مفضل سیک
خالصی دل و دنیا و در حقیقت است یعنی ترا نسیم کند بقیه تو در عالمی که خالص
خارج باشی از همه چیز و هیچ چیز از دنیا و متاع آن با تو همراه نباشد و نظر آن لکن
آنست که بندگان این غیر ما لکن آن در آن لکن آن مصدر است حرف
در کلام مقدسات و مصدری که از آن و معمولش بر می آید مصدر است نزع نقص
و کلام درین تقدیر است که فاعلان لکن آن اگر حرف مقدر لام باشد یعنی آن
لکن آن گاهی باشد و تا ویش ایست که فی عدم کونک شایا طامن غیر لکن دنی
ادایک شمن غیر صدمه یعنی تا لکن و بی طر او که نبوده باشد که فید تو از غفلت
آن واقع شده باشد و در زو لکن تو در بجای آن از غیر وجه لکن شده فاد است
قد خست اذا درین کلام ازای فای است مثل ازای که واقع است در این کلام
فاداهم جمیع الدنیا محض و من حاصل معنی آنکه متعارن عمل مذکور تحقیق
که از اهل خزان و زین کاری خواهی بود بی آنکه زمانی حاصل شود اذن لم شتر
میر همین اذن خفیت که بر جواب و فرامی آید و در اکثر استالاست بعد
از آن ولو شرطی واقع میشود و در رسم کتاب آن خلافت جمهور بر آید کمی
باید مالیت نوشته شود و شکل ازای حرف شرط و مازنی که از علمای عربیت
است میگوید بنون می باید نوشت و ترا میگوید اگر عمل با خود میکند با لغب

فاداهم جمیع الدنیا

نوشت و اگر عمل میکند بنون و از پنج بار جریل از پنج بعینه مجهولست یعنی اقله قال فی
 الصحاح از پنج فاعل از پنج ای اقله من مکان یعنی کند او را از مکان خود جمع بده الله
 ای تو میماند و تحت خط بجای یعنی نر از یک در این معنی را و اما عطف میکند بان فتح باب بده
 الدار شرح بعینه مجهولست یعنی یفتح قال فی القاموس شرح بابا الی الطريق ای
 فتح بطرح من غیر القصر ای بطرح ای عرضت مثل بایضه بجا بجزا و منوع بعلم
 قاف یعنی قفاست فاعل درک بده المشرقی منک که مای بر طریقت و اگر
 یعنی طریقت است از درک یعنی لاحق شدن قال فی القاموس الذکر الحاق و در که
 لحقه و نه اگر اسم اشارت است مفعول اول است و درک بفتح را یعنی تلمیح است که عبارت
 معتوب و نثری است و جمله را خوش که بر فعلی ترست شود و بعد از وقوع آن
 قال فی الصحاح الذکر البقیة تحرک و یکین یقال ما طکت منک کفلی ضارضا
 یعنی درک یعنی تلمیح است و بفتح را و سپکون را بر دو خوانده و ملته و عربی بگو
 طاعت من درک فعلی ضارضا یعنی هرگاه لاحق شود و بهر حق برست ضارضا
 تواند آن و مراد اینجا آنست که در پیشش ل تنی که یافت معنی مبلی جام الملوك
 رو بن کرم ماخوذ از لای میسر است که معنی داور و اندر است یعنی از هم پیشین
 و نیز بریز شدن و علی مبلی که جار و مجرور است بزرگ است از آن شخص صدم که
 مقدم شده است و در مثل کسری و قیصر و تبع و غیر کسری بفتح کاف و کس کاف
 لقب پادشاه و فرس است معرب صند و که در زبان فارسی معنی و سپیل ملک
 است و چون سب بر زبان خود گفتار کرده اند بواسطه و شوار فی لفظ ایشان لفظ

فارسی تپه از آن کبری کرده اند و لسان این در لغت ایشان بسیار است و این عتید این
 چشم لفظی را معرب نامیده اند و قیصر لقب پادشاه و درم است و تبع بعلم تاج
 نقطه و تشدید بای میکی لفظ مشحون لقب پادشاه می است و لفظ او معروف است
 و جمیع بنا بعد آند و بدو بای یک لفظ بروزن فراغند و غیر کسری و سکون می
 و فتح بزرگ قبل است درین که بعضی از ایشان در زمان سابق پادشاه بوده اند
 و بی تشدید تشدید کسری و سکون یا خبر است که دیار غنایان می اندازند
 مانند کج و امثال آن و تشدید بفتح ثین مصدر است یعنی یک کاری کردن و کسری
 که بدو تشدید تشدید تشدید و لفظ باب تغیل که درین فقره از کتاب
 شده و بواسطه ما بعد در شیا است یعنی بنا که و ما بعد تمام در کج کاری آن بکار برد
 و تشدید تشدید و فتح یا بروزن مؤید معنی مطلق نیز آمده قال فی الصحاح المشید بالمشید
 المطلق و بعد از حرف تشدید و چون و چه تشدید و ال بی نقطه تشدید است از بعد تشدید
 ما ارفق من لا رفاست یعنی آنچه از زمین بلند باشد و در نیتام کن یا از رخت زبانت
 می تواند بود که از بجه که معنی یا بجه است ماخوذ و تشدید یعنی آنچه زینت و هند بآن خانه
 از فروش حوب و پردای رکنین و ترسک و امثال آن و در حرف بعلم را
 و معنی ملاست و در حرف معنی زینت است معنی فصل القفا و انحصار کسری و صدم
 باب امثال است معنی احصاء و غیر هم راجع است بنایم و مشیری و تبع و صاحب
 و درک معنی مبلی جام ملک که کن یا ز موت تشدید و متکفل حاضر شدن ایشان
 است بموقت تصادف بر شش و هم این تشدید و بدو است و است و ضایع معنوی

و لفظی که درین کلام رعایت شده است بر صاحبان بصیرت و معرفت بصانع
 عربیه مخفی نخواهد بود فی عرصاتی عرصات جمع عرصه است و عرصه یعنی ساعت و
 قضات و ضمیر یا راجع است بدانکه بمعنی قاضی یا بدینا و اول اگر چه کسب لفظ
 در رد واقع است و رعایت جانب لفظ اقتضای مجموع اقرب سببی نماید اما
 بحسب معنی انسانست ما این لفظی که می بینیم ما را تعبیرات مثل مادر ما حسن و حمید
 این بمعنی اظهار است و مراد از بی عین صاحب بصیرت کلام درین تأویر
 است که ما نظر الحق صاحب البصیرة ان الرسل احد الیومین یعنی پنجشنبه روزی که
 قدم در آمدنی است این نیای قانی و آن روز ولادت است همچنین روز
 ولادت و بیرون رفتن نیز است و آن روز موت پس مراد از است که آنرا
 فراموش کنند و همیشه تذکر آن باشد و الله الموفق **بنا** می تواند بود که در کلام حضرت
 امیر المومنین علیه السلام که بیشتری منه و ادا نری باشد برای بیان مراد بشری
 نفس طه انسان باشد که در زوایای ظلماتی آن محبوس است و بسبب آن از نور
 عالم بجز که از عالم قدس است محروم مانده و باید گنایه از پذیر و مادر باشد که با
 حصول افرازی حاصل نموده آن شده اند و خانه بنا کرده اند که مبدآن از جانب
 فانیست که عدم ادلی باشد و منتهاش بشکرت پاک که مقامات موت و این
 بن اگر چه کسب نفس طه است و درینیر و سلوک او در تحصیل کمال است
 فضایل با قوی بهیچ که در هر حال لازم اویند و دواعی آنست و ابرار است
 و مصیبات اویند و ادب ابرار است و جوی نفس و سرچون میداند پس حضرت امیر

المؤمنین علیه السلام قوی مذکور را بفرموده و خانه بنانگشت اند که از چهار جانب
 آن در آمده اند و چون خروج از ولایت شریعت الهی و دخول در مملکت طغیان
 طغیان با تباعج جوی نفس و بر وی شیطان واقع میشود و مناسب آنست که در
 آن خانه را از آن حد فزاید و چون خروج نفس از عرقیات و کسب تمام از راه
 که در عالم تجرد مانا بوده و دخول در دولت خواست و طلب که از لوازم سکونی
 انجیز است و سبب ان تعلقی است که بان دارد و چنانچه گویا این خانه را با آن
 مزید است تشبیه کرده اند حضرت آنرا سبب که از لوازم شری است و تعلقی بمعنی
 سبب بدل آن میشود چون سبب خلایق خواهی نخواهی بر حقیقت عرصات میکشاند
 تا محاطی که پاکیزه درین نشا کرده اند و منضم یافتن آن را بان روز کرده بود و بعد
 فیصل باید و نظر میشود که که بر کفندی که دامت و ظالم کسیت و مظلوم که تشبیه کرده
 حضرت آنرا که ماسن رک میشود و منتها میاید که اگر در کی بمیرد صاحب محاط
 بعدی در ک مذکور بار القضا حاضر ساخته مقام ایشان را فیصل دهد و چنان کند که
 محالست میان ایشان منقعی شود و حق بر سر حق حاکم کرده است آنچه در دین این کلام
 ملاحت نظام بخاطر رسیده است و می تواند بود که حضرت امیر المومنین علیه السلام من
 و کبار او کرده باشند و کفر عیسی بن برده باشد و نظر قاضیان بر سید و الله اعلم
حدیث **یا تزدکم**

روایت شده است بحدی که متعلق است پیش از آنکه در کلام بن تعبیر انکشی علی
 محمد بن بشار که از کتب رجال مشهور و رجال مشهور و اولاد مشهور و اولاد ابراهیم بن یحیی

الاخرى الدنيا ودری که اگر چه عالمی بال اکثر حکم نصیفتش کرده اند و گفته اند که تقصیر در اوقاتش
 بوده اما مثل مصنف کتب بوده از عبداللہ بن حماد الانصاری که از مشایخ علمای
 مشرق و مصنف کتب است و حدیث او را اگر چه در بعضی حدیث صحیح ندانند اما در حدیث او
 حدیث دیگر می تواند شد از معنی بن ابی حمزہ الطائی قال کان لی صديق
 منک تایخ امیه فقال استاذن لی علی ابی عبد اللہ علیہ
 السلام فاستاذنت له فاذن له فلما دخل وسلم جلس ثم قال
 جعلت فداک ای کنت فی دیوان هؤلاء القوم فاصبت من د
 نیامه و ما لا کثیرا و اغضت فی مظالمه فقال ابو عبد اللہ علیہ
 السلام لا ارجو امیه و حدوا من کتبکم و یجئکم من القی
و یقال عنہم و یشهد جماعتهم لما سئلوا حقا و کثروا
لناس و ما فی ابیہم ما عبدوا شیئا الا ما وقع فی ابیہم
 فقال القتی جعلت فداک فقل لی مخرج منه قال ان قلت لك
 تفعل قال افضل قال علیہ السلام فاخرج من جمیع ما اکتبت فی
 دیوانہم من معرفت منهم رددت علیہ ماله و من لم یقر
 تصدقت به و انا امین لك علی الله الحیة فاطرق القتی طویلا
 ثم قال قد فعلت جعلت فداک قال سلیک حرم مرجع القتی معنی
 الی الکوفه فارتکب شیئا علی وجه الارض الاخرج منه حتی تابی
 القتی علی بدیدہ قال فسمی ماله فسمی له ثیابا و عیونا

بسیار

البی

السید یحیی قال لما اذ علیہ الا شهر قلابی منی منک ما غفود و ما
 قد خلعت علیہ یحیی و هو فی السوق قال فمع عنده قال یا علی و قتی
الله صاحبک قال فواته فکلینا امره فخرجت حتی دخلت علی ابی عبد
 الله علیہ السلام فلما نظر الی قال لی یا علی فینا والله لصاحبک قال قلت
 صدقت جعلت فداک فکذا قال لی عند مؤبه ثم حکم بوجوب نظام
 من آغاز و من پیش و انجام انما شغل بر دو پیش پیش اول راوی گوید که دو پیشی
 داشتیم از نویندگان سلاطین بنی امیه می گفت که دوزی که در او ملاقات امام معمر
 صادق و امام احمد بن حضرت اذن حاصل کن که مجلس دعا شد و سباحت
 صحبت فرمودم پس بن رستم خدمت امام و مجید اوزان طلبیدم و امام علیه السلام
 اذن داد و چون خدمت آنحضرت رسید زمین خدمت بوسیده سلام کرد و دو مجلس
 آنحضرت نشست بعد از آن گفت جان من فدای تو باد و پیشی که من از تو می دانم
 اینجا هست بودم و از دینی ایشان ال بیاید عاید شده است که در دست آوردن
 اغراض عین بسیار کردم و ملاخط عیبت و مرست آن کردم امام علیه السلام فرمود
 اگر نمی بود این که بنی امیه بواسطه خود نویندگان و ارباب علم پیدا کنند و کسی
 نمی یافت که مرکب عمل دیوان ایشان شود بواسطه ایشان جمیع خراج عاید و از
 جانب ایشان ببردیم و حال کند و در جماعت و مجلس ایشان حاضر شود و برآید در
 مقام اخذ حق بلکه امامت و معرفت پیوسته صلوات الله علیه و آله می شد و اگر
 مردم ایشان را آنچه در دست ایشان بود دایمی گذاشته و در مقام عانت و اندوختن

در غیبت آمد مالک خیری نیشند سولی آنچه در دست ایشان بود و قدرت بر سلب حق
 ما از ما بهیمنی رسانیدند بهیمنی که از ظاهر حال خود کرده بود و این جواب شنیده گفت
 جان من فدای تو باد ای فرزند رسول خدا آیا مرا عیاضی و سپردن شدی از آن عذر که از کلام
 کرده ام هست می تواند بود که کنایه من آن روز به شود امام علیه السلام فرمودند اگر بگویم که
 بواسطه استخلاف من در مطهر اچمی بیا که بعضی خواهی آورد گفت ای فرزند رسول خدا
 بعضی خواهی آورد و حضرت فرمودند از هیچ آنچه از دیوان ایشان کسب کرده و در ایام علم
 ایشان برست آورده جدا شو بعد از آن بخاطر آن آنچه از اهل حق بجایی داشته باشد
 که ایشان را شناسایی می بایشان توانا بود ایشان را پیدا کن و مال ایشان را تسلیم
 ایشان نمای و آنچه صاحب آنرا شناسایی و ندان که از یکی بخرسایند و که بنود او
 است از صاحبش بفرماید سلطان تصدیق کن که بعد از آنکه چنین کرده باشی من
 ضامنم که حضرت عیسی بن دکره کن و تراد در معرض معذرت و منفعت خود و در آورد
 محبت را بپایان دانی و در پس آن جوان زمان بطول سرور پیش نداشت تا فرمود و بعد از آن
 هر بر داشت گفت کردم آنچه فرمودی و غم از آن تقیم دادم جان من فدای تو باد
 ای فرزند رسول خدای راوی آن جوان نویسنده بعد از مکالمه مذکور در حضرت
 امام علیه السلام چون ما غم از آن مراجعت بگویم بودیم ما با رفیق شده بگویم آمد و هیچ آنچه
 بر روی زمین داشت حتی لباسی که پوشیده بود از خود جدا کرد و بر وجهی که از جانب
 امام علیه السلام آن ما شور شد بعضی را بعضا همان حق رسانید و بعضی را که فرستاد
 آن داشت برقرار در باب سخنان نفی نمود و چنانچه برای او و جوی نمائند که حضرت

نخب

گروه و حق

گروه و حق و شود راوی که بدین معنی که بر حال و مطلع بودیم نزدی عیباد و میان خود چو
 کردیم و بعضی از آن بواسطه پوشش و برخی نیز بهیمنی و بعضی دیگر را بواسطه صرف نفع او
 فرستادیم بعد از آن ما بهیمنی مالک بر آن بگذاشت که چار شده و ما عیادت او بنمودیم
 تا آنکه روزی بیدار شد از چشم دیدیم که چار می او داشتند و تمام یافته و در حال
 نزاع است چون دانست که ما آمدیم چشم باز کرد و چون چشمش بر ما افتاد گفت ای
 علی بن ابی طالب که آنچه صاحب تو یعنی امام علیه السلام بر من و کرده بود و نمای
 بان کردی من بختی که بخت من من شده بود من از زنی داشتم و ذمه او از
 منان مذکور بری شد بعد از آن جان شیرین تقابل بر احوال پستم فرمود و مادر
 مقام تیره و گفتم او شنیدیم و چون از منزل او بیرون آمده بخدمت امام علیه السلام
 شافتم چون پیش امام بر ما افتاد و سبقت بر کلام کرده گفت ای علی بن ابی طالب که
 آنچه صاحب تو که با خود آورده بودی و جدا کرده بودیم و ما آن کردیم و از خود من
 خود بر آیدیم راوی که بگویم جان من فدای تو باد و بگویم که ما از این دنیا رفت
 تا سز این نعمت بجای نیاید و در و بما گفت که آنچه تو فرمودی **نیش دوم من کن** **سجده**
 ایست که بجمع کاسته است و مراد از آن اینست که ما و ایشان عذر و عیادت
 می خطابه غیر محروم و راجع است حال منی ساجده بی ملاحظه کی کردیم و در قصیده
 که از دیوان ایشان بگویم رسانید و امام و اعتبار سب کرده ام از آنچه شاید عرض می شد
 و شب در حلیت آن بود و اصل آن از اغماض عین با خود است که معنی بر هم گذاشتن
 چشم است بجای علم الحق بجای محرم و بای یک خطی جمع است و بنی آن را بی و راوی نزد

ارباب حکم خواهند که بجهت ایشان بنای کیمیا بخندنی در زمین کنیم که مجرای آب ایشان بشود
 باشد که در پیش آب بستاند و از هم پاشیده است با سلام آوردیم درین باب چه
 میفرمایند آنگاه را بجا درستان را و بهت باشد امام علیه السلام در مقام تنبیه بر رخ
 از آن در آمده و فرمود که دست نمی دارم که از جانب تو در امانت ایشان گری
 بر بیهوشان زده شود یا ششکی نشسته شود و نه باشد مرا برای آن ما بین لایق این
 شهر یعنی مدینه طبع کن یا از آنکه اگر تمام مدینه را بمن و چند را منی نشستم که بشود که
 بواسطه ایشان از تو دور و جود آید و لایق منی زمین سلاطین است که یک در آن
 نویسد باشد و چون از دو جانب مدینه طبع ده زمین سلاطین بنویسد و راند است
 چنانچه شمریان هر چه واقع است بپیرانان بمابین لایق می کنند و آنها را لایقین می
 گویند حضرت فرمودند دست نمیدارم عانت ایشان را با فعال مذکور و نه چندان
 که بگویم تمام ایشان داده شود تا بآن چیزی نویسد بر روی که جمعی که عانت ایشان
 می نمایند و برای ایشان از جهت محبت خود ساخته اند و در قیامت در سر بریده آتشین
 مقام خواهند داشت و مرکز از آتش ایشان را در میان خواهد گرفت چنانچه بر او را
 خمیان در میان میگرد که بجهت آنکه در دهن خود ایشان را آتش باشد تا وقتی که تمام
 به الاطلاق حکم خود را در میان بندگان جاری سازد و حدیث صحیح که از نوین
 بن یحیی و بن عمر بن ابی اسلمه است که گفت قال لی ابو عبد الله که لا تعظم عظمای
 من بعد منی یاری مد ایشان را در نهایی مسجدی که از افعال مسجد است چه جای فعل مناج
 و مراحم و راست که در است این بود بر قنات علیه السلام بنیاد امام فخری باطن حضرت بن

محمد الصادق علیه السلام از آبی بر کوه را حضرت صلوات الله علیه که قال
 رسول الله صلی الله علیه و آله و آله الا من علی سوط این بدی سلطان
 حاکم جعل الله ذلک السوط بوجه القیمت تعبانا من یار طول له سبعون
 ذراعا فی سبطه الله علیه و آله فاجتهد فی سبطه و یسیر فی سبطه
 رسول خدا می آید علیه و آله که هر کس نایبانه در برابر سلطان جاری بر کند
 باشد که چون سوار شود بر است او در با چون اشاره زدن کسی کند حاضر داشته
 باشد بگردانده خاقانی را و در قیامت آن نایبانه را می از آتش که در آری او
 کند باشد و مستطاب از آن را دارد و فرج برد که همیشه معتدب و باشد
 عاقبتی است این ایشان را آتش لایق نیست بی راست که درین باب وارد است چه چشمت
 نیست که چنانچه احوال نیست مذکور است بر عت عانت ایشان چنانچه عام میکند و است
 بر عت آن بود که در ضمن فعل حال دارد بلکه در ضمن فعل نیست نیز چنانچه حدیث بوش بر میخورد
 که لا تعظم علی بناء مسجد مشعور ان است و شاید از آنکه کریم و لا تکتفوا الی الله و لا تکتفوا
 فکتب الله انک انما تیز است با نفی مذکور توان کرد زیرا که مدلول این مذکور است
 که میل کنید به سببی که در آن که دار خود را بظلم آلوده اند که در می باشد از آتش و فرج
 و در ضمن عانت ایشان پس بجا ایشان حاصل است خواه بعضی مرام تحقق شود و خواه
 جلال خود را بعضی منفرین رکوع انیس صفت تعبیر کرده اند که نهی از نعل قوی
 بتیس بطریق اولی معلوم میشود و دانسته اند که تعظم کلامه از کلام بعضی نهی می باشد
 است عظیم که در محبت محاسب و گران کرده اند طاهر میشود و کرم است اعانت است با عظیم

مخصوص است یعنی کفی گفته مرام باشد و اعانت ایشان با مورد مبارک شدن طاعت
 بنای عادت و امثال آن مرام نیست اگر برین حکم اجماعی تحقق شده باشد که عادت
 از اطلاق عادی خارج است در یک عمر بر آن بنی جماعی گفته دلیل احکام شرعی می
 تواند شد مصداق با ایشان در آن مرام و آلاهای محض است هرگاه عادت عبادت
 مخصوص قاطب چنانچه منی کفایت بعضی است برضافت آن و قطع نظر از آن بر تقدیر
 مذکور تخصیص مرام با اعانت از باب ظلم و جبر نخواهد بود و بعضی مرام فی نفسه
 مرام است خواه مستقیم اعانت ظالم باشد خواه نه مگر آنکه بگویم که مرام است آنکه
 حرمات آن است در اصل حرمات هر چند این معنی محتاج به ذکر نیست چه هرگاه مرام است اصول
 ثابت باشد بی آنکه متضمن اعانت ظالم باشد شدت مرام آن که بی که متضمن اعانت
 ظالم باشد بقیاس بطریق اولی معلوم خواهد بود و وجوب است از علم قدس سیر که در
 کتاب تذکره الفقه حرمات عادت را مخصوص داشته است باعانی که در ضمن فعل
 حرام تحقق شود و استدلال کرده است بر مطلب مذکور با جادویش مذکور و حال
 آنکه چنانچه از تراجیح بوضوح رسید جمیع افعال حرکیت در تعلیم قائل **حرام** که با حکم
 بنابر باسط آنست که میتواند بود و مقتضی استدلال بر اختصاص فعل مذکور باشد
 بزیاده شدت مرام از سایر افعال مرام زیرا تفصیل آن با مرام مرام و تفصیل
 می کرده باشد بر بنی از بعضی افعال مباح و مستحب که بعضی اعم و بعضی مذکور بعضی
 آنست بر بنی تمیزی و زیاده ای مباح و ترک طاعت و استدلال و طاعت آنست که در
 باعانت ظالمین که این حدیث و از بعضی دیگر آنست که مذکور شد مرام آن

و مرام

ظاهر میشود و برتری باشد که در معرفت اطلاق اعانت بر آن گفته و مرکب از اسم و آن
 ایشان گویند و بعضی اعم و برتری که در معرفت اطلاق اعانت بر آن نشود مثل حاضر
 ساختن ماکولی یا ستایشی و امثال آن داخل در آن نباشد و آنچه از بعضی افعال بر نفس آن
 بشود رسیده که در جواب سوال قیاسی که در ضمن جابله سلطان وقت اشکال داده
 و از او پرسیده است که این مرام برین عمل در ملک اعران طاهر داخل و عادی که با اعانت
 ایشان نیز مرتبت بر عمل من نیز مرتبت دارد و گفته است الدائم فی اعوان الظلمه
من یحکک الاثر و الخنیط و اما انت من الظلمه و القهر هم می داخل
 اعران طاهر کسی است که بوسه زدن بر بدن میفرمونه که محبت ایشان بآن عابد و دوزی
 نه او خود مبارک آن از حیث طاعت نه از اعران ایشان ظاهر آنست که محمول بر نهیست بر نهی
 در آن باشد و الا که بر نهی معنی نیست با شکل مکتب نهی است العفو و العفو **الحکم**
 فنی بماند که اخبار آن جوان نویسنده در حال اصغر ربوفای امام علیه السلام با آنچه بود
 و عده کرده بود بحسب طاهر دلالت دارد بر آنکه در حالت نزع روح قبل از حصول موت
 و انقطاع کلام احوال آن نشان و این که در آن مقام از اهل بیست با متوجع قیاس
 بر آن ظاهر میشود و در این طریق فحاش و موافق اعدایش متده و دارد است از آن
 بجز خود و طریق روایت شده است که پیغمبر صوات است علیه زموده است کن **بر**
احدکم من الدینا حتی یعلم ان مصیر و حتی یری مقعد و من
الحب و اهل النار یعنی بر آن که شما ای امت من از دنیا نماند که با یکدیگر محله
 روشن است بکاست و نماند چند نفر خود را در بهشت اگر شستی باشد یا در آتش و زنج

اگر از این سخاویت باشد نسبت به حسن حال و اگر از باب شفا و سلامت سوا
 مال و معاشرا یعنی است بعضی اوقات که درین باب مسئولیت با مبلوین و
 سیدالمرحومین امام المشرق و القاری علی بن ابی طالب علیه السلام که در مجلس
 حارث بود اهل کدرا خیار احسان حضرت بوده است و چنانچه در و پیاپی
 اشارت بآن شد نسبت شریف متصرف امام طایفه باب میرسد بر زبان گوهریان
 حاجی پافه اند که یک پتار آینه است **ش** کاسه است همدان مملکت
یوسف **م** من مومنین و من مومنین یعنی اهل رشت همدان برکنان طایفه
 مینماید در وقت مدون بر لسان می بیند و در مجلس خود خواهد از اهل ایمان باشد خواه
 انداز باب اتفاق و همدان هر دو اوقات در شب است و حسن حال روزی که
حدیث **ف** غار تدمر
 روایت شده است بنوی که افعال اولیه است بشیخ محمد بن بابویه القمی از محمد بن
 کبران الشاش که از اهل قسنت و در کتب رجال اگر چه اسم او مذکور است اما تصریح بخرج
 و تعدیل او نشده است از احمد بن محمد بن سعید بن عبد الرحمن بن ابی اشیع الطحطاوی
 که اگر چه در مذمت زیدی بوده اما از باب حدیث ثقه و جلیل القدر است و بخوبی
 حافظه و کثرت حفظ حدیث مشهور و چنانچه از نقل کرده اند که یکصد است که صد هزار
 حدیث حفظ دارد که از آن یکصد و سی هزار است این بنویسند علی بن عبد الله و آله حفظ
 کرده ام و جمیع رجال سند از اسناد ما موله شد در سال دویست و هجده و نه
 از جهت بوده و وفاتش در سال صد و سی و دو و از عید بن همدان از او

اگر از این دو نوع باشد و روایت کرده است شیخ زکریا محمد بن یحیی الکفینی در کتب
 جابر از کفینی از علی بن محمد از پسر عمه در من حدیثی که قال علی بن عبد الله
حقیق بن محمد الصادق علیه السلام یا عقیبه لا یقبل الله من المباد
یوم القیامه الا هذا الامر الذی اتم علیه و ما بین احدکم و
بین ان یری ما یقر به عینه الا ان یبلغ نفسه الى هذا ثم اهری علیه
السلام یدله الى التورید الحدیث یعنی بن خطاب که امام بن مطلق حنفی بن محمد
 القادی علی السلام و کتباتی عقیبه در معنی قبول حضرت در منی آید و در معنی
 کمرانی که شامی تو جمعی که در ولای با تو شریک اند برانند یعنی مذمبی که در ایستاده
 که از میان دین اختیار کرده اند و حال نیست میان ویده بصیرت هر یک از شما و
 میان ویدن آنچه متضمن چشم روشنی اوست یعنی علم حقیقت مذمبی که در استادی
 و در آن دنیا مکرریدن لغزش او با چنان دوست مبارک ساکنانند بر برگ کردن خود
 اشارت باینکه چون روح با چنان رسد پرده خوارش نظر داشته خواهد شد و
 حقیقت احوال آن نشان بصیرت یعنی مشاهده خواهد شد و از بعضی اصحاب قلوب
 از باب اطن نقل کرده اند که در وقت امتحان چشم باز کرده و تمیز کن کنوت قلیل هذا
فایعمل العاقل و یستعمل مثل این باید بود جمعی که مرتکب عمل میشوند و از باب است
 میشود حدیث بسیار نقل کرده اند که هر چه حرکت بر آنکه در حال امتحان حضرت صفت
 بنوی مصطفوی صلات است عید و آله و جناب لایت تاب مرتضوی علیه السلام
 بنفس نفس باین بر کس حاضر میشود و در شب است میمند و از باب حال است

از حسین بن نصر بن ابراهیم بن شمس بن عبد الله الطبری که از اصحاب امام محمد
صادق علیه السلام است و معانی حال ضعیفتر است اندک از جابر بن عبد الله
نصای که از اخبار اصحاب است و در واقع بر با سینه صدقات است علیه و آله
بوده و در مجلس سینه معرکه و در رکاب ظفر اشباح آن مرد در نهای کفار
قیام نموده و تا زمان امام محمد بن عبد الله السلام در رتبه جایت بوده و سباحت
خدمت پنج امام معصوم غایر شده و نقل است که حضرت پیغمبر صدقات است علیه و آله
با وجود داده بود که تا زمان امام محمد بن عبد الله السلام زنده خواهی بود و بهشت
دیدار او غایر خواهی گشت و چون بخیزد و بر سر از جانب با و سلام برسان و
این دین بکوی و از امام محمد صادق علیه السلام منقول است که او آخرین کسی است که از
صحابه کرام که از دار دنیا براه آخرت شتافته اند در رحمت و بعد از همه وقوع
یافته است در سال هفتاد و هشت هجری و بعضی در نود و نه گفته اند روق است
روحه العزیز ابی محمد بن علی الباقی علیه السلام از پدر بزرگوار آن غلام در رکاب
زین العابدین علیه السلام از والد عالمیت دار آن عبادت گاه حسین بن علی بن ابی طالب
از امیر المؤمنین و رسول الدین سلام است علیه و عظیم جمیع که آنحضرت فرموده
است شکوت الی رسول الله صلی الله علیه و آله دنیا کان علیها
قال الله اعني جلالك من جلالك بفضلک عن سوالک فلو کان علیک
مثل صیر دنیا فضا الله علیک و صیر جلالک من جلالک
یعنی شایسته کردم سوئی رسول خدا صلی الله علیه و آله از دین که در حق تو می بود

در بابی

و قدرت بر ادای آن شد ششم حضرت رضوانه علی بن ابی طالب عا که الله اعني جلالک
من جلالک بفضلک عن سوالک اگر تو من تو مثل صیر با سینه برکت خواندن این
و عا حضرت عزت عمت عطیة ترا تو فین ادای نمیده و دست ترا از مثل انوار
میسازد و میر کو هی است و در ولایت مین که در مین که هی بزرگتر از آن و انعت
در حدیث معنی و عا اگر با خدا یا خنی سازد با آنچه جلال کرده از ابر بندگان خود از
آنچه حرام ساخته تصرف در آن را و بی نیازی از سایر انفعالی که در خود از کسی که غیر تو
باشد مصونت دایم طلبد و از ذکر این حدیث مبارکی ایراد که دست اینست بگوید
جانب این حدیث است که در بعضی کتب است توضیح من بسیار شده بود چنانچه
سین آن از اراد و باقی شغال طلب و تجا و زهد و صا جان آن شده و بسیار طلب
آن در من میزدند و شولش تقاضای ایشان مرا از اکثر کاره با خود و ما بد داشته
بود و در حدیث و معنی تو اینست که هر کاری بر داشت و دست من بعد از پیوسته
ادای آن میزید و وسیله ششم که از دست پیدا و آن مقام پس بعنوان این حدیث
عمل کردم و بخواند این دعا را دست نمودم و هر روز بعد از نماز صبح بکرار آن
قیام داشتم و گاه بود که بعد از نمازهای دیگر نیز بخواند آن آن بزرگتر شستم تا آنکه
برکت خواندن این دعا می نمود و در اندک زمانی ادای و چه شد و اثری از آن
قرض نمائید بسبب بعضی امور که بر کنی طرز رسیده بود و مکرر من پرسون آن شد
حدیث و در حدیث
روایت شده است بسببی که اقبال یافته است بشیخ صدوق نقی الا سلام

مقدّم

محمد بن باويه القسبي الميموني عبد الله القسبي الميموني بن عبد الله بن تميم الميموني
 سمي بالنيشوري وعين الحشم وخرجت رزقي كقدر حاجتي ان
 افندته قال المامور لا في الحشر الرضا عليه السلام ما في
 قول الله تعالى وما كان موسى ليقاتنا وكلمه ربه قال رب
 ارفع النظر اليك الاله كيف يجوز ان يكون كلام الله موسى
 بن عمران لا يعلم ان الله تعالى لا يجوز عليه الزيادة حتى يستأله هذا
 السؤال فقال الرضا عليه السلام ان موسى طلبه السلام
 علم ان الله تعالى ان يرى الا بصارو لكنه لما كلمه ربه وقربه
 فاجاب الى قوله واخبرهم ان الله تعالى كلمه وقربه
 ناجاه فقالوا ان نؤمن لك حتى نسمع كلامه كما سمعت ركان القوم
 سبعماية الف رجل فاختر منهم سبعين الفا ثم اخبرهم
 سبعماية الف ثم اختر منهم سبعماية ثم اخبرهم سبعماية
 لم يقات به فخرج بهم الى طور سيناء فاقامهم في سبع الجبل
 وصعد موسى الى الطور وسال الله تعالى ان يريهم
 كلامه فكلمه الله تعالى وسمعوا كلامه من فوق وسبق رؤيتهم
 ووراءه ولما لان الله تعالى احدته في الشجرة لم يجعله منبها منبها
 حتى يسمع من جميع الوجوه فقالوا ان من لك ان هذا كلام الله حتى يري
 الله جهرة فلما قالوا هذا القول العظيم بعث الله عليهم صاعقة فاحل

سبحان الله

يظلمهم فان قالوا يا رب ما فعل ابني اسرائيل اذا سمعت النور
 فقالوا انك ذهبت بهم فماتهم لانك لم تكن صادقا فيما ادعيت
 من مناجات الله تعالى اياك فاحياه الله وبعثهم معه فلما
 كوا انك لو سالت تعالى ان يريك منظر اليه لاجابك وكنت تحب انك
 هو وقرنه حق معرفه فقال موسى يا قوم ان الله تعالى لا يرى
 بالابصار ولا يكتفيه له ولا يما يعرف بالايه ويعلم يا علامه فقالوا ان
 فؤمن لك حتى نساله فقال يا موسى يا رب انك قد سمعت مقالتي
 اسرائيل وانت اعلم بالاجاهم فان قال الله تعالى اليه يا موسى قلني
 ما سالتك فلان انا اخذت مني فقلت ذلك قال موسى يا رب
 انظر اليك قال بن تميم ولكن النظر الى الجبل فان استقر مكانه
 فسوف نرا في فلما جعل ربه للجبل جبله وكان موسى صاعقا فلما اقام
 قال جبارك قلت اليك يقول رجعت الى معلمي يا رب من جعل قومي وانا
 ازل المؤمنين منهم بآياتك لا ترى فقال المامور لقد ذكرت فاحتر
 عن قول الله تعالى ولقد هممت به فلولا ان راي برهان ربه
 فقال الرضا عليه السلام لقد هممت به فلولا ان راي برهان ربه
 هممت بها كما هممت به لانه كان معصوما المعصوم لا همم به
 ولا ياتيه فقال المامور لقد ذكرت يا ابا الحسن فاني في من قول الله
 تعالى وذا النون اذ وهبها عاصيا فظن ان لن نقدر عليه فقال الرضا

موت

أَلَمْ يَرْفَعِ عَلَيْهِ رِيقَهُ

عليه السلام ذلك يؤمن حتى ذهب مغاضبا فلو يقطع بعلى شقير
ان الله عليه رزقه فثبت قوله تعالى وما اذاما اتيناك به
نظدر عليه رزقه اى ضيق وقتر فنادى في الظلمات ظلم
الليل وظلم البحر وظن الحروب ان لا اله الا انت سبحانه اذ كنت
من الظالمين يترجم مثل هذه العبادة التي ترفع لها من فضل الحور
فاستجاب الله له قال سبحانه فاولا انه كان من السجدين للرب في طلبه
الى يوم يموتون فقال الاممون لله ذلك بالاحسن فاعيد من قول
الله عز وجل ليغير لك الله ما تقدم من ذنبك وما اخر قال الرضا
عليه السلام لم يكن احد قبلك منك اعظم ذنبا من رسول الله
صلى الله عليه وآله لا تقسم كانوا يعبدون من دون الله نافع
وسين صما ظنا بعبادة هم عليه السلام بالذبح والى كل باب الاكل
كبر ذلك عليه وعظم وقالوا اعجل الالهة الما واحد ان
هذه الشجرات والطاق الملاء منهم ان امشوا واصبروا على الحنك
ان هذا الشئ يراى ما سمعنا بهذا في الليلة الاخرة ان هذا الاختيار
فلما فتح الله تعالى على سيدنا صلى الله عليه وآله مكة قال
لكم كما شئتم ليغير لك الله ما تقدم من ذنبك وما اخر عنده مشركي
اهل مكة يدعائكم الى توحيد الله فيما تقدم وما تأخر فقال المأمون
القد عرفت هذا من بان رسول الله وآل محمد لي ما كان ملكا

محرکات

[illegible][illegible]

چنانچه او قصد کرده بود لیکن یوسف علی نبیا و عیسی السلام بر تبه عصمت نایز بود و از مصمم
 قصد مصیبت رافع نشود و ایتان یکباره بعل بنی آمد مامون گفت نه درک یا باجمین
 جزوه مرا از منی قول خدای تعالی که لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ و ذهب صاحبنا قَطْلُ مَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ
 قتلید یعنی زنی که از خاطر من شکلی را که از خط طاهر منی آید است داده است
 بطلان هر عیش بفرمیدید از آنکه دو التون سپهر و قوی که غضب بر دستوی شد و او را
 قوم برون رفت ظن برود که مقرر است برود بخوایم یافت چون تواند بود که از سپهر
 خدای این چنینی وقوع بآید و حال آنکه مذهب حق پسران می باید بر تبه عصمت نایز
 باشد امام رضا علیه السلام فرمودند ما او را با التون برون نیست که از قوم خود
 غضبناک شده از میان ایشان برون رفت و ظن درین آیه یعنی اَسْتَيْقِنُ سَبْحًا
وَأَن لَّيْلًا قَدْ خَلَتْ حلیه در وقت صبح چنانچه در آیه دیگر وَلَمَّا إِذْ لَمَّا أَتَى كَبِيرًا
فَقَدْ خَلَّى سَبْعًا در وقت عصر یعنی شوق و تر استمال یا شربت و معنی آیه را ندانم
 آنست که صاحب مایه یعنی برون سپهر عیسی السلام قوی که از قوم خود و غضب شد که بر
 ما با ایمان نیارود و قبل از آنکه وی آتی نازل شود از میان قوم خود برون
 رفت پس یقین دانست که روزی او را بر تنگ نخواهیم کرد و هر جا که باشد
 باو خواهیم رسانید تا آنکه بر ما در آید و زندان شکم مایه که فرار شد فساد می خیزد
الظُّلُمَاتِ است پس اگر برون عیسی السلام در میان تاریکی تاریکی باشد تاریکی دریا
 و تاریکی شکم مایه أَن لَّآ إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ و آنست
 نیست معبودی بجز تو و سبکی باو میبکشم ترا از هیچ آنچه نرود از مرتبه تو نیست و ترا از

بمن ان لم یستقیم علیه السلام

معایب و مناصب بر می دایم در پستی که بودم من پیش این از جهل طمان و سبکی
 آن جزو سبب آنکه تا رک بودم مثل این عبادتی را که احوال در شکم مایه بن
 قیام دارم پس حضرت عیسی تعالی و عده العزیز دعای او را بجنب ساخت و
 پیش او را زلف قبول داده گفت قُلُوا لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ کان من المسبحین لِللَّهِ و بگویند
لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ و آنست که در شکم مایه در آن
 مقام می داشت تا روزی که آدمیان را بخیزد شوند و قیامت قائم شود و لیکن بر
 ذکر پیش او را از آن حسن خاص ما فم برون مریه و برون طمانیت دعای حضرت
 قیام نموده گفت نه درک یا باجمین جزوه مرا از قول خدای تعالی که بعد از فتح مکر حضرت
 مقرر شد رسول خدای تعالی و آله نازل شد لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ ما تقدیم در ذلک و ما
تَأْتِيهِ است و برون رسول خدای صلوات الله علیه و آله چون حج تواند بود و حال آنکه حضرت
 حج این بطین عصمت است امام رضا علیه السلام فرمودند که مرا گمان با عقدا و باطل
 مشرکین اهل کد است نکن و دافعی بزرگتر از ایشان کن و هیچ کس بزرگتر از کن و رسول
 خدای صلوات الله علیه و آله بود بواسطه آنکه ایشان هر یک بدست لیسند و بر
 شش است قیام و آتشند و سپید و شست است را غیر از خدای تعالی محراب
 عبادت خود ساخته بودند پس چون آن مرد و عیسی السلام ایشان را دعوت کرد بکشتن
 کد از اخص یعنی محمد طیب لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ و متوجه خواهند ایشان را بعد از آنکه نماز است سنج
 در شرک و آتش بزرگ نمود آن نزد ایشان و تکلیف آن را امری عظیم و پشند

در شکم مایه بن قیام دارم پس حضرت عیسی تعالی و عده العزیز دعای او را بجنب ساخت و پیش او را زلف قبول داده گفت قُلُوا لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ کان من المسبحین لِللَّهِ و بگویند لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ و آنست که در شکم مایه در آن مقام می داشت تا روزی که آدمیان را بخیزد شوند و قیامت قائم شود و لیکن بر ذکر پیش او را از آن حسن خاص ما فم برون مریه و برون طمانیت دعای حضرت قیام نموده گفت نه درک یا باجمین جزوه مرا از قول خدای تعالی که بعد از فتح مکر حضرت مقرر شد رسول خدای تعالی و آله نازل شد لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ ما تقدیم در ذلک و ما تَأْتِيهِ است و برون رسول خدای صلوات الله علیه و آله چون حج تواند بود و حال آنکه حضرت حج این بطین عصمت است امام رضا علیه السلام فرمودند که مرا گمان با عقدا و باطل مشرکین اهل کد است نکن و دافعی بزرگتر از ایشان کن و هیچ کس بزرگتر از کن و رسول خدای صلوات الله علیه و آله بود بواسطه آنکه ایشان هر یک بدست لیسند و بر شش است قیام و آتشند و سپید و شست است را غیر از خدای تعالی محراب عبادت خود ساخته بودند پس چون آن مرد و عیسی السلام ایشان را دعوت کرد بکشتن کد از اخص یعنی محمد طیب لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ و متوجه خواهند ایشان را بعد از آنکه نماز است سنج در شرک و آتش بزرگ نمود آن نزد ایشان و تکلیف آن را امری عظیم و پشند

حسن و نیکوت و بعضی کشاند که معنی مبارک است پس طور پسینا باین معنی خواهد بود
 که کوه حسن و مبارک یعنی بنیر و برکت و اضافی آن از قبل اضافه موصوفه خواهد
 بود بصفت مثل بوم الاحد و تقدیر لفظا و بعضی گفته پسینا و سینین که هر یک با و پر
 را میگویند و برین تقدیر اضافه از آن قبل خواهد بود و بعضی کشاند که پسینا و سینین که با
 از درخت صیوح دار است و چون آن کج درخت میوه دارد چندی بوده است که مردم
 میوه آن منتفع بوده اند تقدیر از آن طور پسینا کرده اند از قبل اضافه ماضی است
 و معنی پیشتر و احدی گفته که اولی آنست که سینا و پسینین اسم مکانی باشد که موضع
 کوه مذکور است و سبب تسمیه آن بآن حسن مبارک آن باشد چرا که سینا خود معنی
 حسن و مبارک باشد چنانچه گفته اند اضافه طور با و اضافی موصوفه خواهد بود بصفت
 و آن جایز نیست حتی می گویند حجه ای و بعضی مفعول مطلق بودن است
 تقدیر که نمایان می آید بر حالت از فعل زنی که ضمیر مفعول است یا از مفعول آن که
 اسماست یعنی بنیر خدی را در اسکا را شود و بر ما اسکا را شدنی یا بنیر را در اسکا
 که اسکا را بشیم نه نمایان یا در ما اسکا را شد مفعول که معنی دوزخ کفر است قال
 الصالح الذک الدق و اینجا معنی اسپم مفعول متعلی شده که کلام تقدیر باشد که
 حدیث مذکور که مراد از زم معنی است یعنی بنیر شده و از هم پیشتر و خصوص صفت
 قرع معنی سقوط و روی در افتادن است و مفعول مطلق فعل محذوف است
 یعنی مفعول مفعول و می تواند بود که حال باشد از معنی که فاعل قرع است یعنی پویش شده
 یا در و افتاد و یا حالتی که پویش بود قال فی القاموس صفع کسعه صفا و تحرک خسته

عید و کشاند که از قشای روز و خشنه عید و قشای عید میانه پویش بود و تقدیر هست
 و هست عید یا هم یعنی مقدور غم آن شایست و مراد اینجا دانسته است که
 پیش از آن مذکور شد پس قوله تعالی و هم یحبب ترکیب جواب لولاست که بر مقدم
 شده یا دل بر جواب آن چنانچه میگوید قلک لولا ان خاف الله کدرین تقدیر
 که بعضی حمل بر تقدیم جواب بر لولا کرده اند و بعضی گفته اند قلک آخر تقدیر است و
 و قلک اول است بر آن و زیاده و تنقیص معین باب در غایت دوم باید
 آن است که بعضی گفته اند تنقیص معین از تقدیر معنی تقدیر از تقدیر نه خود نیست بلکه
 تنقیص از تقدیر معنی تنقیص است چنانچه تقدیر در آیه کریمه الله یطهر الذین یتقون
 و تعلیل از آن شایسته است حضرت عزت پهن میکند و در سجده و روزی را از برای کسی
 که شایسته است و در روزی او اتفاق گردد و سکت میا در روزی را بر کسی که خواهد در زمین
 امتحان خود را آورد و او را قاطعیت زیاده بر آن نباشد و مراد اینجا دانسته است
 که بوش علیا پسیم یعنی می دانست که در روزی او را بانی کند و سکت سازیم و بر سیم خواهد
 در میان قوم باشد و از ایشان خواهد بجزست کند و هیچ کس نیست که حق را بپسین آید و چنانچه
 آن بروی که کفایت صحبت اینها داشته باشد است که بر زبان امام علیا پسیم جاری
 شده است پس انکشاف نباید کرد با چه بعضی مفسرین ذکر کرده اند که مراد است که بپسین
 البکم طمأن که تقدیر نکرد ایم که با وضو بی بر سیم چون قبل از نزول وحی از قوم
 خود بجزست کردند تقدیر از قدر معنی قضا و قدر را خود باشد یا آنکه مراد تیش حال باشد
 قابل کسی که همان داشته باشد که بر آن قدرت یاریم یا آنکه مراد و سوره شیطانی

تقدیر از تقدیر

باشد که در دهم او جا کرده است و بواسطه شدت آن در هر تپه از آن نعلن شده
 و واقع مذکور قبل از قبضت او بوده است و قبل از پیروی تجویر شده که بسیار بعضی از
 و سادس شیطانی دست و اشغال این باو است که بعد از التفات نرو او ترند
 و منتهی قوله تعالى و اما انقلبكم علی اعقابکم و انقلبتم علی اعقابکم ترجمه و اما منقلبم
 است و نشان که در اول آیه گذشت و معنی آن بنا بر آنچه بعضی مفسرین ذکر کرده اند
 آنست که ما چون انسان را بپایه نماید پروردگار او بدو شش و پستی بپشت عذار
 پروردگاری او اهل قبول و ترجمه پس او کویر آفرید که در آن امانت فرمود و فرار
 کرد مرا و هیچ شک نیست که این نه خاتمه تصور نظر وقت تمام است چه آسان شد
 بسیار آراش در و نشان افزون زنده شمار است عبدالله انضای کوید در و سستی
 خالگی چه و آتی بر و ریخته نشسته باز اندر کردی و در کف بر آرد و دردی پدید
 بپدید و محسوس بکری در و بیخی اخید که بر تو آفری ترجمه و اما انقلبکم علی اعقابکم
 و انقلبتم علی اعقابکم ترجمه و اما انقلبکم علی اعقابکم و انقلبتم علی اعقابکم
 برین وجه که بر زبان حضرت جاری شده است و در هیچ یک از تفاسیری که تا به این وقت
 رسیده دیده نشده و مؤید آنست آنچه بعضی از باب کشف و غمان گفته اند که مرتبه
 قریبی که بپس صلی الله علیه و آله شکم باقی مس شد قبل از آن در اصل بود و بعد از آن
 نیز حاصل شده تا آنکه فرود بردن ماهی او را مسلح او دانسته اند و درین سبب حدیثی
 از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله نقل کرده اند و عاف دی در شوی آزار و
 بنظم در آورده است ترجمه گفت پسر که معراج مرا امین بر من بود و من را بهشت را

من است آن اوست ترجمه و اما انقلبکم علی اعقابکم و انقلبتم علی اعقابکم
 حق از زمین پستی برین است ترجمه و اما انقلبکم علی اعقابکم و انقلبتم علی اعقابکم
 نشانیه در و روینا دیدن ذات مقدس الهی بپایه طاهر ممکن نیست و او را است
 شانه درین نشانیه نمیتوان دید و نمایش خلوص شده است در آنکه آیا در آن نشان
 یعنی در آخرت رویت او بر وجه مذکور ممکن است یا نه اشاعره بر آن معتقد اند که ممکن
 است و خواص مومنین در بهشت سعادت الهی بپایه طاهر چشم صرفا بر
 خواهد شد و لیکن نه بر وجهی که در مقابل ظاهر باشد و بر یکی از جهات است قرار گیرد
 یا مکانی محل او واقع شود چه امور مذکور از لوازم دیدن درین دنیا است و در
 آخرت مشاهده او بر وجهی میسر خواهد بود که این امور احتیاج نباشد و منقول میگویند
 ممکن نیست زیرا که چنانچه دیدن درین نشانیه بپایه و جهت و مکان است در آن
 نشانیه چنان است چه عقل کم است بگذرید و چشم سر درون امور مذکور تصور نیست
 خواه درین نشانیه خواه در آن نشانیه و لقای مومنین در آن نشانیه که در قرآن و حدیث
 وارد است یعنی انکشاف تمام و ظهور قیامت چه آنچه از مخافت و علوم درین
 نشانیه آنرا بپس در بران حاصل میشود و در آن نشانیه ماهی او خواهد بود و بر وجهی
 علم او بران اعطاء خواهد داشت که کما یسألونهم عن ربهم و انهم لا یعلمون ترجمه
ترجمه و اما انقلبکم علی اعقابکم و انقلبتم علی اعقابکم
 و اما انقلبکم علی اعقابکم و انقلبتم علی اعقابکم
 ادراک اوست و لیکن دیده باطن مومنان و عمل صالح باشد و حال و نایز خواهد بود

و عتاب الهی در آمد و از مذکور این مرتبه بزرگ نمود که اطلاق ظلم بر آن شد و
 و سبب آنکه را از انهم بر اینند و معاقبت عصب الهی بر ایشان و زید خواجه بعد از اهل ک
 سافت خواجه از آن خبر میدهد و قول خدای تعالی که فقد سئلوا موسى کبرین و فقالوا انما الله عظیم فانخذ منه الصاعقه یطرقهم و انما و در
 جواب ایشان میگویند که سبب بزرگ داشتن سوال مذکور این بود که موسی علیه السلام
 و مطلب سوال آن کرده بود و ما قایلیم بآنکه در دنیا رویت الهی ممکن نیست بلکه رویت
 در دنیا چنانکه شد موقوف است بر مباد و هست و ممکن و امثال آن و امری
 کوره بر خدا و نیست و متولد را میرسد که گویند که این معنی نیز قاضی نمیکند که
 موسی علیه السلام جاهل باشد از آنکه بر خدای عز و جل تعالی شایسته چه روایت و احد
 اشارة و جمعی که بجز از علم کلام و از علم ظاهری و آنچه شاهد مقام تشیع بر ما ذکر کرده و
 نسبت آن مباد وید و الله اعلم و فی این م اکثری که بر آن رفته اند که تقدیم خبر ابر
 شرط جازیت است و اینست که معنی شرط مقتضی صدور کلام بیان این حال آنکه چون کلامی
 ترکیب یابد از کلام ناقص که معنی یکی از آن سبب تحقق معنی و دیگری باشد
 جزو پس با شرط منافی است و بواسطه افاده سببیت مذکور کی از ادوات شرط که این
 دو اول است بر سر او و می آورند و خبر و دیگری را که سبب است و مرتب بر آن
 فرای آن که کاه فای جزایی بر سر آمد می آورند و کاه فای مذکور یکند و دل آن کوئی
 اگر گشت آن کوئی فاما کلام لک یعنی اگر کلامی داری پس نیز کلامی میداریم
 ذکر کلامی داشتن منکر شده است مرغی طلب را درین معنی مآه اکثری که فای خبر بر آن رفته

دریا

مطلب علم را سبب بر آن

انکه و این است که شرط بر فرا مقدم باشد و مقدم داشتن خبر شرط جازیت و اگر کلام
 و جمعی واقع شود که چنان نماید که بر مقدم نیست از آنجا باید دانست و خبری
 دیگر بعد از شرط تقدیر دیگر که آنچه مذکور است منکر آن باشد مثلاً در مثل این کلام که انا
 ظالم ان غفلت کذا که بحسب ظاهر مقدم شده است بر شرط انا ظالم و دیگر بعد از ان
 غفلت کذا مقدم باید دانست که کلام درین تقدیر باشد که ان غفلت کذا انا ظالم و انا
 ظالم اول منکر آن باشد و دلالت کند بر تقدیر آن در کلام و بعضی دیگر بر آن رفته اند
 که مقدم خبر شرط جازیت پس در مثال مذکور همان انا ظالم مذکور خواهد بود
 و احتیاج تقدیری در کلام نخواهد شد و هیچ گشت نیست که کلام امام علیه السلام درین شب
 در جواب سوال دوم که فی قوله تعالی و هم بها لولان ان رأی بک
 که بیدار که ازین قبل است بلولان رای بر آن نه فهم بعضی بر این یک اند و بعضی
 نیست و چنانچه می تواند بود که عرض حضرت این باشد که ظلم خدا در کلام مقدم است و تقدیر
 کلام برین وجه است که می تواند بود که عا این باشد که و هم بجای مذکور است و چون
 آن تا فرات می کلام این آید میشود تا پیش چون حضرت جبار با لام ابتدای ذکر
 و است و هم بجای که در کلام مذکور است فی لام است ظاهر از انحال اول است پس دعوی
 توان کرد که کلام حضرت مؤید به سبب بعضی محققان از باب تقدیر است که گفته اند که
 تم بحاج جواب لولانیت هر که لولا اگر چه از ادوات شرط نیست اما در حکم ادوات شرط است
 درین بحاج جواب آن جازیت است که را مقدم واقع شود چنانچه خبر شرط مقدم میشود و یک
 جواب لولا محذوف است و آنچه مذکور است دلالت بر آن و منکر است و تقدیر کلام

لولان رای بر آن نه فهم

اقدام نمود باین در پادشاهی و در اقامت و از پدر و از خود باز ماند و بعضی گفته اند که
 پیدایش میان دو برائی که بقوم قدرت بر آن نوشته شده بود و فان حلیه فقطیر
یکر اما کایحیرت یعنی بدستی که بر شاهی بر کردار و گفتارشان که میباشند از ملک
 کرام که نویسد که اندام و احوال شمار او آنچه بکیند و میگوید میدانند و از روی
 دانستی در نامه احوال شاهی نویسد با وجود آن را ده بازین و تا باز در آن نوشته
 که که کفر بوالا ان الله کان فاحشاً و سبلاً یعنی نزدیکی میکند بزبان
 که زنا فاحش است بزرگ و اقدام بآن سبقت بدو فایده نکند و باز در آن ثبت
 و دیگر که والله لو ما سر جعفر لی الی الله یعنی بشود پروردگاری پیش آورید و برسد
 از روزی که بر جوع و بگشت شمار در آن روز بوی پروردگار است و اثری بر آن
 مرتب نشود و بهر بر اقدام بود باطل تا آنکه خطاب اعلی در رسید بحیرت علی بن ابی طالب
 که اذا راک عبدی فان لی ان یصیب الخطیئة یعنی در باب بنده مرا پیش
 از آنکه از خطای در وجود آمد پس میرسل نامر ملک جلیل بر و نازل شده گفت یا
یوسف اعمل عمل السخفاء و انت مکتوب فی کتاب الانبیاء یعنی ای یوسف
 مباش مشغولی عمل سفیهان و نامتصان عقل را و حال که نام تو در دیوان انبیا و
 از باب وحی ثبت است و ما میگویم حضرت غرث آتش غضب خود بسوزاند و جوی
 که اعتقاد آتش محاسنی با بنی رعد او از بنی مرشد که با وجود ملاحظه این امور
 و مشاهده امثال این تنهات علی خود را از آن باز ندارد و در سوج و در تنهات
 شیطان در ریزه بر آن اصرار نمایند و چه خوب است که است تشیع و فخری

صاحب کشف که در تفسیر خود مبدل این احوال از ایشان بر نشان کرده است و اطلاق
 و اوصاف داده چه بعد از نشان کلام ایشان و بهر آنکه معصوم ایشان است از آن
 جباری ابراد کرده که بر ایشان است این امور و آنچه مثل است از اموریت که از باب
 خود و هر که در ایشان نیستی است بر بختن و اقزای بر خدای قلی و پیغمبران او ابراد
 آن میکند و تجویز صدق آن میماند و از باب عدل و توحید یعنی مقرر که در در ولایت
 و مقامات ایشان را این حرف نیست هرگز را می نمیشد بشأن این امور بجای که بر
 نبوت و هدایت خلق فایز نمیشود و اگر ایمان از یوسف علیه السلام او را زلفی
 واقع میشد هرگز در معرض تشنیع و عتاب درمی آمد و توبه و انابتی که از او واقع
 میشد در کلام محمد مذکور بود و چنانچه زلفت و تقصیر آدم منعی علیه السلام در کلام محمد
 مذکور است و همچنین آنچه از او در نوح و ایوب و یونس علی بنیاد علیهم السلام واقع
 شده و توبه که بعد از آن کرده اند و استغفاری که از ایشان واقع شده و کرده در قرآن
 هست و چون تواند بود که از یوسف علیه السلام مبادرت با شال این امور واقع شده
 و حال آنکه حضرت غرث در کلام محمد او را نشان کرده است و مخلص نمیده قال الله
وما بلغ الله الانبياء حکماً و علماً وقال الله تعالى انهم من عبادنا الخالصين
 پس یقین باید دانست که بای غرث آنجا و در آنجا مقام لغز نه تناسبت ندارد
 و نبات داشته است و بر وجهی باغض خود جدا کرده است که از باب محبت غم
 بر آنچه جدا می نمایند و در آن حال نظر بر محبت بر دلائل محبت و در صحت آن است
 تا آنکه بسبب آن حضرت غرث سخن آن شده است که شاد است و شاد است او در کتب

بر حقیقت حال از اطلاق باید اطلاق یافته و اعتراف کرده نزد عزیز برین ای یوسف که
 گفت که اَلَا اَنْتَ جَحْشُ اَنَا وَ دَعَا مِنْ غَنِيَةٍ یعنی اکنون ظاهر بود میباش
 آنچه حق درستی است من یوسف را از نفس و از روی و صل او نمودم و اما اعتراف
 شود هرگز از آنکه بعد از آنکه دید که بر این یوسف مدیون است از عیب دریده شده است
 در زبان خود کرده گفت اِنَّهٗ مِنْ كَيْدِكُنِ اِنْ كُنْتَ عَظِيْمًا یعنی درستی که این
 از کوه صید شهابت و تحقیق که کید و مکر شما بزرگست و در دوزخ و در نفوس تاثیر میکند
 اما اعتراف زمان بانی که گفته اِسْرَاةُ الْعَزِيزِ تَزِيدُ وَ دَعَا مِنْ غَنِيَةٍ وَدَعَا مِنْ غَنِيَةٍ
حَبَابًا اَلَا لَمْ يَهَيِّ اِيَّاكَ مَبْنِي در کشت آورده که چنان بود از آن پیغمبر
 از خواص عزیز با هم در شمر شسته غنیت زینا پیش گرفته و گفته زن عزیز یعنی ریحی طیب
 کرده است غلام خود را از نفس او یعنی آرزوی آن کرده است که کام او را آورد و در برستی
 که گفته است عَلَوْفٌ دَلَاوَا و از دوستی یعنی دوستی یوسف به بدن دل او
 در آمده است برستی که مایه پیغمبر را در مکر ای بود از خطای ظاهر و پنداک با وجود
 شوهری مثل عزیز سرشیده در مکر مزید کرده و جوابی که گفته حَسْبُكَ يٰ يٰدُعِيْنَا اَعْلِيَّةَ
مِنْ سَوْءٍ یعنی پاکت فدای تعالی از آنکه جز آید از آفریدن روی پر خیرکاری پاکیزه را
 مانند یوسف مذ استیم با بر روی که بد و آسراوار باشد و اما اعتراف شود قَوْلُهُ تَعَالَى
وَسَيُشَهِدُ شَاهِدٌ مِّنْ اَهْلِكَ اِنْ كَانَ مُتَّقِيَةً قَدَمَيْنِ قَبْلَ صَدَقَتِكَ وَ هُوَ
مِنَ الْكَافِرِيْنَ بِاَنَّ كَانَ مُتَّقِيَةً قَدَمَيْنِ در بر کذب و هو من الصادق
وَيَنْ قَلَمًا رَاقِيًّ مُتَّقِيَةً قَدَمَيْنِ مِنْ كَيْدِكُنِ اِنْ كُنْتَ عَظِيْمًا

چون نسبت این اراده را برین ای و او و اما ان لغت عز و از آفرینش بان پاک
 و انزو و عزیز گفت چون در استی این حرف بر من ظاهر شود و هیچ کس خیر از شما
 این و آنچه خبر دار نیست یوسف گفت در آن خانه که و کی بود چهار ماه عزیز گفت
 که و کی در آن من چه داند و چگونه سخن گوید یوسف علیه السلام فرمود که خدای من قادر
 است بر آنکه او را بچون در آورد و غفلت که عزیز از آن کرد که بر سید که تو چه می گویی
 که و کی بگذشت بر بانه بچون در آمد که گفت راست میگوید و خدای تعالی ازین خبر
 میدهد که در شَهِدُ شَاهِدٌ مِّنْ اَهْلِكَ یعنی گواهی داد که گواهی دهنده از کسان نیانی
 و گفته اند که او پر خیر نیانی بود و از روی محنت گفت اگر کربان یوسف از پیش پاره
 شده باشد زنی در دعوی خود صادق است و او که کذب و اگر از عیب پاره
 شده باشد او صادق است و زنی که کذب چون بی طرا آورد و نه کربان او از
 عیب پاره بود و صدق دعوی او بر عزیز ظاهر شد و اما شهادت حضرت عزت
 بر عفت و یکنای یوسف قَوْلُهُ تَعَالَى اَلَا اَنْتَ لِيْضَرِفُ عَنْهُ السُّوْءُ
الْفِتْنَاءُ اِنَّهٗ مِنْ عِبَادِنَا الْخَالَصِيْنَ بعد از آنکه جز او از آنکه زنی قصد بنا
 شرت یوسف کرده و اگر نمی بود آنکه یوسف شاهده بر مان پرور و کار خود می نمود
 هرگز قصد زنی میکرد یعنی چون شاهده بر مان مکر قصد نکرد میفرماید که چنانچه
 ثابت دلیم در اطاعت حق و بر مان خود را با و نمودیم تا که بدانیم از تو به
 و اعمال ناشایست را یعنی زنا کاری برستی که او از بندگان خالص است یعنی
 پاک گردانیده شده از هر ناشایست و اما آفران ایس بان بانی که میگوید يٰ دُعِيْنَا اَعْلِيَّةَ

عزیزهم جمعین الایجادک الاجناسین یعنی نریت و برنکی که برود و در
 عالمیانی قسم که در مقام افرا و کماهی جمع فرزند آن آدم در خواهد آمد الایجابی الایجاب
 که نسبت اخلاص تصف با نسبت یعنی برایشان دست نخواهم داشت و دانست شد که
 یوسف از بنده کان محض بود پس کویم عی که نسبت از کتابین علم چوین علیکم
 میداند اگر از این حق منشاد حق اخذ و علامت بطاعت و امن او از آرایش بان
 عمل قبول کند اگر از اتباع شیطان اند بفرار و اعراض او ظاهر نماید تا آنچه بود ترجمه
 کلام امام قزازی باین آیه که ای را کرده است و الحق این کلام است در رعایت
 لطافت و بیانی است مقرون بکمال حسن و طرافت و استدلالی ای باب کلامی
 معترین که تجزیه نسبت خطاب بنظران عظیم است که فرمود اند و ایشانرا از کائنات کبر
 و صغیر موصوم میدانند در تفسیر آیه وافی چایی که بر سوال چهارم مأمون شهادت دارد
 یعنی قوله تعالی لیجعل لک ذلک مآلک ما نعلم من ذلک سبک و صاننا آخر چون بحسب ظاهر
 برصد و رکنا با حضرت محمد مصطفوی صلوات الله علیه و آله در زمان گذشته
 و آید و منظر است و بگذرد و در مقام توجیه و تامل آید آمده اند
 و چون بن باب است که بر زبان قزبان امام علیه السلام جاری شده است و بعد
 از بخت رسیدن ثعلب این حدیث سکت و تردد در آن باب نیست و بعضی از ارباب
 توان چو صاحب سیر ذکر کرده اند که شرکان که پیش از آنکه فتح مکه شود میکشید اگر
 محمد علیه السلام بر مانده اند انکار شود و حکم او در هم آتی بر بان باید معلوم ما و او پیش
 که پخته تر است و در حدیث که در بزرگ عادت امام و پرورش آن میکنند

مقرون بصواب است و چون مکمل از او دانسته شد و توطئه بر دست آنحضرت مشهور
 شد اقوام شرکین هر لحاظ تحقیق بن پذیر نمودند و فرج فرج ثبوت اسلام که دین الله
 عادت از آنست و آمده اند و انان صدیق بنو است محمد علیه السلام که در ده خانه سرور دارند
اذا جاء نصر الله و الفتح و رایت الناس باحلو بنی بن الله و
 بان ناطق است انکاری که بر حضرت و انند بر آنکه ایشانرا بزرگ پرورش امام
 و عورت می نمود است زایل کرده و کنای که حضرت نسبت میداند بر بخت
 مذکور با فضا و این منقور و امرینه کشت پناه خود بن حدیث از امام علیه السلام که
 بان واقع است و اگر این قبول قابل شوم و حل کنیم نبی را که در آیه واقع است بطل
 ضایع که اکثر معنیرین مفید مانده تبدیل فتح مکه با زمین کنان مقدم و مقرر فتح خواهد بود
 زیرا که مفسرین ماضی که را بجهت حضرت ملاحظت آن ندارد که سبب غفران
 کند او شود و اگر آنکه بکس بعضی توجیهات بعد باید نمود مثل آنکه گفته شود که چون
 فتح الهی مکرر است آنحضرت تسخیر جهان آنحضرت بود و با آنکه از جهاد با کفار و عباد
 و عبادت مفتنای ان الحسنات یذهبن السيئات باعث غفران کند پس
 مکسب آفرینش گناه بوده باشد و امثال این توجیهات در زمان کار و اما نشای
 امام علیه السلام فرمود است که سبب بودن فتح مکه و آفرینش کند حضرت اظا هر هزار
 که اینجای بر بان داشته باشد و کجایش سکت و رپی نیست و عباد اکثر علای مایه
 و معترین اینین رموزان اند علیهم السلام شیخ الطائفه شیخ ابو جعفر طوسی و امین
 الاسلام شیخ علی بطری صاحب تفسیر کمالیسان و سید مرتضی علم الهدی کربا وجود

مردودند کسی گوید ن او خدا را بیا و شما و هم و سخن کردن او علم شما را زیاد کرد
 و عمل او باعث رعبت شما شود و آخرت **پیش دوم** قالت الخواریزون
 حواریون جمع حواری است و حواری یعنی یاری دهنده مطلق است بیاوری
 دهنده پنهان و پراختنی اند از صاحب عیسی علیه السلام که صحت اعتقاد حضرت
 داشتند و انصار او بودند و گفته اند ایشان را واسطه حواریان نمکشد که معرفت
 ایشان کاری بود و با هم را از او ساخته هر ی پاک ساخته رسیدی کردند
 زیرا که حواری شوق از حواریت بیج حواریت یعنی سفید خالص قال فی القاموس
 حواریون عسلک مع یقینته و بعضی گفته اند که ایشان در دو اقع
 کار و اهل معرفت نبودند و اطلاق این نام بر ایشان کنایه از آنست که بزلال عظم
 و نضای نفوس مردم را از او ساخته و اوصاف ذمیه و اخلاق ناپسندیده پاک
 میکردند و بعالم نوز که موقت قریب رضای حجت رسانیده و اطلالت
 بطل و نادانی میرانیدند من بعد از کس ~~محمد بن عبد الله بن قیس~~ توصیف کرده اند
 عیسی بنی نبی و علیه السلام حدیث کسی را که تجویز محالست و منشی او
 مرد و است بر صفت **اول** آنکه دیدن او باعث پاد آمدن خدا باشد چنانچه
 دیدن ارباب زهد و مشاهدات ارباب با هم بکشت و ریاضت این معنی مشاهد
 میشود و آنکه کلام و موجب زیاده علم هم ایشان باشد و باعث خلاصه
 ایشان از وصت جهل و نادانی **چشم** عمل باعث رعبت با معرفت شود یعنی دیدن
 اعمال و عبادت او باعث اقبال و میل خاطر بقیام محال نمودی و باز داشتن

نفس از اشتغال و بنوی و باید دانست که مراد بجای است و نه منشی درین سید
 هرگز است که متضمن اللت و زیاده و قی محالطت و مصاحبت بوده باشد و این معنی
 اشعار بآن دارد که کسی متصف باین صفات نباشد نباید با او محالست و محالطت
 نمود و ترک مصاحبت او باید کرد چنانچه شاعر گوید **نظم** با هر که نشستی منتهی جمع
 دلت و ز تو نه مید زمت آب و گشت **نظم** از رخ ز محبتش کز زبان ی پیش و نه
 کند روح غریزان بکشت **نظم** ججای کسی که بصداین صفات متصف باشد مثل اکثر
 انبیا یاری مان که دیدن ایشان باعث دور شدن از دنیا و خداست و کلام ایشان
 باعث زیاده و قی محالطت و مشاهد کردن محال ایشان باعث دلیری و در افتادن
 به حال به در دارنا شایست پیغمبر ش حال کی که توفیق کناره گرفتن از ایشان یافت
 باشد و شب و خولت و از نزد او موانست و اللت بخدای تعالی بفرستد چرب
 باشد که محالطت و مصاحبت ایشان بخیال است قلب و فساد اعتقاد شود و مستحق
 بجهل و مغفالت و اخلاق که متضمن هلاک نفس و زیانکاری دنیا و آخرت است **نظم**
 مابعد من ذلک و در حدیث وارد است که **نظم** من الناس هوانک من الاله
 سیئه کبر از مردم چنانچه از شیر درنده میگریزی و از مروت کفری یعنی است
 و فقر است که با نام حیف صادق علیه السلام گفت و حقیقی کن مرا که از آن منتفع
 شوم حضرت فرمودند **نظم** احل محالطت معی آنشایان خود را کم کن با کرم زده
 یعنی زیاده کن ای فرزند رسول خدای حضرت فرمودند **نظم** من محبت
 میهنم یعنی منکر شو کسی را که با او آشنا شده و نمی ترک آشنایی او کن

گفت ان يهوديا كان له على رسول الله صلى الله عليه وآله
 دنایره قضاة فقال يا يهودي ما عندی ما اعطيتك قال
 فانی لا امارك يا محمد حتى تقضيني فقال عليه السلام اذا جلس
 معك فجلس عليه السلام معه حتى صلى في ذلك الموضع الظهر
 والعصر والمغرب والعشاء الآخرة والعداء وكان اصحاب
 رسول الله صلى الله عليه وآله يشهدون له ويتوعدونه فقطر
 رسول الله صلى الله عليه وآله اليهم فقال ما الذي تصنعون
 به فقالوا يا رسول الله يهودي يحبسك فقال عليه السلام له يحبس
 ربّي عز وجل بان اظلم معاهدا ولا غير فلما علا النهار قال
 اليهودي اشهد ان لا اله الا الله واشهد ان محمدا عبده ورسوله
 وخطبوا اليه في سبيل الله اما والله ما ضللت بك الذي قلت الا
 لانظر الي صلي في التوريه فاني قرأت نصتك في التوريه محمد بن
 عبد الله مولد مكيه ومهاجرة بطيبة وليس بفظ ولا غليظ ولا
 مخالب ولا مفسر بالخص بالخص ولا قول الخناء وانا اشهد ان لا اله الا
 الله ولناك رسول لله وهذا امالي فاحكم فيه بما انزل الله وصكنا
 اليهودي ذلك المال ثم قال على عليه السلام كان فرار رسول الله
 صلى الله عليه وآله عباة وكانت مرفقة ما حشوها ليعت
 فقيت له ذات ليلة فلما اصبح قال لقد مضى امرنا في السيلة الصلوة

فامر عليه السلام ان يجعل بطاير واحد **شرح** كذا هم نفث نظام
 خواسته او نش ورمش ورمش **نیش اول** خواسته کلام غیر نظام حضرت پیر
 عید السلام اگر برستی که یهودی را بر رسول خدا صلی الله علیه وآله ویناری چند
 بود و حق تعالی آیه از حضرت رسول الله صلی الله علیه وآله حضرت و نمود ای یهود
 نزد من چری نیست که تو بهم کن یا را که چند و در جبر کن که چری بهر یهودی گفت
 بر پستی که شفاعت بخویم از تو ای محمد تا حق مراد کنی حضرت و نمود ایکن
 با تو نیستیم تا وقتی که تو رضای بان داشت بشی و نزد او نشند تا وقتی که در همان
 موضع نماز ظهر و عصر و مغرب و عشاء و صبح را گذاردند اصحاب چون آن را را
 کردند در مقام تهدید و وعید یهودی در آمدند پس نظر حضرت صلوات الله علیه
 آمد بر ایشان افتاد و بودند چه دارند باین و با او چه میخواهند بکنند گفت ای رسول
 خدای یهودی در مقام حبس تو شده است چون تو ایضا این را گذار ایند حضرت نمود
 که خدای من عزیز است و بزرگ مرا از برای آن بر خلعان خود فرستاده است
 که بر جمعی که در امان من در آمده اند و با ایشان عهد کرده ام که در امان من باشند
 سپتم تا بگویم منم بر ایشان پس چون آن شب بگذشت و حضرت همچنان در آن مقام
 نشانت داشت یهودی زبان بگشاید سلام کشود و گفت اشهد ان لا اله الا الله
 الله و اشهد ان محمدا رسول الله و اینک شرط من من بدول را و بدست
 بخدا قسم که من در کتاب این عمل نشدم و در مقام حبس تو در نیامدم مگر آنکه بواسطه
 آنکه خاطر آوردم و به چشم خود صفت ترا که در توبه دیده ام آنچنان هست یا نه یقین

من چشمت تو حاصل شد و هر که من است پشایش ترا در توبه برین وجه
 خوانده ام که محمد پروردگار من بود و در مکه منظره خواهد بود و مکان هجرت
 او از مکه بدین طایفه بدین خلق خواهد بود و بدین سپه گین جل و نه درشت کو و بلند
 آواز در مقام ایادگی بدین نام و سپه گین نام خوش خواهد بود و دانیک من
همه که او ای میدهم که خداوند برای پرورش منیت که مسجود به جنت و آب کند
 تو رسول خدای تعالی است مال من حکم کن بآن آنچه خداوند اراده است و یهودی
 نه که در صاحب مال بود و جمعیت داشت بعد از آن امیر المؤمنین علیه السلام فرمود
 که فراتش یعنی جاده خواب حضرت محمد صبی صلووات است علیه و آله عبا
 آنحضرت بود و بالشی که بر آن یکصد میفرموده اند از پوست بود و شوال الحیف
 فرماشی از شنبه پس پیل اتفاق عبا که کور او دو لاکه و فراتش حضرت
 ساهند چون مساج شد و از خواب بیدار شدند بر زبان مبارک آوردند که
 امشب آسایش عاید خواب مانع آمد هر از قیام نماز شب پس امر کرد که دیگر آن
 چنان نماند و همان کایت لا اکتفا نمایند بیشتر و در آن اظلم معاهدت ما
 پس مفعولت را بخند یعنی مان واده شده یا از خند یعنی ذمه یعنی کافر ذمی
 شطه مالی بی سبب است شطه یعنی نصف است و بجهت فرود هم آمده و خواه نصف باشد
 و خواهد و اینجا هر دو معنی تحمل است خاتمش قول یهودی بعد ازین که ام که کشته نامک
 خیه بیا نزل کو یا ناظر است با تحمل دوم بر آنکه تعیین فرود کند است حکم خدا است
 احتیاج دارد که نصف بر نصف است همین الا انظر الی نقیض فی التور

یعنی تا بجام گرفت و پشایش که در توبه مدت است و پشایش تا بدین وجهها
 شده است در کدام بواسطه و لالت تمام بر مفسود و مستح موله بکد یک معین
 نقص بود که است قال فی القاموس مکه ای که و نقصه و اینک بدی لرام را مکه
 نامیده اند بواسطه آنست که محل نقص و کم شد نماند است یا غانی و مرتفع
 کردین آن بواسطه آنکه هر کس قصد آنش کرد از روی علم و عدوان و پاک کردید
 چنانچه نسبت با صاحب من واقع شد و محامه و بطیبه محامه یعنی محامه منوع
 هجرت است و هجرت کبریا و مضمود آمده یعنی بیرون آمدن از ملک ملک
 دیگر و طیب یعنی طاهر و پاک و رسالت لیس لیس و لا غلبه و لا غلبه
 فط و غلبه در معنی نزدیک است از معنی بدعت و سکین دل و درشت کور
 خواب برین بقیع و خای شده و قبل از اله و بای یک نقطه صبیح صبیح
 است تحریک نما که معنی شد صورت و فریاد کردن است و بسبب کوبیدن
 القوم معنی تقاضای اقرار بر یکدیگر فریاد کردن و یکدیگر را زدن و لا ترنن
 بالحق و لا قول لمن ترنن برای منقطع و دون از ترنن را و تشبیه نون مفعول است
 که معنی آواز است قال فی الزیاده الصوت ترنن ترنن معنی صیحه و صیحه غای
 دار و بعد از آن نون لرزه است یعنی هر دو بیک معنی اند و ترنن در عبارت
 واقع شده است کان فطرس رسول الله صلی الله علیه و آله عبا و عبا می تواند
 بود که غیر غایب باشد راجع حضرت رسالت و میتواند بود که نای اصل کلام باشد که
 در حالت واقعی باقی شود و عبا و عبا در دست آمده قال فی الصحاح العبا

که معروف کالعباده و کانت رفعتا لانا رفعت معنی بالشر است و آدم بفتح
همزه ذال جمع اویم که معنی تو شک است نبی بالشر حضرت یوستی چند بود که با هم
تقریر کرده بودند لکن معنی الطرش الیذا الصلوة یعنی چون نمازش من است و دلالت
بود برینست درمی که از آن محسوس من میشد مانع آنکه نفس مرا از قیام نماز و نفس من
اقبال آن نکرد و کار آن مبارقت جویم و نماز شب بریزم و کوی حضرت صلوات
علیه و آله از نماز درین مقام بعضی نماز شب را خواسته بر جای ما رسانانسته
علیهم را بنده که بر باری داشتن بعضی شب و قیام نماز و از اینست محققان حضرت
بود بزرگ اوین بر ایشان جاری شود و الله الهادی الی الصواب
حدیث
روایت شده است بسند ی که اسناد او قوی است بشیخ بزرگوار محمد بن یحیی که
از جمعی از اصحاب ما که در حدیث عهد هم سابقین ایشان شده اند محمد بن محمد بن خالد
البرقی که او را شنید در حدیث دوم سبق در کتب او منقول درین حدیث ابو جعفر
الارانی که از سبک معاد است و گنای بزرگ در نوادر منسوب است از سید
بن جناب که بدین اقدار روایت کرده است و حدیث امام علی بنی مکرده از عثمان بن
سید البری که گفتی بی خبر بوده و نه حدیثی از حدیث است و از اصحاب امام علی بنی علیه السلام
از عبد الحمید الکوفی از محمد بن زید الاسدی که هر دو از اصحاب معانی علی بنی علیه السلام
اند و امام بنی مطلق حضرت صادق علیه السلام که از هر دو در حدیثی است
میرم علیه السلام علی بنی علیه السلام که از هر دو از اصحاب معانی علی بنی علیه السلام

اما انهم لم یوتوا الا سخطه و لو ما و اقمه فیر لند انوا فقال الخواص
یا روح الله و کلمه ادع الله ان یجیبهم لنا فی غیر و اما کانت اعماهم
فجبتهم اهل عامی علی السلام و ربه فودی من الجوان نادهم
فقام عیسی علیه السلام علی شرف من الارض فقال یا اهل هذه
القریه فاجابهم منهم عیسی لبیک یا روح الله و کلمه معا
و حکم ما کانت اعماکم قال عباد الطاغوت و حب الدینا مع
خوف خلیل و اهل عبید و فقلت فی له و لعین فقال کیف کان
خبرکم لل دنیا قال کتب الصبی لانه اذ اقبلت علينا فرحنا و سرنا
و اذ ادبرت عنا بکینا و حزننا قال کیف کانت عبادتکم للطاغوت
قال الطاغوت لاهل المعاصی قال کیف کانت عاقبتهم ام کم فقال بننا
للیلة فی عاقبتهم و اصحابنا و الهامیه فقال و ما الهامیه قال
سجین قال و ما سجین قال جبال من جهنم و قد حلینا الی یوم القیامه
قال فما قلتم و ما قیل لکم قال قلنا ردنا الی الدینا
فرهدهم اهل الناکه بنده فقال و عیسی کیف لم یکن فی غیرک
من یهمه قال یا روح الله انهم و کلهم من یلمه من نار یا
بایدهی ملائکه خلاط شداد و ناکه کانت فیهم و له الک منهم
فلما نزل العذاب عنی معهم فلما معلق بشجرة علی شرف جهنم
لا ادری الکب فیها ام انجرت منها فالتفت عیسی علیه السلام

الى الخوارزمي قال يا اولياء الله اكل الخبز اليابس بالملح الخبز
والنوم على المزابل خير كثير مع عاصيه الدنيا والاخره **شرح**
كلام موعظ نظام در ضمن آغاز و در نمایش و انجام **نماز** مثل رود پیش **نیشل**
خدا **نماز** تمام علیه السلام آنکه مرد در مدینه بن مریم علیه السلام بیهوشی و به
که اهل آن دیده همه بر جای خود مرده اند و کسی میسر درین ایشان نشده و از
مرغان و سایر حیوانات و دو آب آن اثری نمانده و بواسطه حساب خود کرده
گفت آن بدستی که اینها مرده اند مگر غضب الهی که سبب کنایه که ایشان در وجود
آمده ایشانرا فراموش است چه اگر متفرق و جدا جدا فوت میشدند یکدیگر را دفن
میکردند پس حواریان که صفت ایشان گفتند ای روح الله و ای کلمه آ
دعا کن بذرگاه الهی که ایشانرا زنده گرداند از برای ما تا خبر دهند مبادی اعمال ایشان
چگونه بود و چون مستوجب این عقوبت شده اند تا ما بر مومن آن عمل کردیم و آنان
بجانب باشیم پس عیسی علیه السلام نفس ایشانرا در موضع انعام در آورده دعا
کرد بذرگاه الهی و احیای ایشانرا از خدای خود و خواست بر جای اودا در حق
اجابت در آورده اند و دادند که طلب کن ای عیسی ایشانرا که جواب تو خواهند
داد پس عیسی علیه السلام در آسمانی مشب و وقت تقصید هوا از که در آسمان
خلق برخواست و بر جای بلند از زمین برآمد و گفت ای اهل این دیشخی
از ایشان نبار درست بچراغ او نموده گفت بلیت یا روح الله و کلمه عیسی
گفت جای محنت بر شما خداید هر که اعمال شما در دار دنیا چه بود و چه بسبب

مستوجب این عقوبت شده اید آن شخص گفت عمل ما بارت طاغوت بود
و در پستی دنیا با ترس اندک و آرزوی بسیار و نهایت غفلت در گرفتاری
به بود و لب عیسی گفت دوستی شما دنیا چون بود گفت مانند دوستی طغیانها در
خود که هرگاه روی می آورد و خوشحال و فرحناک میشدیم هرگاه روی از ما بر
نمانت میکردیم و عکس می شدیم عیسی علیه السلام گفت عبادت شما مرطاف
را چون بود گفت اطاعت میکردیم ارباب معاصی را و آنچه را بر آن
میداشتند بعل می آوردیم عیسی گفت آفر شما چون شد گفت خوابیدیم شبی بخت
بدن در غایت حال و صفت خود را و در نایب دیدیم پرسید که تا و در چه فرست
گفت بختی گفت بختی که نام است گفت که بهرهای آتش که بخت سوختن
می خورد و در شعله میکشد از برای سوختن ما تا در قیامت عیسی علیه السلام
گفت در آنوقت شما چه کنید و شما چه گفت گفت کیشم ما را باز فرستید به دنیا باز
و بر بزرگاری میام نمایم و لا تقصیر که از ما در وجود آمده بکنیم بکشد در نوع
میگویند چون به دنیا باز کردید قول خود عمل نخواهید کرد عیسی علیه السلام گفت چه
که غیر تو کسی از اینها بمن سخن در نیامد دان (هر توبه اختصاص یافت گفت ای
روح الله ایشانرا بر بزرگاری بجا می آید و در آورده اند و سر از ابراست و بگوید
غدا داد و من اگر چه در میان ایشان بودم اما از ایشان نبودم و عمل
ایشان از من واقع شده بود پس عیسی علیه السلام بر ایشان نازل شد مرا نیز با ایشان
فراگفت پس از آنکه عیسی علیه السلام را و آنچه برکنار و در نوع ما بدو داشتند

و شرف برآوردن در آن چنانچه می دانستیم که روی در خواهم افتاد و
 آتش یارهای از آن خواهم یافت پس می عدایست که روی مبارک بجانب
 حوائجین کرد گفت ای در پستان خدا معاش کردن بنان شکست شکست
 نیم کوفت و خواستیدن در زلفها عالی است بسیار خوب گاهی که با عاقبت دنیا
 و آخرت باشد **پیش قدم** اما آنجا تخفیف می رسد استیضاح است که در اول
 جلد در می آید بواسطه تشبه واکا کردن مخاطب بر شنیدن آن و گوش نهادن
 تا وقتی که تمام گفته شود و گاه است که الفش را صفت میکند مثل ام و است
 زید قائم که در اصل اما دانسته بوده و طبعاً الاصح خط لیسین و خاصیت
 سین و پیکون ظاهر و آمده یعنی غضب و نوا تو استقرین انداخته اظهار
 که تافتن او درین فقره یعنی و فضا استعمال یافته باشد مثل توانی که در لغت عرب
 یعنی توانی است و ممکن است که بر همان معنی خود که شراکت و در کس است
 یا زیاده در معنی توانی باشد و تفتیش بعضی از تکلف چنانچه شراکت محمول شود بر
 شراکت اقوام و قبایل ایشان باینکه هر چه شراکت اشخاص چنانچه طاعت است مقصود
 یا روح است و گفته **ترجم گوید** در اختصاص می عدایست که بین دو اسپم اقوال
 بسیار است و درین کتاب نیز سه قول را آنچه از برای هر یک انضام می رود
 اما در تفسیر برود است قول اول آنکه چنانچه با حق عبادت می عدایست که بایستی است
 یا اعیان قلوب یا اعیان دین تمام می شود و چون آن خود میگرداند او را در
 استقامت دوم آنکه روی او بود که برست **صفت** از برای صورت برست و سوار

سلس بشری پیوسته اند روح یعنی نفخ است یعنی بلوی که از زبان دهنند
 و معنی عدایست که بنفخ حیریل عدایست که در پیر این هر چه بود آمده بود و وجه
 افتاد باشد آنجا آن خود میگرداند و اما در تفسیر او بگفته است قول اول آنکه بگفته
 کن موجود شده بود بواسطه برود دوم آنکه در طهارت و با بر خدا انکم باین گفته
 نموده که ای عدایست که ای الکن **سپس** آنکه مردم با دایست می یافتند چنانچه بفرمان
 گفته اند است دایست می یافتند فزونی از توحید و تبتید و او فضای مدین
 امان و زمین است علی ترف مراد شرف مکان میباشد و گفته اند از برای
 که شرف را شرفیافته اند چه تشبیه کرده اند عندی و رفت مرتبه را بسبب عندی
 مکانی قتل و حکم و ج اسپم فعل است یعنی تخریم چنانچه در این معنی خدا را است
 و معنی از باب لغت هر یک را بمان و دیگری استیصال میکند یعنی گاه در مقام
 رحمت و دل میگویند و در مقام خدای درج و گاه بر عکس عباده الطاغوت طاعت
 بر وزن فاعولت از طغیان که معنی در گذشتن از حد و از ناست و در امر
 طغیوت بوده که لام آنرا از خلاف قاعده و قیاس بر عین العین مقدم داشته اند
 بعد از آن غلب کرده اند بر ابواسطه تخفیف یافت و طاعت را بر چند
 معنی اطلاق میکنند معنی گاهین و شیطان و انسان و هر کس که بر رک و ویش
 اهل ضلالت باشد و هر کس که با حق از غیبت ضلالتی و هر که عبادت کند کسی
 غیر از خدا سبحانی و گاه در کلام مشرک منسل میشود چنانچه در آیه گردید پس بدین
 آن چنانکه الطاغوت و قد امر وان یکفر و اید یعنی می خواهد که

که با وجود دعوی ایمان رافعه خود اسبوی طمانی پانعی زندگیا میان ایشان محاکمه
 وصال آنکه مأمور بترک آنند و سب نزول این آیه آن بود که یهودی را با مباحثه
 می صداقت داد و بجای حاج شدند که پیش و رافعه هم خود کت یهودی منافع
 را بیکدیگر نسبت کیش و بیکم حضرت مقدس نبوی را می شد و منافق بیکم است
 کعب بن لاریف که از فخر منافقان بود میل نمود و بیکم حضرت رضانداد
 پس حضرت عتبت این آیه را فرستاد و کاه جمع استمال می یا بدینجا که در آنکه
 و لکن کفر و اولیاء هم الطاغوت یخبرونهم من النور
الی الظلمات که صفت جمع واقع شده یعنی آنانی که کافر شده اند و حق را
 پوشیده اند و پستان ایشان و ستولی امور ایشان طاعت اند که این
 معاندان و شبان و دیوان که طاعت درین مقام عبارت از ایشانند پس
 می آورند ایشان را از نور که عبارت از ایمان شاق است بسوی ظلمات که
 عبارت از کفر و زندقه است و غفلتی طوط و لصب استمال لفظی در میان
 از روی مجاز است چنانچه در النجاه فی الصمدی گفته اند زیرا که طوط و لصب
 بحسب حقیقت طوط غفلت نیست بگویند معنی که با غفلت دارد معنی که طوط
 را با طراف است و بعد از تشبیه مذکور لفظ فی استعمال شده و می تواند بود که فی
 اینجا بمعنی مع باشد چنانچه در آیه اصحلو فی الله می کنند که معنی مع
 هم است یا برای سبب باشد مثل قول تالی فذلکین الذین یستنبطون
 که معنی استنبط است اذا انفتحت علیها فخرها و سر نما و اذا ادرت عنا

یکتا و جز آن این هر دو شرطیه در موقع مفسر علی سابقه اقله که حب الصبی لانه باشد
 یعنی بیان میکنند که حب صبی با در بر چه و جاست و وجهش بهت صحت
 خانامعلق بشعره علی شفره حب کم کنیه از آنست که شرف بوده است برافشان
 در آن وی تواند بود که از آن معنی صریح اراده شده باشد و در واقع او را
 بسوی صلیق داشته باشند و شفره صبی جانب و کنایات الکلب فرب
الکلب بینه مستحکم محبت یعنی برود را نهفته می شوم در آن بالمع
 یعنی کتبیم کوفته قال فی التاموس حبش الشی فوجریش لم یمنم وقد عایش
اول بدان ای عزیز که آنچه که افزوده شده بعیسی علیه السلام تکرر کرد و از او
 اهل ترقیه و صفاتی که در انمود کرد که ایشان بر آن بوده اند از خوف کم در اهل
 بسیار که شقی و بهو و لعب و فرح تمام با قبل دین و غرن بسیار از او با بر آن
 بعینه احوال او و صفت اینانی است بیکار نیک در گری می یابی که اکثر
 ایشان بخون کم نیز مصطفی پسند و خور ابکی از ترس غدا آلتی فارغ
 دارند لغو و باسته من الغفله و سوء الخیامه و چه نیکو واقع است آنچه نقل کرده است
 از اشبح صدوق محمد بن بابویه قمی رحمه الله علیه در کتاب الکمال الدین
 از بعضی حکما در تشبیه حال انسان و شر و میل او دنیا و زخارف آن و در
 افتادن او بکلمات فانیاتش که با نواز که و رات و گشامات غمر و حشمت
 او از ترک و آنچه بعد از آن در پیش است بحال شخصی که در میانی که در کمر او بسته باشد
 و او را بجای او کشیده و ته آن عباد مار بزرگ و هر کس که شغل آن باشد که چون

بیشتر قلم خودش سازد و بر بالای چاه و دوش کی سفید و کی سیاه بآن ریسمان
 در آن کجاست اندک از آن می بریده باشد چنانچه از آن عمل باز نیاید و دیوار
 آن چاه آلوده باشد چنانچه باشد که خاک دیوار آن چاه فرو رفته باشد و در
 بسیار آن هجوم آورده و آن شخص را بکوبد آن را بر آن صفت در زیر خود میداند
 باشد و مشاهد آنوشان و عملی که بآن مشغول میگردد باشد اصل التفات باین
 و مال کار خود نمک و گهت خود را معصومت لیسیدن دیوار و انداختن و کام رفتن
 از آن چسب خاک مخلوط دارد و همیشه عبادت و دشمنی آن زبور آن قیام داشته
 باشد که هر از استیغای خطا مانع می شود و با او در آن امر مشارکت دارند پس
 چاه و نیاست و ریسمان عمر خانی و مار بزرگ و نان کث و در مک و موشان
 و در شب اندک اندک از آن کم میکنند و طح از آن کار خالی نیستند و عمل
 فرو رفته خاک که نه های فانی و نیاست که با نواع که در ذات الم فرو رفته است
 و زبور آن انبای زمانه که بر جفیه دنیا از دحام و از دشب و روز با
 یکدیگر در غی صمد و مجاهدانه و اطمینان بین مناسبت و مثال با مثل باین مطلب
 کم نظر آمده میل است انصر و الهدایه **بناش** دم با بوده باشد که کمان رده با
 که اطلاق عبادت بر اطاعت و بیت اهل حصین که درین حدیث معلوم آمده
 بر پس مجاز باشد نه حقیقت و حال آنکه از اقیان است بلکه بحقیقت است و
 عبادت در حقیقت امری نیست سوی صنوع و ساز و آتش نفس در مقام اطاعت
 انقیاد و ازین جهت است که حضرت عزت در کلام مجید تعبت هوای نفس را عباد

او انصاف است قل الله تعالی افرات فرع الله تعالی هو الله تعالی یعنی ایادی ای محمد
 کسی را که خدا او موجود خود هوای نفس خود را دانسته و بپسندیده است او قیام
 دارد و در جای دیگر اطاعت شیطان را عبادت او گفته چنانچه میفرماید الاعباد
الیکم یا بنی آدم لا تعبدوا الشیطان انما هو عدوکم و مبغض
 و تفسیر این باسط کلام در باب مذکور در شرح حدیث یازدهم است که
 یافت و روایت کرده است شیخ بزرگوار محمد بن یحیی بکینی در باب
 رتبی و دخل از کتاب خود که کفای موسوم است و یکی مشهور از امام العابدین و
 الظاهر امام محمد بن عبد الله است که آنحضرت فرمودند من اصبح علی ما طیق
فقد عبده فان کان الناطق یؤدی من الله عبدا لله فان کان کلام
عن الشیطان فقد عبده الشیطان یعنی هر کس کوش اندازد و بگویند تحقیق کرده است
 او کرده است پس اگر گویند مذکور از خدا گویند پرستی که عبادت خدا قیام
 نموده خواهد بود و اگر از شیطان گویند عبادت شیطان و نیز رواست کرده است
 در کتاب مذکور و از آنجا که از امام محمد بن طاهر امام جعفر صادق علیه السلام
 که آنحضرت بزرگان مبارک جاری ساخته اند که من اطاع رجلا فی مصیبه فقد عبده
 یعنی کسی که اطاعت نماید مردی را در مصیبتی که پرستی که عبادت او قیام
 نموده است و هم چنین در کتاب مذکور روایت کرده است
 از ابی بصیر که گفت گفتیم یا امام جعفر صادق علیه السلام و پرسیدم از تحقیق تفسیر
 قول اشعری در قرآن مجید که لا تعبدوا الا الله و لا تعبدوا رجلا قال یا بنی

ان و فارغ بودن از شکراموری که مار از آن تجات و به شل حال شخصی نباشد که
 تا و از آن تجات و به شل حال شخصی سلطان وقت اورا بینه در آورده باشد و تفر
 داشته که چون فردا شود دست اورا برای کن بی که از وصا دست قطع نمایند
 و کوش و پنی اورا بر نداد اصل در تیر آن نباشد که میل انیز و دکاری کند که دست او
 سلامت ماند و کوش و پنی او را نشت قطع بر به و همیشه نکر آید داشته باشد که آفتاب
 و اعصابی مذکور را که بر و خواهد برید یا همیشه و قاطع آن زید خواهد بود یا عسر
 و بعضی ای و شت که درین باب از این اهل بیت علیهم السلام دارد و شده است در
 آخر کتاب انشاء الله تفصیل ایراد خواهد شد و درین وقت مذکور یک صفت است از
 آنکه اقتضای میرو و ذکر و است که ولایت از شیخ صدوق محمد بن بابویه قزوینی آمده
 و در حدیثی که می رسد از امام باقر علیه السلام می آید که حضرت
 فرموده اند ان من الدنیا و الآخرة الف عصبه اهل بیت و اکثر الموت یعنی ما بین
 دنیا و آخرت که عبات از میان موت و قیامت باشد هزار عصبه در پشت است
 که از همه سهل تر و آسان تر موت و کویا اگر به بده بصیرت ملاحظه شود درین
 مقام همین عصبه کافی باشد و است الهادی **میت** در و شش نور آتشی فنا
 مد خطاست تا آنکه یکه در عزم بر آمد بپوشیم تا پوشیده نماند که آنچه آید و تفر و کرد
 که در در میان ایشان بود و است و از ایشان نبوده و چون غدا بلی نازل شده
 او را تیر با ایشان نرا گرفته اشعار آن دار و که از اهل معاصی و جانی که مرگش آید
 کز ره باید که در از ایشان غلست باید کرد و بکنه بودن در میان ایشان بهشت

است که بتش ایشان باید نوشت و در غدا بایشان شریک باید بود و اگر چه در
 افعال و اقوال شرکت با ایشان واقع شده باشد و موافقت تمام با این نبوی ارد
 کلام بخیر نظام الحی ان الدین و فیهم الملائکه طایفی انفسهم قالوا
فنیب کثرتهم قالوا کثرتهم فنیب فی الارض قالوا لا تکن ارض الله
واسیع معها اجر و افضها اولیک ما اولیهم جنة و ساءت مصیرا
 و انصار آمده است که چون جماعتی از مسلمانان شش پیش بن خاکه و پیش بن ولید و شل
 ایشان با وجود قدرت از کعبه به جنت میزدند و چون ردای قریشی بپوشیدند
 آمده ایشان نیز همراه کاروان برخاکه حاضر شدند و بیشتر مسلمانان کشته شدند حضرت
 عزت در شان ایشان این آیه را فرستاد یعنی هر کسی که آنکه ملائکه یعنی ملک الموت
 و اعران او قبض روح ایشان می نمودند در حالی که ایشان تمسک را ن بودند بر نفس خود
 بواسطه ترک جنت از کعبه و وجود قدرت بر آن کشته ملائکه مذکور با ایشان از روی
 زنی که در جوار کعبه مشغول بود و از امور دینی و ماکدام غم اختلاط داشتند باین
 یا مسودان ایشان کشته بودیم ما ضعیفان و عافوان در روی زمین و کفار بر ستم
 بودند بر شکفتن در مقام مذکوب ایشان در آمده کشته آباد بن خدا و اسم و فرام
 نبود تا شما جنت کنید از جای خود بطلعت و یک از آن چنانچه معا جرات جنت و
 مدینه طبره کرده اند پس آن کرده تا کارکان جنت جای ایشان و در رخ است
 به با کشتی است و در رخ ایشان را و حدیثی که روایت کرده است شیخ بزرگ دار
 محمد بن یحیی در باب جنت اهل معاصی از کتب کافی از امام محمد

کافکم علیه السلام که حضرت مخفی فرموده بعضی اصحاب خود را از محاسن و عیوبی که در
از این ضلالت و گمراهی انشخص گشت برین چه خبر لازم آید هرگاه این اوستی گوید که بگویم
اعتقاد خود ثابت و راجح بشم امام علیه السلام گفتند اما تخاف ان یثربک به فقهه
فصیکم جمیعاً یعنی فی ترمیمی از آنکه از دشمنی عقیده و کردار او جلای برود نازل شود
و انش و از ترس و خشاک را در معرض هلاک در آورده همه شما را فریاد و جلاله
بر این و او غلت از مردم سوای این فایده ترتیب نباشد این فایده گفت و
منافع آن از تعداد حد و شمار پروردگار است که ممکن از آن چنین بود بی باوریت کرده

حدیث **پنجم**
روایت شد است بسندی که اتصال دارد و بشیخ بزرگوار عاده اسپد محمد بن
عقیوب الکلی از علی بن ابراهیم زید او ابراهیم از محمد بن عیسی که ذکر او از ایشان
از پیش رفت از ابراهیم بن عمرو البیسی که از کبریا که ضعیف و استند اما بخشی حکم بود
تشیق کرده است از ابن بن ابی عیاش که از اروان علی بن ابی طین است از اسیم
بن قیس المدنی که از ابراهیم المومنین و حنین علی بن ابی طین علیه السلام هر چهار حدیث
روایت کرده است که گفت قلت لامیر المومنین علی علیه السلام انی سمعت
من سلمان و المقداد و ابی در تنبیاهی تفسیر القرآن و من الاحادیث من
النبی الله صلی الله علیه و آله غیر ما فی یدی الناس و سمعت منك تصد
ما سمعته منهم و رایت فی یدی الناس اشیا عکبره من تفسیر
القرآن و من الاحادیث عن نبی الله صلی الله علیه و آله انتم قالوا

فیها و یزعمون ان ذلك كله باطل انفری الناس یکتبون علی رسول الله
صلی الله علیه و آله متعبدین و یفتنون القرآن بآرائهم قال فاقبل
علی علیه السلام فقال قد سألت فافهم الجواب ان فی یدی الناس
حقاً و باطلاً و صدقاً و کذباً و ناسخاً و منسوخاً و عامّاً و خاصّاً و محکماً
و متشابهاً و مختلفاً و هما و قد کذب علی رسول الله صلی الله علیه
و آله فی عهد حتی قام خطیباً فقال ایها الناس قد کثرت علی
الکذابة فمن کذب علی متعبد فلیتواءم مقعداً من النار کذب علیه
من بعده و اما انما کم الحدیث من اربعین اربعاً و خمساً و سبعمائة
یظهر الایمان متضع بالاسلام لا یناله ولا یخرج ان یکذب علی رسول
الله صلی الله علیه و آله متعبد اقلو علم الناس ان الله منافق کذاب
لم یقبوا منه و لم یصدقوه و لکنهم قالوا اصحاب رسول الله صلی الله
علیه و آله و آله و سمع منه فاحذروه عنه و هم لا یعرفون حقا
و قد اخبر الله عن المنافقین بما اخبره و وصفهم بما وصفهم
فقال عز وجل و اذ ارأیتهم تعجبک احسانهم و ان یقولوا نسمع
لیراهم فیرجعوا بعدة فیرجعوا الی الله الی الضلال و الله ما الی الناس
بالزور و الکذب و البهتان و لو هم الاعمال و حملوهم علی رقاب
الناس و اکوالبهم الدنیا و اما الناس مع الملوك و الدنیا الامن
عصم الله هذا الحد الاربعه و رجل سمع من رسول الله صلی الله

عليه وآله شيئا يحفظه على وجهه ومعه فيه علم يتعدى ذلك بالهجوم
 في يده يقول به ويعمل به ويرويه ويقول انا سمعت من رسول الله
 قالو علم المسلمون انه ومعه لم يقبلوه ولو علم هو انه ومعه لم يرضه
 ورجل ثالث سمع من رسول الله صلى الله عليه وآله شيئا امر به ثم
 نهى عنه وهو لا يعلم او سمع من رسول الله صلى الله عليه وآله شيئا ثم امر به وهو لا
 يعلم فحفظ منسوخه ولم يحفظ النسخ ولو علم انه منسوخ لرفضه ولو
 علم المسلمون انه منسوخ منه لم يرضوه واخر رابع لم يكذب
 على رسول الله صلى الله عليه وآله من بعض الكذب خوفا من الله
 وتعظيم لرسول الله صلى الله عليه وآله لم يشك في حفظ ما سمع على
 وجهه فحفظ به كما سمع لم يزد فيه ولم ينقص منه وعلم النسخ من المنسوخ
 فعل بالنسخ ورفض المنسوخ فان امر النبي صلى الله عليه وآله مثل القرآن
 ناسخ ومنسوخ وخاص وعامة ومحكم ومتشابه وقد كان يكون من
 رسول الله صلى الله عليه وآله الكلام له وجهان كلام عام و
 كلام خاص مثل القرآن وقال الله عز وجل في كتابه ما اتاكم الرسول
 فخذوه وما نهاكم عنه فانتهوا فثبت على من لا يعرف ولم يدرك ما
 عنى الله به ورسوله وليس كل اصحاب رسول الله صلى الله عليه وآله عليه
 وآله كان يسلمه عن الشيء فيفهمه وكان منهم من يسلمه ولا
 يفهمه حتى انكروا الخيرون ان يحكي الامم ابي الطاري فيقال رسول الله



حق سمعوا وكنوا أدخل
 على رسول الله صلى الله عليه وآله

صلى الله عليه وآله كل يوم دخلته وكل ليلة دخلته فيحلبني فيها أو معه
 حيث دار قد علم اصحاب رسول الله صلى الله عليه وآله انه لم يضع ذلك
 باحد من الناس فخيرى وربما كان يأتي رسول الله صلى الله عليه وآله عليه
 وآله اذ كان في شيء وكنت اذا دخلت عليه بعض ما زله اخلاقي و
 اقام معي لسانه فلا يفتي عنده غيري واذا اتاني للثبوت معي في منزلي
 لم يقيم معي فاطمة ولا احدا من بني فكتت اذا سالت لاجابي واذا سالت
 عنه وقيت مسألي ابتداء فما زلت على رسول الله صلى الله عليه وآله عليه
 وآله آية من القرآن الا اقرنها أو املاها على فكتبها بخطي و
 تأويلها وتفسيرها وانسخها ومنسوخها ومحلها ومنسوخها وانسخها
 وعماها ودعا الله ان يعطيني فهمها وحفظها فانسيت آية من كتاب
 الله عز وجل ولا عملا املا على وكتبته منذ دعا لي بياض ما ومارك شيئا
 علم الله من حلال ولا حرام امر ولا نهى او شيء كان او يكون ولا كما با
 من لا على احد قبله من طاعة او معصية الا علمت به وحفظت فلم اثن
 حرفا واحدا ثم وضع يده على صدرى ودعا الله لي ان يمد قلبي علما
 وحكما ونورا فقلت يا نبي الله باني انت والحي مد دعوت الله مبنا
 دعوت لم اثن شيئا ولم يقضي شيء لم اكتبه اتمتع على النسيان فيما
 بعد فقال لست اخوف عليك النسيان وللهل شرح كرام دافق نظام
 درضمن آماز ونباش وانا هم الله شمل برده نباش شمل را داری کو بگویم ببر المؤمنین

بن ابی طالب علیه السلام درستی که من شنیده از سلمان فارسی و شهدا و اسود و ابی
در غفاری و نیری از تفسیر قرآن و احادیث که از سید محمد باقری استند علیه و آله روایت
میکنند غیر آنچه در دست مردمست و شنیده ام از توفیق بن ایچ از ائمه شنیده ام
و دیده ام در دست مردم چنانی بسیار از تفسیر قرآن و احادیث مصطفوی استخوان
استند علیه و آله که شامی گفت میگردانید از او آیه و زعم شما آنست که جعلی است
باطل و کذب است آیه ای چند مردم را که بر سید محمد ای صولات استند علیه و دروغ می
بست باشند از روی و ابی تکلی و محمد بن مسیر که ده هشتاد کلام ضای را از پیش
خود بی آنکه از کسی شنیده باشند کلام خلیل از پیش خود بی آنکه از کسی شنیده باشند را که
گوید بعد از این سوال امیر المؤمنین علی علیه السلام روی بمن آورده فرمود که سو
کردی جواب آنرا ای نعم درستی که در دست مردمست باطل است راست
و دروغ است ناخج است که زعم حکم از آیه حدیث دیگر کرده و منسوخ است که حکم
بیت و دیگر کرده و منسوخ است که حکم آن بیت دیگر یا حدیث دیگر باطل شده است
عام است که شامی چند جز است و خاص است که بعضی افراد اختصاص یافته است و
حکم است که معنی مراد از آن واضح است بر جمعی که عاریت بقعه هستند و منسوخ است
که بر خلاف آنست محض ظاهر است که آنچه مذکور است بیادمانده است و موافق است
که نو همان کرده اند در واقع ناچای است و تحقیق که دروغ است مردم بر رسول
خاصی استند علیه و آله در عهد اخذت تا آنکه بر خاست روزی بار او خطبه خواند
و گفت در آن خطبه کای کرده مردم بر پستی که بسیار شده است و دروغ کوی بن

حدیث غیر قابل

پس هر که بر من از روی و ابی تکلی و محمد بن مسیر که ده هشتاد کلام ضای را از پیش
خود بی آنکه از کسی شنیده باشند کلام خلیل از پیش خود بی آنکه از کسی شنیده باشند را که
گوید بعد از این سوال امیر المؤمنین علی علیه السلام روی بمن آورده فرمود که سو
کردی جواب آنرا ای نعم درستی که در دست مردمست باطل است راست
و دروغ است ناخج است که زعم حکم از آیه حدیث دیگر کرده و منسوخ است که حکم
بیت و دیگر کرده و منسوخ است که حکم آن بیت دیگر یا حدیث دیگر باطل شده است
عام است که شامی چند جز است و خاص است که بعضی افراد اختصاص یافته است و
حکم است که معنی مراد از آن واضح است بر جمعی که عاریت بقعه هستند و منسوخ است
که بر خلاف آنست محض ظاهر است که آنچه مذکور است بیادمانده است و موافق است
که نو همان کرده اند در واقع ناچای است و تحقیق که دروغ است مردم بر رسول
خاصی استند علیه و آله در عهد اخذت تا آنکه بر خاست روزی بار او خطبه خواند
و گفت در آن خطبه کای کرده مردم بر پستی که بسیار شده است و دروغ کوی بن

ایشان چه بای فکاش شده اند بیلوار تا باز نماند ازین شیخی چندانی را نفهم
 و فطرت پس نه بعد از آن حضرت صلوات الله علیه و آله و تقریب نزدیکی چند
 بایده منوال و جمعی که مردم را با تش و در نزاع میباشند و بعضی دیگر که می بینند
 پس ایشانرا استوالی امور میفکنند و رقاب مردم را در رتبه اطاعت ایشان
 مخافند و خود را بای ایشان و بنا را بر پستی که مردم با طبع بابا پست آنان
 و نیا اندر مگر کسی که حضرت عزت گفته داشته باشد او را ورنه خود ایت کی ازین
 کس که مذکور شد **چهارم** دی که از پیغمبر صلوات الله علیه و آله شنیده است چیزی را
 و آنچه شنیده است حفظ کرده است و در و هم انداد پس اگر چه از روی دانستی
 و عهد بر آن حضرت در وقت نبوت اما آنرا که اقطاع دارد و کار پیغمبر شنیده است در وقت
 چنان نیست در دست گرفته بمرم میگوید و عمل نمیشود آن نباید و هر کس پس و است
 آن میکند و میگوید کس از رسول خدای صلوات الله علیه شنیده ام و اگر شنیده
 باشند که او در آن و هم کرده و آنچه نیست حفظ کرده است در عرضش
 در حق آورند و عمل نمیشود شنیدند و اگر خود نیز بدانند که و هم کرده است هر آینه که
 آن نباید **پنجم** هر دی که از رسول خدای صلی الله علیه و آله شنیده است چیزی که آنحضرت
 امر بآن کرده است و بعد از آن شیخی آن کرده او را احسان نیست یا شنیده است آنحضرت
 که نبی از چیزی کرده است و بعد از آن امر بآن فرموده و او فراموش آنرا پس حفظ کرده است
 منسوخ حدیث را بی آنکه علم بآنست یا شنیده باشد که آنرا منسوخ شده است یا شنیده
 ترک میکند آنرا و اگر با شنید مسلمانان وقتی که از وی شنوند که آن منسوخ است هرگز

در مقام ترک آن میشوند **چهارم** کسی که هرگز در رفع بر رسول خدای نبوت است و دشمن
 میدارد و دروغ را بسبب ترسی که از خدای دارد و ولایت قیصر که در باره رسول
 خدای رعایت میکند و فراموش نموده است بکار آنچه شنیده است چنانچه بود حفظ کرده
 است و چنانچه شنیده فعل نمیکند یا اگر چیزی بر آن زیاده گفته یا از آن کم نماید و شنیده
 که پسخ که است و منسوخ که ام و دنیا را عمل نمیکند و منسوخ را ترک میدهند چرا که امر پیغمبر
 صلوات الله علیه و آله مثل قرآن فرخی باشد و منسوخ می باشد خاص می باشد
 و عام می باشد حکمی باشد و مشتاب می باشد و لیکن بود و اینکه از رسول خدای صلوات
 علیه و آله و کلام مراد و شنیده که از او روی بود و کلام مراد و شنیده که عام بود و کلامی سبب
 که خاص بود مثل قرآن حضرت عزت در کلام محمد فرموده است **ما ناکم الا نزل**
نخذه و ما نهیکم عنه فاحذروا یعنی هر آنچه امر کند شمار از رسول خدای آنرا از
 گیرید ای قریش و فرمان برید و هر چه نهی کند شمار از آن ترک آن کنید که هر که ترس
 امر او شود و حاجت باید هرگز نهی او اجتناب نماید و در ورطه هلاکت افتد
 پس شسته شود و بر کسی که سرفست آن ندارد و نمیداند که خدای تعالی در رسول او صلی
 علیه و آله از آن چه معنی فرستاده و نیست چنین که هر یک از اصحاب رسول خدای
 صلوات الله علیه و آله آنچه سوال میکردند از آنحضرت جواب آنرا میدادند
 اند چه بودند یعنی از این که سوال میکردند و جواب آنرا خوب غرضه بد چنانچه دوست
 میداشتند که او را بپایانده بیاورد و سپید از رسول علیه السلام پرسید تا ایشان
 بشنوند آنرا و بر پستی که بودم من که داخل میشدم بر رسول صلوات الله علیه و آله

هر روز یک مرتبه و هفت یک مرتبه پس شصت یک مرتبه در آن شد خدا من با آن
 حضرت می شستم هر جای که دیدم چنانچه اصحاب رسول خدای صلی الله علیه و آله
 بعد میدادند که کسی دیگر فراموش حضرت بر آن وجه سلوک نمی داشتند و آن
 سلوک مخصوص من بود و بسیار بود که رسول خدای صلی الله علیه و آله نماز من می آمدند
 و هرگاه من اهل میشدم بخدمت آنحضرت در بعضی منازل ایشان برای من بنویسند
 میکردند و از دواج طاهر خود را از پیش من بر میخیزانیدند چنانچه کسی غیر من حق آنحضرت
 ماند و چون آنحضرت از جهت خلوت با من در می آمدند در منزل من نه طاهر را
 علیه السلام از پیش من بر میخیزانیدند و کسی را از فرزند آن من و ابطه حضرت آنحضرت
 با ایشان با محبت ایشان بسیار آنحضرت بر خلوت از دواج طاهره و هرگاه سوال
 میکردم آنحضرت جواب من میفرمودند و چون خاموش میشدم و سواطعی من تمام
 میشد خود ابتدا بکلام میکردند و نازل میشد بر رسول خدای آتی و آن چید مکرر آنکه
 مرا بخواندن آن را داشتند و بر من خوانند آنرا و پس نوشتیم آنرا بخط خود و تعلیم
 کردیم بن تاویل آنرا و تعلیم آنرا و بر من ظاهر ساختند که نه نسخ است یا منسخ حکم
 است یا تشابه حاصل است یا عام و دعا کردند خدای تعالی که توفیق فهمیدن و یاد کردن
 آن من را امت نماید پس من بکرت آمدن خاموش مکرر آن حق را از کتاب خدای
 که عزیز است و نزدیک و از یاد نادم علی را که اهل آن من کرد و آنرا نوشتم از
 وقتی که دعا کرد و جهت من با آنچه دعا کرد و گذاشت چیزی را که حضرت عزت بابت
 تعلیم داده بودند از خلال دنیا و حرام دنیا و از آنکه در نهی و نهی و نهی بود و نهی

و نهی که بعد از این خواهد بود و نهی بی را که یکی از اینهای سابق نازل بود قبل از و
 در طاعت یا صحبت مکرر آنکه تعلیم کرد آنرا این و من یاد گرفتم و حفظ کردم آنرا و از نوشتن
 مکرر من را از آن و بعد از آن دست مبارک را بر سینه من گذاشتند و دعا کردند
 دل مرا از علم و حکمت و نور معرفت پس کلماتی رسول خدای پرودا و من خدا را ترا
 از وقتی که دعا کرد و دعا را با آنچه دعا کرد و چیزی را از نوشتن مکرر اعم و نهی را من
 نشد که نوشته باشم آبی ترسی بر من که بعد از این چیزی را از نوشتن مکرر حضرت فرمودند
 نمی ترسم بر تو چیزی را از نوشتن کنی یا من چیزی داشته باشم چون من حکما دست به علم
 لغت میبویم بنویسم و استیلاست و در اصطلاح اهل فن میکند بر کلامی که معنی آنرا از آنچه
 و مقصد از آن یکی که عارف نیست باشد طاهر و بر کلامی که از لغت یا تقیص یا این هر دو
 محفوظ باشد و بر آنچه نظم آن مستقیم و مخالفی را من باشد و بر آنچه در تاویل آن بر وی یک وجه
 نگذرد و هر یک از معانی مذکور متشابه و در مقابل آنست یعنی بر معنی اول متشابه است
 که معنی آنرا توضیح داشته باشد و مقصود از آن طاهر باشد و بر معنی ثانی آنکه لغت یا تقیص
 یا هر دو در آن راه یافته باشد و برین قیاس را اینجا از حکم و تشابه هر یک از معانی
 مذکور مراد می تواند بود و استیلاست و علم حکم که کثرت علی را که اکتفا به کذب و نفع کاف
 و تشابه ذال بر وزن سبنا را میباید سبنا است و عباد و جود که علی باشد میباید
 که با آن متعین باشد یعنی بسیار شده است و در معنی کوی بر من و میباید بود که متعین
 بکثرت باشد تبیین معنی اجتماع و مانند آن معنی بسیار شده اند و در حالتی که نمیشد
 بر من را باب کذب و دروغ غلبه و مقصد من آنرا بر معنی نازل فرود مینا به رست

که خود آید در منزل خود که از آنش میباید که بدارد و در این حدیث را یعنی آن
 کذب علی من دنا منه است و من انما را از او است متواتره میخواندند و از حکم تواتر
 آن تواتر کرده است و لا یستحق بالاسلام یعنی بزرگوار بر اسلام بی و دارد و از روی تیش
 خود را مسلمان دای غایب بی آنکه در نفس الامر مستحق اسلام باشد و لا ینالهم
 ولا یخرج عطف لایحق بر آن عطف تفسیر است یعنی نفس خود را آنکه در کمال
 و اندر بدو است بر رسول خدا صلی الله علیه و آله و قد افترقه الله عن اهل
 بافره مراد ائمه است که نشان ظاهر بی داشتند و بیا خوش کلام و بین
 کوی بودند و نشان بر وی اندو داشتند که مذهب مرتضی دهم بود آن
 و باعث تصدیق مردم ایشان را در آنچه نقل میکردند از رسول علیه السلام از ایشان
 در شد با آنست کلامی که حضرت عتبه بن جحر را صلوات الله علیه و آله و
 عرض خطاب بآن در آورده است که لا یستحق ان یحکم احدکم یعنی
 چون بنی این را یعنی من فقار است که گفتی آنکه در اجسام ایشان از غایت
 صحت و حسن نظر که ظاهر ایشان آنرا پسند است و ان یقولوا لا یستحق
 و چون بنی در می آیند گوش می داری بر آن واسطه ملاقات بآن و من باین
 کس کرده اند باز در و الکذب متعلق است بقوله یعنی تفسیر بی ایشان باین
 منال که مردم را با آنش و منع میخوانند بزرگوار و کذب است و عطف کذب بر
 عطف تفسیر است بر دوز یعنی کذب است یا نه و مستخرج از آن است و خبر آن
 مثل اهل آن است و سینه او بود که خبرند و خداوند باشد یعنی بعضی نسخ و بعضی

منسوخ یا بدل باشد از منسوخ و ممکن است که مجوز خوانده شود که بدل از قرآن باشد
 کسی که بگوید چون تواند بود که بدل از قرآن باشد و حال آنکه بی تواند فایده مقام او شد
 جبهش اگر بر سر او در آید فاسد میشود زیرا که زود اکثر محققین لازم نیست که بدل فایده
 مقام مبدل شده واقع شود و خبر صاحب کتاب الحسن در آید که مدح الله
متوجه است الحسن بدل شرک داشته و حال آنکه در آید مذکور فایده مقام شرک
 واقع نمیشود و خبر خطا هرست و قد کان کون من حول الله یعنی است علیه
 و الکلام که در جهان اسبم کان درین فقره میفرماند است مستخرج از کان میفر
 نشان عبارت است از تفسیر است که بدل از محمدی آورده هیچ یا راجع به منوع هر چند
 در آید که بدل میخوانند الله که قدس ببعنی یعنی نشان و حضرت و مرج ندارد
 و مذموب یعنی راجع است بدانست و بکون از افعال تام است که خبر اصحاب ندارد
 و او با عرض که الکلام است خبر کان است و در جهان صفت کلام است چه
 الکلام اگر چه صفت نالفت لازم است و صفت آن نیاید و واقع شود و الف لام
 که لا بصفت و الکلام لا یستحق اما ایجاد حکم خبر است واسطه عموم که از آن اراده
 شده و بی تواند بود که حال باشد از چه اسبم کان نمزله فاعل است و میباید
 بود که بکون ناقص باشد که خبر محتاج است و برین تقدیر که در جهان خبر او خواهد بود
بجانب فاعلی تفریع است و بعد مستخرج است بر باین آیت که در جهان
 خاص و عام باشد و لم یبعثی باین رسول مقبول بعد راست و تحمل است
 که فاعل ثبوت باشد مقبول لم یبعث و لم یبعث در کلام مقدر به شد که تقدیر

ضمیمات

کلام چنین باشد که تبت با معنی است به علی بن ابراهیم و لم یز آن که در همان فنی
 میباشد و در محدثین یا از خواست مأخوذ است یا از تفسیر و معنی اگر میگردد
 مرا که با او در آن کنیم هر جای میگردد و خطا هر است که مراد از دوران بحسب
 بلکه مراد دوران قبل است یعنی حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله مطلق می باشد
حزب بر سراری که از دیگران آنرا مخفی میداشت و میگذاشت مرا که من کلام با او
 در مصنف اعلی و معلوم مکتوبی که در تبت اش بلند تر است از آنکه کسی بی آن برده
 یا نداده از یک کسی آن مطلق تواند شد و علفی تا و لیا و تفسیر تا و لیا است
 از برگردانیدن و منصرف ساختن کلام است از معنی ظاهر یعنی که از آن مخفی باشد
 و آنرا از آل قول گرفته اند یعنی رج رج و مقرر شده است که آیتی را خطی
 و باطنی است و مراد از آنست که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله مطلق ساخته اند
 بر باطن هر است که بر هر ظاهر نیست و تعلیم کرد و با و علیه السلام اسرار را که بر
 هیچ کس ظاهر نیست و تعلیم کرد و با و علیه السلام اسرار را که بر هیچ کس ننگشت بنویسد
 در لغت معنی کشف و هویدا ساختن معنی لفظ است مأخوذ از کفر که قفس سفر
 است معنی کشف عرب میگوید اسفرت المراء عن وجهها اذا کشفته و اسفر
 الکشف اذا کفر و در اصطلاح صلیت که بحث کنند در آن از کلام برای تالی که مقصود
 از آنرا نازل شده از جنبت لالت کردن آن هر معنی که مراد است از آن و معنی
 آنجا را بواسطه بودن رفتن بحث از حدیث قدسی است که عبارت از کلامی است که
 از جانب حضرت عیسی نازل شده باشد و نه بصدر الهی باشد مطل و حدیث قدسی

و ادعی که موجب طاعت خدای عزوجل باشد یا باعث صحت دان میان علی
 علما و حکمای بنی هاشمیه و حکم بنی هاشم و سبک و کفایت بنی هاشم است و درین
 که حکما کبریا و حق کاف تواند بود که خوانده شود و که جمع حکمت باشد نایش
 هیچ شک نیست که بنا بر بعضی اعراض فاسده و مطالب باطله مثل قریب ملک
 و رواج یافتن از ای ضایعه باطله در دفع بسیار بر رسول خدای صلوات الله علیه
 و آله ثبت است و آنکه بعضی دعوی کرده اند که صرف قبول از آن رسیده است
 و کسی را عین اراده آن نداده اند ظاهر اصطلاح است و نقل راوی درین حدیث
 از پیغمبر صلوات الله علیه و آله که در کثرت علی الکذابه دلیل است بر وقوع آن
 زیرا که کلام مذکور ضالی از آن نیست که کلام پیغمبر صلوات الله علیه و آله است یا نه
 و بر هر قدر بر مطلب حاصل است و دلیل دیگر بر مطلب مذکور وجود بعضی احادیث
 است که مضامین ایشان سنائی یکدیگر است چنانچه جمیع میان ایشان همچو حدیث
 و متین معلوم است که بعضی از آن ناخ بعضی نیستند و باطله وضع احادیث
 بواسطه قرب ملک که حضرت امیر المؤمنین در رجیث شارت بان کرده اند
 بسیار واقع شده است از آنجه حکایت عیاض بن ابراهیم مجید مهدی عباسی
 داخل شد و چون مهدی اجمعت و میل بسیار به کتب بود و بواسطه خویش
 آمد و گفت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرموده است که کسی که آیت حق را در حق اوصاف و فصل
 اوصاف و حال آنکه چنانچه در شرح حدیث اول بنی ذکر است اوجاع و اضمحلال
 نیست مهدی را الطاق او خوش آمد فرمود و کرده و نه و در هر حال نام او بر نماند

و چون مجلس نداده رخصت اندازد یافته برآمد مهدی بفرستد زیات که سال
 گفت اشدان قضا و قضا که لب علی رسول الله گواهی میدهم که قضا ای اوقفا
 کسی است که بر رسول خدا صلوات الله علیه و آله دروغ نرساند هر که بخواهد
 صلی الله علیه و آله که شهادت او بر جناح خدایش این درخواست که بماند یکی نماید
 خوش آمدی در کار ما که در حال فرمود که بفرمود که گفت من در این
 داشتم یعنی علی که از من طلب که بر نظر او بود او را برین الحاق داشته و یعنی از من
 حدیث بسیار وضع کرده اند و همچنین غلات و خراج چنانچه از بعضی ایشان روا
 کرده اند که بعد از آنکه از کمر ای و قضا خود برگشته بایست باشد که از من
 که نظر کنید باین احادیث و بخاطر آورید که از کفر و ای که بر زیر که ما چنین بودیم
 که هرگاه با کسی صحبت کنیم برای بر و این آن حدیث بسیاری وضع میکردیم که مطابق
 واقع نبود و بعضی سخنان من بن محمد بن حسن که در علم فقه امام وقت بوده و بسیار
 بسیار در هر علم دارد و نیز از ائمه اهل بیت که بسیار احادیث مرویه
 قریب داد و داند و از آنجا حدیث را نموده اند که التبعیدن و غلط می دانند
 کسی است که بفرمود و بنیاد یاس شده باشند از مشاهد اخلاق و احوال او پس خود را
 کرده باینکه که آنچه از احوال و اخلاق او بنظر عقلش خوش آمده باشد خود را بآن خلق
 و مستحق ساخته باشد و آنچه خوش نیامده باشد اجتناب و احتراز از آن لازم
 شناخته **مترجم گوید** که آنکه آگاهی باشد مشاهد خود درین باب گفتند
 و اینست بفرمود و نسبت چنانچه از آن فرمودید حدیثی که منسوب است بامیر المؤمنین علیه السلام

که انظر و حبیب فی الزمان فان کان حیا ما یسب و ان کان قبیحا فلا یجمع بین القبحین
 یعنی انظر و آینه کن اگر روی تو سیاه نماید عمل آرا آنچه مناسب روی نیکوست و
 اگر زشت باشد میان دو زشتی که روی زشت و فعل بد بیشتر در جمیع ممکن و زشتی
 به نیکویی که در مجبور سازد الشیء من شیء فی البطن انه بد بخت و بی سعادت کسی است
 که در شکم دارد بد بخت و بی سعادت باشد که بیار آنکه کسی که بد بخت و بی سعادت
 است در از اخلاق او بر آن وجه قدر است و از این جهت اما آن از این
 میرسد البته که در این سخن بحث خانه را باب منی و منت و کرم که بیار آنکه کثرت
 و کرم و نبل آن که بفرمود و نیز پیشتر از اهل حدیث دیگر باعث دخول بخت میشود و طاعت
 السب و نهاده پروی و اطاعت زان در کار با باعث نیست و پشیمانی
 در آن کار کن بیار آنکه در باب ایشان می باید و صدق حدیث شاور و من و
 خاندان من باینکه تا پشیمانی دوست نه بد و من النبات من الکواکب و من
 کردن و در تفرقه کشیدن و شران از امور بی کراهی داشته شده است و در حدیث
 اطلبوا الخیر عند صان الوجع طلب کنید و بفرمود و نیز از حدیثی که از خود روایت کرده
 که **مترجم گوید** که روی نیکو و لب خنک نیکوست **لا تظلموا** هم که در این حدیث آمده
اللعین نیست اندوه کلان و در من و نیست در وی سوار و در چشم کناید
 از آنکه معصوب اند و در من و شدت در چشم نیکوست که المعاصی و در من
 دیگر و بخت آن هیچ نمی نماید الموت کفاره کل مسلم هر که کفاره است بر آن
 بر سزا را باینکه کس که بر نور اسلام حق است می باید نعم کند نه شده باشد که آن

مردن او که او را از آن گزینی نیست که نماند و او خواهد شد آن آنگاه که آنگاه
 بدستی که سوداگران هر جا برانند و فایده یعنی مالدار و در ذوق کو هر چه است
 هر دو مناسب مقام است خاتیش شاید شانه آسب باشد و است اعلم
 و متعانه که در کسب و است بصحایان که در هی ترکت از ولایت ما و انحر و رکت
 و را ملتقط که از منصفیات است ذکر کرده است که از جوارح ادبیت مومنو عد
 اداشی است که بعضی کمان برده اند که بنابر صلوات است عید و در شان ابی کر آنگاه
 گفته است مثل آن اندک تجلی لعلی یوم العید عامه بر تجلی ملک یا ابابکر خاتمه یعنی
 بدستی که حضرت است صبر میدهد خود را در زقیات بر جمیع خلائق موعود
 جلوه میکند بر توانی ابابکر فخر صمد و حدیثی مثل آن است که خلق الارواح خیار
 روح ابی کر من بین الارواح یعنی بر شایسته بدستی که چون حضرت عزت
 خلق ارواح میکرد روح ابی کر را از میان ارواح برگزیده و امثال این حدیث بسیار
 در شان ابابکر نقل کرده بعد از آن صفای میکند که من بابا که نسبت ابو جبریل را از
 اویم میگوید و صاحب او آنگاه حق است بواسطه آنکه حضرت بنابر صلوات است عید
 رنوده اند که قول او لو علی الفکر و الودکین و الالهین یعنی بگوید
 راست را و حق اینان میکند اگر چه عزرائل بنفهای شما و بدیده مادر شما که است
 شما عاید باشد پس میگوید از جمله مومنو عات است که در دایت کرده اند از سبزه است
 عید که آن حضرت فرموده اند اول معنی کن به جسد عربین خطاب به دشمنان کشایع
 آتش قتل غارین ابو جبر قال ترشاهم لیکم یعنی اول کسی که در دنیا نیست نه اعمال که است

کتاب

من

ازین بهار که در شمشاد
 نخل که از بزم خوشنیت

راست او دهنه عربین خطاب نموده بود و او را در خند که خواهد بود و از زدنش خند
 آتش کشته بر یکا خواهد بود و ابابکر فرمودند ملائکه او را در دیده خواهند بود از غایت
 میں ملک با و دانسته و از جمله مومنو عات است عید که من بابا که نسبت ابو جبریل را از
 عثمان و حدیثی است یعنی کسی که در شام دهد و نامش کوید ابابکر و عمر را مستوجب قتل
 است و کسی که در شام دهد و نامش کوید عثمان و علی را مستوجب حد و امثال این است
 بسیار که در باب عمر و فتح کرده اند از جمله مومنو عات است عید که من بابا که نسبت ابو جبریل را از
 زیارت میکند و بهین یکدیگر را یکروز در میان که زیارت برین و جابش از دنیا
 محبت است کن یا از آنکه هر روز بناید و یا نظر الی الخضره زیاده فی البصر یعنی دیدن
 بزرگ زنده میکند و چشم را منقاد می آید از بین خطن و غم است یعنی هر کس چشم
 کوید ابراه بر روی آفرید و ضای قالی او را اللهم علما علم الا دیان و علم الامان
 یعنی علم که علیت را می شناید محض است و در و علم علم او این که عبادت از نقشه
 و حدیث و حکم باشد و علم این که مراد از آن علم طلب است علما و علما با اینها
 ترتیب حکم صغانی بود بطریق انتخاب و نقل است که در ولایت هند و پستان
 از شصت سال از جبر است بنابر صلوات عید که اندام او را زنده ام و صبی از اهل
 هند نصیبین دعوی او کرده بود و در او اجدادش بسیار رویش کرده است و
 مشکب که من اینها را از پند شسته ام و صاحب قاسوس که محمود بن قیس و
 فرزند ابی باشد میگوید عزرائل حدیث را از صاحب احباب از شنیده ام و چه
 که به نصیحت کرده است و در انبات کذب حدیث مذکور و از آنکه روشن بین

مردی بداند و در نام او با برین
 و جوهر که در کف او است

نام نهاد است و باطل و احادیث مومنه یاده بر آنست که زبان بیان نغده تواند
آمد **اینجا** م باید دانست که آن محدث مضمین آنست که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله
تعلیم کردند حضرت امیر المؤمنین را حدیثی که آنجا شده است و آنچه خواهد شد ممکن است که
محول شود را حکام شرعی در مسایلی که واقع شده است و مسایلی که واقع خواهد شد
و میتواند بود که محمول شود بر بعضی علوم غیبی که حضرت عیسی علیه السلام در آن رسول را
حق تعالی تصدیق داده بر آن اطلاع داده بود چه برستی که احباب سیر و تواریخ از پیشینی
در شیه نقل کرده اند که امیر المؤمنین علیه السلام از اکثر غیبات خبر میدادند مثل اینکه
وقتی که طلحه و زبیر از آن حضرت انان خوانند که نصف عمره اندرون متوجه حرم مطهر
شوند مرمودند که و الله ما یریدان الله و لکن یریدان التبعه و ان الله تعالی
سیر و کید همه و یقظرفی بهمانی بخدایم که ایشان اراده کرده اند بکار داده و اند
که بعبره رفته در تمام خنده انگیزی و فساد شوند بر پستی که حضرت عیسی علیه السلام
بر خواهد کرد و ایند کید و مکر ایشان را بر ایشان و ظفر خواهد داد و در ایشان و مثل
انبار آنحضرت عدم عبور و خارج خود را از خرد و فرودان که کفایت یغونه و قد انجر
و قدر خبرند رسول الله صلی الله علیه و آله ان بعد علم و داند یعنی چگونه تواند بود که مبر
کرده باشند از خرد و حال آنکه حضرت مقدسه نبوی صلی الله علیه و آله
مزداده اند بمن که محل در امان و ایشان بر خاک فنا که گناید از مکان که نشستن
ایشان باشد بجانب نحر خواهد بود مثل خردان آنحضرت بکشته شدن خود قبل از
توقع آن بر شب بخانه در آن سرشب زیاده بر مقداری که سدر می تواند کرد

بجدا تاذل نمیفرمودند و کشته القی است محض یعنی چنانست که یکم بخدای تعالی نشاند در صحت
که کردند و مثل آنحضرت کین زیاده را با آنکه بحاجت بن یوسف نشاند او خواهد کرد و
آفرینان شد و مثل خردان ایشان وقتی که بجانب صغیر متوجه بود و چون زمین
کر باز رسیدند به ثبات امام حسین علیه السلام در آن زمین و مثل خردان آن
حضرت زوال دولت بنی عباس روست ترکان و غیر اینها را آنچه در کتب
و تواریخ مذکور است و در الله و انوار مشهور و در کثیری از اخبار واره است که
پیغمبر صلی الله علیه و آله اعلام میکردند و تقریر میفرمودند و حضرت امیری نوشته اند
کتاب جزوه کتاب جامع را که علم آنچه کشته و آنچه خواهد آمد تا در ذریع
در آن ثبت بود و شیخ بزرگوار محمد بن محبوب کلینی در کتاب کافی از امام حضرت صادق
علیه السلام احادیث بسیار نقل کرده است مشهور بر آنکه گنایهای مذکور نزد آنحضرت
علیه السلام بود و بعد از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام یک یک زاد و او را
ایشان که بر تبه امانت و محبت غایز بودند صلوات الله علیه شالی می یافت و اند
یکدیگر عیال داشت می بردند تا صاحب الامر علیه السلام رسید و میرسد شریف و در
مواقف و محبت تحقیق علم و امداد و معلوم گوی ابرار کرده است که ترمیمش نیست
جز بر جامع و دو کتاب اند مشهور با بیل المؤمنین علیه السلام که بطریق علم هر صحت
جمع حوادث روزگار تا آنکه اهل عالم را نداشت است و اما مان موقوف اند
آنحضرت را بعد علم آنها حاصل بود و از روی آنها حکم میکردند و از وقایع آینده خبر میدادند
و در کتب است قبول عیدی که امام رضا علیه السلام میامون عباسی نوشته است

ترا بر سر آلتی در سر و عایشه و پنهان و آشکارا و نهی کنیم ترا از شراب کردن در
قول و فعل و باید که چون امری از امور آخرت ترا پیش آید زود بآن مبارزت
نمای و بوقت دیگر نیندازی و چون نگاری از کارهای دنیا مبارزت باید نمود
زود در سر آن زوی و مهربانی نداشتی و زود آن بیایی که امت مدام بآن سخن
و دنیا و آخرت تو نیست و بر تو باد که از موطن همت و بجای که مری در آن
منظنون تو باشد آخر از نمای که هفتین بر هشت در تمام فریب دادن و از راه
برون جلیس خدایت و چنین باشی و فرزند من که عمل تو خالص از برای خدا باشد
و از غش و فحش و خبیث و محقر باشی مردم را عیوض و کردار نیک
امر کنند و باشی و از مکر و امور بد باز دارنده و علمت نرمی کن بپاداران خدا
و دوست دار مردم صالح را و مدارا کن با کسی که از دین تو بکند است و در دین او
و دشمن باش و در اعمال و کردار مباد و میان باش و بر تو باد که در میان
و محل عبور مردم تشریفی و و کفار مجاوله و پستی و کردن را و مکارها میانهای با
که از عیال عقل و علم عاری باشد و میان گیرن باش و بهشت نیمی چنان کن که از
اساک و تنگ گیری بگذرد و خدا مراد و تیز رز **مهر** را نماند از کن
بر انداختن و بش **که** باشد میان نه اندک **نیش** نه بدنی که طوفان بر آرد و مال
نه مری که نخی آرد و بحال **و** میان گیرن باش در عبادت خود یعنی در تقییل آن
آنگه رکعتش کرد آن کار غرضی و در گناه مباری آن آنگه را اتهام نه باشد
بانی که طبع تو از آن کمال گیرد و رغبت تو بآن زوال پذیرد و تو باد در عبادت

بامری که همیشه طاقت آن داشته باشی و لازم سازد بر خود خاموشی را تا اندر
خطری سلامت مانی و از پیش زشت چیزی را از برای نفس خود تا ضیعت یا به
و تعلیم گیر خیر را تا عالم باشی و مر خدای را با و آورنده در همه حال و در محکم از اهل
و عیبت خود بر کو چکان و خردان و بزرگ و کرامی و در میان ایشان زا و طعنی و با
مکن تا پیش خود در آن چیزی تصدیق کنی و بر تو باد که بروزد داشتن مبارزت کن
که روزه زکوته پندت و پیریت مبارزه خود را در آتش و در تق و با نفس خود و جاد کن
و از بهشتین خود دور مذر باش و از احتیاط دشمن خود احتراز و اجتناب نمایی و
بر تو باد که بیاس که حاضر بشی و به عی بسیار اقدام نمایی که به پستی که من
باز شد هم از تو نصیحت را و اینست جدایی میان من و تو **پیش دم** و از تقاضا و بجز خود و
بخشی از تقاضا و مضوم و بای یک نقطه ساکن مراد است و هر دو یک معنی
از دین خود بفرماند که محبت با قبل است فاذا کان ذلک ذلک در مقام اشارت
بجواب اصل و وقت وصول به حلت آن حضرت و کان تا است که بی خبرت است
محکم بکمر است و غیر محرم و راجع است زکوته یعنی نزد خدای رسیدن وقت زکوته و مراد
بآن انقضای سال است در زمره طلا و نقره و حیوانات و وسایل زکوته و زهد
اما به یاد ده است زیرا که بعد از گذشتن میزده ماه است **خیر که بعد از گذشتن**
میزده ماه تمام بر مالک بودن قدر ضایع را با حسن نگاه و خوشی و در ماه و از او
زکات آن واجب میشود و حسن الجوار از غیر ضایع غنی و آنکه رویت که ما زال
میرسل یومینی با طاعتی غلت آن سپیده یعنی همیشه بر میل و صیبت میکرد و مراد است

حساب و حسن سلوک با او تا آنکه بجهان برود که مشرب او را و ارشاد نیز خواهد
 ساخت و درین باب حدیث بسیار وارد است و بیاورد آن که حسن سلوک
 با حساب و محضر در رفع آزار خود از ایشان نیست بکدام متعلقات ایشان نیز می باید بود
 در عهد حسن سلوک با حساب نیست که در سلام بر او پیشی گیرند و در چاری بیاید
 و بر سر او نیامد و چون فرغ و مشرب روی نماید تحسین گویند و اگر وقت
 و تقصیری در اختلاط و آشفتگی از جانب او واقع شود و در گذر اندود در
 مقام اطلاع بر معاصی و عیوب او نباشد و در بعضی چیزها که او را با آن حاج
 اقتضا و مضایقه نماید مثل آنکه خواهد بود و بار خدایا بیکس گذارد و یا و دانسته
 و بخاندان بیکس نصب نماید که شرعاً و از راه و آنچه بندگان و اگر اکرام الصیف در
 حدیث این صیغرات آمده عدد آنکه روایت شده است که آن یونان باشد
 و یا موسی الاقرع علیه السلام ضعیف یعنی کسی که ایمان آورده باشد بعد از روز قیامت باید که
 کرامی دارد و همان خود را و امثال این درین باب حدیث بسیار وارد است و از
 جواموری که کرامی داشتن معانی در ضمن آن تحقیق است نزد حاضر حاضر طعام است
 که انتظار بسیار برود و نگه رویه و بشنست با او که فهم و دلگذاشته زبان از محبت خود
 نماید و سخنان بیکو کش با او در وقت طعام خوردن و مشابیه و بهر این که در
 با او و طعام رفتن با او در دانه خانه و رعایت امثال این امور که پیشی بر ترانس
 و تعظیم باشد و از جواموری که درین باب نموده اند حاضر حاضر معنی است
 نزد او قبل از طعام بواسطه آنکه طلب موافق تر است از خرد و در تر چای که گفته اند

حسن جوار

حضرت غوث بواسطه تنهایی می در کوه محمد فاکه را بطعام مقدم آورده است که
 و قال لید جلیحی و یرون و یطیروا لیسکون و یقرعوا لید و یمنعوا
 کردن و در حم آوردن بر کسی و با لسان و دست و وجه و شیخ و جم و جم و جم و جم
 مشتاق قال فی القاموس الجید و تعیم المشته فی صحنه کردن و در حم آوردن بر
 کسی که تب مشتاق کشار باشد و حب السکین و محاسنهم و ایت شده اند امام القزو
 العین امام حسن علیه السلام که روزی در مدینه طبر را بهی سوار و عبور می نمود و دید که
 جماعتی از مساکین نشسته اند و شک پاره پیش نهاد و بخورون آن شنوند پس برین
 سلام کرد ایشان که شش خوش بشدای فرزند رسول خدای عز و های اگر با خدا است
 تناول میکنی پس امام علیه السلام فرمود آمد و با ایشان بروی زمین نشست و در خوردن
 آن خشک پاره با ایشان در خافت نمود تا از اکل آن فارغ شدند پس برخاست و سوار
 شد و هم رویت که آن حضرت علیه السلام روزی مرور کردند بر جماعتی که بعضی خدام
 که قرار بودند و با هم نشسته اکی در میان و اشد و امام علیه السلام آن روز روزه بودند
 ایشان گفتند خدای عز و جل که اگر شما را رغبت بآن می افتد حضرت فرمود من روزه
 دارم با برنج و مسابک آورده که مبادا حضرت نه کور بافت شکست خاطر ایشان باشد
 و برین سخن که حضرت از ایشان محبت است فرمودند که است معانی نباید باید
 تا با شما انظار نمایم پس ایشان وقت افطار بخدمت امام علیه السلام استوار
 یافتند و حضرت ایشان بر یک سفره طعام تناول کردند تا بر جرج خاطر ایشان
 و بعضی این معنی را از امام زین العابدین علیه السلام روایت کرده اند و آنکه علم

و قهرا مل و در مدیت وارد است که اذ اوجحت فلا تحث نفسك بالاداء
امیت فلا تحث نفسك بالبيع و خذ من حیاتک لموتک و من محنتک
فانک لا تدري ما امک خذ ایچی چون سباع بر تو بگذرد با نفس خود حکایت
شام کن و چون شام کن در کز صبح مباحش و در حال حیات بواسطه موت خود
خیزد برادر و در وقت تحت فکر اوان مرض کن که تو نمیدانی فردا چه نام
خواهی داشت یعنی در سلک زندگان شطام خواهی داشت یا در شمار مرد و در
آند تران در دست خواهند گفت یا پاره خواهند میدومی تو اندو که مراد بنمردان و
تیمت باشد یعنی نمیدانی که فردای قیامت کردار نیک ترا بر تبه قبول داده
ترا سعید خواهند امید یافت احوال نشت و در کرداری در هر که اشتیاق در
آند نام ترا شی خواهند که داشت و از امل المؤمنین علیه السلام گفت که آخرت
مرمودة اند اما اخاف علیکم ان تنجح اتباع الطوار و طول الامل اما اتباع الطوار
فان یصد عن الحق و اما طول الامل فانه یبسی الاخرة یعنی بدیستی که بر شما نمی ترسم
مگر از دو چیز تبعیت هوی نفس که فرمان برداری دوست در احوال و احوال و طول
اقل که عبارت از فرمانبری آرزو و امید است اما از تبعیت هوی نفس بواسطه
آنکه آن مانع می آید شمار از تبعیت و فرمان برداری حق که بیک فایده دو جهان می بخشد
فان طول الامل محبت انکار اموش میباید در احوال شما آخرت را و فکر آرزو یا دشمنی برد
و روایت شده است از اسامه بن زید که گفت بچه خرنی موجود گماهد و دنیا را طول
این خبر مبع مقدمه سویی رسید و فرمود و لا تبغوا من الاثم الا بشری الی غیره آنرا

لطول اهل این مملکت بخیال آنکه از فضل اسماء که مجموع کما خیری میخورد بر حق که اسماء
مطلوب اهل گرفتار است و بیاید دانست که بسبب طول اهل غایت کردوستی دنیا و ملک
تفرات و لذات آن زیرا که چون آن از اوقات و الفت بدینا و لذات او
بهر سه مهارت و جلالی اظهار کرد آن می آید و همیشگی آن در نظر او شیرین میشود
پس خود را از فکر مرک و خیال مردن که بسبب جلالی اوست از دنیا دور می آید
عجب آنکه چون دوستی جری و دل کسی جا کرد و کرامی را که بسبب زوال آنست مغفل
راه نمیدهد پس همیشه در فکر بقا و دوام دنیا است و همگی اوقات او صرف
آزادی بجهیدن یافتن زندگانه میشود و مثل اهل مال و اسباب و لذات و تجارت
قبل باشد چنانچه فکر او مشغول آن میشود و امری که بخاطر اوستی رسد مرک است که
بر پس انداختن بخاطر او منظور کند که می باید مرد و توبه و انابتی پیش نیاید که فتنه بعضی
اهل آخرت نیز مشغول می باید شد چون قرار بقا و دوامی بخود داده است تا بآخر
می اندازد و آنرا از دوزی بروزی و از ماهی ماهی و از سال سالی و سیوید چو آن
جوانه کند و در بجهت بسج و رانجام خواهد شد و چون تو مبین و وصول بن آن تن
یافت میگوید چون من شیخوخیت و اوان پیری رسیم و چون آن نیز رسیده میگوید
تا فلان عمارت بتمام رسد و چون آن نیز شده میگوید تا فلان فرزند خود را و اما و کف
و از فلان غرض محبت منجم و هم چنین توبه و تدارک مافات را از انهای بمبای می اندازد
و از سال سالی حواله نماید و هرگاه از شنیدن که باقی بقا و مانع آنست فارغ نشد شنید
و کرا و از پیش می آید بکه شنیدن آنکه سیکار می بزند که باید اهل رر رسید و می باید مرد و

بچکار نموده و او را یعنی غافل بوجه و اصل استعدادی از برای آن مژده که به دولت تن
 آن تواند در داد و چیزی که با وی نه مرست قیامت بسیار است و از مرست که بر
 بر آن وجه بسوگد و از است و در کتب بخوانان این نوع و باید من خاکست باین
 در این فعل یعنی منقول است یعنی مرهون کنایه از آنکه چنانچه بر مرهون مال را این است که
 چند روزی مقبره مرعنه و او است و چون حلول اصل شد و مدت زمانت
 بر رسید باز تصرف او در می آید این نیز مال مرکت که چند روزی او را مرهون
 حمایت ستار سقا است و مشرب این موجود و مدتی که بر آن مقرر شده منقعه خواهد
 و فلک زمانت مذکور شده و باز تصرف او در خواهد آمد غرض باین عرض بین
 وضا و نقطه را یعنی به وقت نشاندن است که غرض باین حرف و نشاندن سهام
باین باشد و طبع ستم طرح باین یعنی منقول است که معنی مطروح باشد کنایه از آنکه
 چنانچه مطروح و افاده شده و کسی ذلیل و خوار و می باشد چنانچه محاسبت است
 و ممکن خود را بر وی یا بدانان نیز خود را ذلیل ستم و بجای است که هر وقت
 که میخواهد در ملک بنام می کند زیرا که بنام انسان ترکیب یافته است از اجزای
 که متذکره که از او تشبیه شدن از هم دارند و میستند و در او استقام و المراض
 است و ستم باین معنی دافعت و بضم بین و سکون قافیه هر دو آمده است
 مانند عز و عز و او میکشید باین خواهد بود طبعی مدس سره و بعضی
 از مولفات خود کلامی ایراد کرده است که حاصل ترجمایش اعزیت که کشت
 و عشیت اگر چه در لغت هر دو یک معنی اند اما موقوفه و ارباب قلوب میان

ایشان فرقی کرده اند و ایشان را غیر هم میدانند و گفته اند خوف عبارت از تسلیم شدن
 نفس است از عقابی که این کس گمان آن داشته باشد سبب کنایه که میداند که از و
 در وجود آمده است و تقصیری که در قیام بطاعت و عبادات از و واقع شده و
 آن اکثر صوفی را حاصل است اگر چه نسبت به کس مرتب آن متفاوت است و نهایت
 اختلاف دارد و اعلی مراتب آن ترس است که بعضی قیل را و نیست عبارت از
 حالتی است که نزد دریافت عظمت کبریا ای الهی و در گرفتن بهشت او در خاطر و ترس
 بسیار از وقوع امری که مانع الهی او باشد نفس را محم میرسد و این حالت حاصل نیست مگر
 کسی را که اطلاع یافته باشد بر بزرگی جلال عظمت و لذت باین در زمانی او را
 باشد و این جهت که ترس در کلام مجید فرماید که لَا تَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ
الْعَالَمِينَ این شیت خوف خاصی باشد نه مطلق خوف و کاهست که اطلاق خوف
 نیز بر آن میکنند انشی بر قبلا و مراد و خشیت بر علانید که درین حدیث آمده است
 ظاهر نشان آنکه و علامات آنست در افعال و صفات خردش بسیاری کرده
 آموزش و گذارش همیشه و مداومت طاعات و عبادات و قلع و قمع شیوات
 و لذات از صفی خاطر اتحادی که چنانچه نیا کرده و طبع کرده و چنانچه علم عمل بر زبان گوی
 و اند که زهری باین نمرود است مکرر میشود و هرگاه جمیع شملات و لذات آتش
 خوف الهی سوخته شده با بقوه دل را نازل و شمع و اکن می که مطلق است بهم
 میرسد و صفات مذموم مثل خند و مسد و کبر و امثال آن از و نایل میشود و بعضی است
 معصوم مگر خط عاقبت و نال میشود پس را غنیمت به خاطر خود عیض را و شغل و کار و مختصر

خوف

میشود در مقابل با حق و محاسبه نفس و جهاد کردن با اوج نجاتش رفت و اقرار
و احتساب تمام از غایت که انسان را حشر و اوقات زندگانی و اما خوبی که هیچ
کس از آن ندانند که بر آن مرتب باشد و این علامت از آن ظهور رسیده
صحت آن ندارد که هیچ خوف بر آن اطلاق کند بلکه آن نیست که حدیثی
و حکایت دل و ازین جهت است که بعضی از باب عرفان گفته اند که اذ قیل
لک انی تحاف الله فاستمع من الی باب فاکت ان قلت لا کثرت و ان قلت
لعم کذب یعنی چون از تو پرسند که از خدای میترسی ساکت باش چاکر کوی زکافر
میشوی و اگر کوی کسی کاذب خواهی بود و اخاک عن الشرع فی القول الفصل
مرا جمع در قول و فعل شتاب کردن و بر سر آن متن است بی آنکه تا قیامت
پری در آن واقع شود و فائده های فائده های سکنت که در وقت انقطاع کلام
در آنکه در هر گزیده می تواند بود که از باب صفت و ایصال باشد و کلام درین
تقدیر باشد که همان عینه که فی وقت جرد اخاف کرده باشد و متصل باشد باشند
تا از فعل مواعظ الله به تکریم است نه بکون قال فی القاموس استمع
ادخل علیه التمسک طمأنیة ای تأیید علی و در اصل و بعد بود که و اقلب یافته
است تا به طریقی بهر شوق از غرض معنی خود و فریب و در انداختن باطل است
قال فی القاموس غره غروراً فهو مغرور و طمأنیة بالی بطل و صلی معنی در ضمن
پیش دل مذکور شد و گن تقدیماتی علامت تقدیم ظرف درین فقره بواسطه
اشاره حضرت یعنی می باید عمل تو نباشد مگر برای خدای و خصلت نهایی او باشد

غرض و دیگری آنکه فایز شدن ثواب و خلاصی از غلبه گیر در آن منظور نباشد چنانچه
حضرت امیر المؤمنین و مومنه و الله عیدک خوف من نارک و لا طمأنیة فی جنک
و گن وجبات اهل العبادة و عیدک یعنی عیدتیم که من عبادت نکردم را بواسطه
ترسی که از دروغ تو و اشتیاق من و بواسطه طمأنی که در عیدت آوردم و لیکن تر اهل آن
یا نعم که عبادت تو کنند بر عبادت تو قیام نمودم و این ترس است پس بنده با دست پس
رضیع و این کلام را برین معنی حمل کرده ایم بواسطه آنست که باقی طریقت اخص طریقت
تر از آنست که احتیاج بوضوح آن باشد و درین باب نیز این نیت خواهد شد در
شرح حدیثی و هفتم الله تعالی عن علی بن ابی طالب رضی الله عنه فی حق و بهوده گوشت
و بنجو رسیده بنقول است معنی ناعلی یعنی باید که زاجر باشی از نفس و از کفشت آن ناعلی
خود را و نیز خود را و راخ الاغوان فی الله راخ بجای منقوطه ماخوذ از مرافعات معنی
زنی و علامت کردن است و مقابله شود و بحث گیری و زایل با عیالک مرانده
معنی بانیست است یعنی باید که اعمال تو میان و مخالف باشد با عیال او و دع المکار
و عبادات علی افضل له عمارات معنی حضومت و شیزه کردن است و عبادت با
کسی نماند و اقتصاد یا بجای معیشت و اقتصاد معنی عبادت اقتصاد معنی میان
کری و قوت میان از اطاعت و تقرب است که مراد با اقتصاد در معنیست که این فقره تخمین
امربانت توسط میان ارفاق و تذبذب و تنگ گیری و تغییر باشد و درین کتاب
مبت فراخ و پستی از راه مذکوران چندان که آفتاب مشاطت بدل شود و بسیار اندک
درین اساک لا ابلغ باش چنانچه دامن جهت کنی و دست ما خوب بود و دست کنو حیدر

مشغول بکار دیگر میشده اند از اموری که لازمه زندگانیست مثل خوردن غذای ایشانند
آبی یا مباشرت حمامی یا مثل آن امری از امور مجاز است پیش خود کنند و بزرگ
می شمرده اند و خطایی عظیم میدانسته اند و در حال در مقام استغفار از آن در می
آمده اند و از آن غذای خودی خواسته اند نمی چسبی که بعضی خدم و بندها را در باب
دنیا اگر در جایی که نظر صاحب ایشان بر ایشان باشد و دانند که صاحب ایشان را
می بیند بطور باطل در سر بیاورند و در نظر مردم کنند و بکار و تفریح و استراحت
بس چو بچکان داری که گاهی کاین امر نسبت بصاحب همه صاحبان و مالک جمیع
مالکان وقوع یابد و این اشاعت کلام حضرت علیه السلام که لا یغنی عنی
و اتی لا یستغفره فی الیوم مایه مرقه قول او علیه السلام که عنات الابرار است
المقرین این بود خلاصه کلام صاحب کشف الغم گفته اند و قاضی حیدری صاحب
تفسیر انوار العرفان در کتاب شرح مصباح که هم از مضامین است و دست جایی که شرح
حدیث پیرو صلوات الله علیه و آله که لا یغنی عنی قلی فی الیوم لا یستغفر الله فی الیوم
مایه مرقه گفته است که فین در لغت بمعنی بخت و ابر است بحال یافته و غان علی کذا
بمعنی عطا علیه است و اوجیده که از ایمی نداشت و برین وجه این حدیث را
معه گفته است بر معنی که در پوشیده دل من چیزی را که می پوشید و او را از احمی من
رسیده است که از معنی این حدیث از سوال کردن در جواب آن باین گفت
در باب دل که روایت شده است این حدیث گفت در باب دل سپهر
صلوات الله علیه و آله احمی گفت اگر غیروا پیرو صلوات الله علیه و آله

می بود در مقام چنین آن از برای تو در می آمدم قاضی گوید خدای بخرد و احمی را که
درین مقام سلوک طریقی برب نموده و در مقام تعظیم و بزرگ داشتن دلی
شده است که حضرت است جل و گاه از اموال و می و منزل تنزلی خود ساخت و بدین
که در یافت این مرتبه است که راه رسیدن بر آن برابر با باین و صاحب
قال سر و دست و طریق و مصل آن بر اهل حقیقت و ارباب حال مفتوح و توحیح
و ان و بعد از آن که آوردن آن نیست مگر توحیح صومیه که راه داران الهی است
و ایشان را در اوراق اند و مایه نورانی که از شکست است ایت ایشان مقبول است
در آن و میگویم که چون دل پاک کنند که متفرق در می غافل بوده و در صفات
مستابر جمیع و طاریاتی داشتند و آنحضرت با آن حال تعبیر شد بود که فرار
و حکمت و نبای دین و سنت را تجدید و دبر و بوی که تعین سهولت و آسانی باشد
نه عسرت و استغفار با چار بود و او را که از مرتبه قرب و اتصال بجنب شخصیت
الهی تزلزل نموده و بعضی خلوص نفس فی السعادت نماید با آنچه از جانب خدا در میان
استخوان باین در آمده بود و سکنت باین شده و از احکامی که لازم بشریت است
هرگاه مرتکب چیزی از آن می شد عذابی از آن بر آید دل ایشان می نشت و بواسطه
لحایت صفات و نورانی که داشت از آن تاثیر می شد زیرا که هر چند در وصفی
و صفای اشیا بیشتر است تا آنکه در است و در آن روز و ترطاف هر شود و آنحضرت صلی
علیه و آله هرگاه احساس چیزی از آن میکردند از ابر نفس خود گناه می بزرگ می شمردند
و در مقام استغفار و طلب آمرزش از آن در می آمده اند آنچه بود خلاصه کلام قاضی

پسند وی در کتاب مصباح و زبدة العارفین شیخ جمال الدین عبد الرزاق کاشانی
درین مقام کلاسیت بنایت لطیف که بواسطه خوف طوبی الخ میدن کلام
ترک او نمود

حدیث **میت سیوه**

روایت شده است بسندی که مقبول است بشیخ صدوق محمد بن ابوبکر محمد بن علی بن
الحسن الکوفی از جواد حسن بن علی بن عبد الله از جواد عبد الله بن ابراهیم از اسمعیل بن مسلم
از امام نجفی ناطق امام خضر بن محمد الصادق علیه السلام از آبی نرگوار آنحضرت
تربیت معلوم علیه السلام است الملك القیوم از امیر المؤمنین اسد الله التلب
علی بن ابی طالب علیه السلام که آنحضرت فرموده اند قال رسول الله صلی الله علیه و آله
عجبت لمن عجز عن الطاعة عفاة الله کیف لا یحیی عن الله توب عفاة الله
یعنی عیب دارم از کسی که پرهیز میکند از طاعت من از ترس از خدا و امر منی یا در وی باور عاید
شود و بگوید پرهیز می نمایم از کار من از ترس از تو و نمی نمایم که اطاعت من است که
یعنی پرهیز کردن است بر اجتناب از کار من بجز از باب ترس که بفرموده
که عیب در آن در معنی خود کمال یافت است نمذکر و الله اعلم بالصواب

حدیث **میت چهارم**

روایت شده است بسندی که اتصال یافته است بشیخ نرگوار محمد بن یعقوب کلبی از
بعض اصحاب ما از احمد بن محمد بن خالد البرقی که در مصدر حدیث مشتهر است و هم قول
ایشان مذکور شد از عثمان بن عیسی عامری کلبی که مکتبی بابی فرمود است و از کلام آنحضرت
علیه السلام موصی کاظم علیه السلام است و اگر چه در مذاهب واقعی بود اما کسی که از معانی کمال

حدیث روایت کرده است از ابان بن ابی عیش تابعی که خدمت امام بن العابدین و امام محمد
باقر و امام جعفر صادق علیه السلام سیده و علای جمال حضرت می یافتند از سلیم بن عقیس
که یکی بابی صادق است و کتابی در حدیث تصنیف کرده و از اصحاب امیر المؤمنین علی است
و خدمت امام حسن و امام حسین و امام بن العابدین و امام محمد جسته علیه السلام است و
یافته از امیر المؤمنین علیه السلام که گفت قل رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم
من کل الناس بدی فی سبیل الحیاة لا یأبى ما قال ولا ما فعل الا انما
ان فحشته لم یغده الا لعنة او شریک شیطان قبل یا رسول الله و جب
اللعن شریک شیطان فقال صلی الله علیه و آله اما تقول الله عز وجل
و شارککم فی الاموال و الاولاد شیخ کلام مخزن نظام در زمین
آغاز و انجام **فاما** مثل بر دو پیش **میش اول** گفت رسول خدا صلی الله علیه
و آله هر کسی که حضرت شریک دارم سائل است و خول بشت را بر پیش کوی کجای می
که هیچ پروا نکنم و اگر چه میگویم و در آنچه باو میگویند پس بدستی کار که در تمام نفس و نفس
احوال و در ای نخواهی ایست از او بگذراند شده یعنی متولد از زنا یا شریک شیطان
گفته ای رسول خدا صلی الله علیه و آله که شریک می باشد حضرت صلوات الله علیه و آله
فرمودند نخواهد آید در زمان قول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فی الاموال الاولاد
یعنی شریک شوی شیطان نمی آید و در امور اول و اولاد که از زنا یا شریک حاصل است
نخواهد بود **میش دوم** ان الله عز وجل کلمه کوبه باراد حضرت عوام سائل خدا صلی الله
عز وجل را بر این عوام سائل است مدعی طویل و زمان بسیار در عوام سائل و امیر زنا که

له ان الله

و اینجاست که اگر در هر کلام ستمی و دلی بر آنکه اگر در هر کلام دلی باشد بعضی عاصیان است
 اجماع که بر رویان علی اندک شکل میشود و به اتفاق رجوع ایشان مثبت خواهد بود و اگر
 مکش ایشان در روز عطل باشد به بی بدی میاید یک نقطه مشهور و ذال مشهور و اگر
 ویای شده و غیر است یعنی فاعل از بنا یعنی با دة الف که یعنی فاعل است قال پس
 القاموس و البندی که فی الرسل الخش من البذایه و الکلام التبع علی الیاء و الی
 بانی علی طایفه است که کم جاست بر آنچه در پیش از آن ذکر است یا در ادبی جاست
 کاین عبارت و آمده و میگوید فاعل کم خبر است و از آن خبر داده و میگوید کم
 فاعله الایضه متولد بود که بعلم لام باشد و بگویند فاعل نقطه در ادبی جاست
 تخیلی بوده باشد یعنی با الفی انداخته شده کنایه از آنکه از آن مخلوق شده و بنا بر کثرت
 و میباید بود که بعلم لام و فاعلین بی نقطه میماند و چون معشود بوده باشد از این
 که عادت او آن باشد که فاعل هر دم می کرده باشد یا در دم منادی کرده باشد و از عادت
 حشمت ذات که داشته باشد و در کتاب ادب الکاتب آورده است که فاعل بعلم فاعل
 بگویند عین از صفات معقول است و فی عین از صفات فاعل ^{چون} و همزه که یکبار
 میم یعنی من خبر است و بعلم میم یعنی من خبر یا بانی ^{چون} فاعل بعلم و بعلم یعنی و بگویند
 عین استی از جمله کلام ^{چون} اگر چه در هر مقام اتصال دیگر تازی است که هم و ام فاعله
 ذکر آن کرده اند و آن کلام و فتح یکبار فاعل نقطه دارد و تندی است که جاب و مجوری
 بهشت و مشق بجای صلا مقدر و غیره و لغت یعنی زینده آمده است قال فی القاموس
 و لغت و یکبار زینده و از بعضی اندک شده و شد که شمش الفصلا امر لا یزید و امیر است

مجا و غیر البذایه و ضد طایفه که گفته اند و در سب او در من حدیث و در من در من اوقات
 فضلی عطر است این حدیث را در کتب برین وجه تفسیر کرده است و هیچ شک نیست که برین
 تفسیر عطف است و شریک شطآن بر آن معنی طایفه خود و هیچ خواهد بود و بنا بر طایفه که مذکور
 که خواهد شد استیجاب خواهد داشت اما در متن حدیث و ثوق و اعتماد بر تعجب مشایخ
 و نقل از ایشان است نه مناعت کلام صاحب صحیح و قاضی غیر ایشان از این لغت
 یا زمره باشد که ششده شد که شقوق بخود این لفظ در پیش است و آمده بر آنکه در
 مذکور شده است از مشایخ سندها رسیده است و این شریک بر آنکه از کلام صاحب
 لغت طایفه مشهور و همان در من من افعال است تا چون معقول نبود مذکور نشد و شریک
 شیطان مصدر بر منی سیم فاعل است یا منی سیم معقول یعنی شریک شده و در ادبی
 یا شیطان یا شیطان شریک باشد یا در ادبی ^{چون} معترین نزد تفسیر که میگوید شریک
 فی الاموال و الاولاد گفته اند که شریک و شریک شدن شیطان بانی را در اموال
 آنست که ایشان را بر خشیل و چنان از خود و حرام دارد و بر حرف آن در یک جای است
 تر حشمت نماید و در وادایش را از رعایت اعتدال و اتفاق آن برین وجه
 که بر حد است و تندی بر سندها زنده را آنچه باید فاعل کند یا چنانی و تکیه گیری
 اندازد که آنچه باید کرد نموده و امثال این امور و شریک او ایشان را در اولاد و کثرت ایشان
 بر سب کردن اولاد با سبب حرام مثل نامو امثال آن تخریس نماید یا برین واد
 که اولاد خود را نامهای به گذاردند مثل عبد القوی و عبد اللات و امثال آن که
 کند اولاد و ایشان را بر انداختن ایشان مخداهب باطله و در کتاب افعال مشایخ

=====

ناشایست و شیخ ابو جعفر طوسی قدس سره صدیجی روایت کرده است که از آن شیخ دیگران
 برای مشارکت او در اولاد قسم میشود و آن است که در کتاب تفسیر صبیح
 در باب استخاره کردن از برای نکاح روایت کرده است لذای بصیر که امام بنی طایف
 امام جعفر صادق علیه السلام خطاب بمن کرده فرمودند که او تزوج احدکم کنید
 یعنی همچون کسی را شما که خدا شود چه بایشان کرد که نمی دانم همان تن فزای توان
 فرمودند و ما و هم نه یک فیصله در کتب و کجاست و یقول الله انی ابد
 ان تزوج فاعلم ان النساء اعظم من الرجال و احفظهن فی نفوسها و فی
 و اوسعهن رزقا و اعظمهن برکة و اقلهن مناهل و لطیفاته خلقا
 صالحا فی حیوة و بعد موته فاذا احتلج علیها فلیضع یدیه
 علی ناصتیهما و یقول الله علی کتفک نزول رحمتی و فی امکنک الجن
 و یجلبک انک استحللت من جماعان فیضت فی رحمها شیئا فاجعله مسلما
 سو یا و لا یجعله سرك شیطان یعنی چون قصد کرد خدای تعالی بیک که در کتف
 نماز کند از دو طرف نصیب شکر الهی بیاید و در این عار از خود که الهام آن
 از بران ارفع تا آفرود عایی که گذشت و خلاصه غیش آنست که بار خدا را بدین
 که اراده دارم که خدا شوم پس در یکی کن مرا از نالگی را که در این ناموس پس
 از همه بر بزرگتر باشد و در محفلت نفس خود را بسط من و کفایا بیست
 مال من از همه در پیش باشد و از هر نوع دزدی زود بزرگتر بکشد بر شمشیر
 و در دزدی کن از برای من از هر دزدی بگوید و بگردان او را صفت مسلح در حیات من

و بعد موت من پس چون نبوت او در آید دست خود بر پیشانی او نهاده بگوید اللهم
 علی کتفک نزول رحمتی تا آفرود عایی که در حدیث گذشت معنی بار خدایا بر شمشیر
 کتف تو خواهم و از او پادشاه تو کرشم او را و کلام تو بر وجود حلال کردم و بهر
 او را پس اگر تقدیر کرده باشی که در رحم او نقطه از من بگذرد بگردان آنرا مسلمان
 مستوی الطفله و بگردان او را شرک شیطان را و یگوید که کتم میگوید می باشد شرک
 شیطان حضرت فرمودند ان الرجل اذا دخی من المرح و جلس بحسب بصره
 الشیطان فان هو کربیم اندیجی الشیطان فند ان فعل ولم یسلم و من الشیطان
 و کرمه کان الی من جمیع الطفله و احده یعنی درستی که چون مرود یکی کند زنج
 و بار او را بر شمشیر او نشیند حاضر میشود و از شیطان پس اگر نام خدا بر زبان آورد
 شیطان از او دور میشود و او کسی از او باو می رسد و اگر نام خدای تو پس بخدای تو
 بخیر شیطان آن عمل باو مشارکت می نماید و چنان میشود که عمل او هر چه واقع
 شده باشد و لطیفه کی باشد که هم هر چه این معنی بر باطن هر شود ای فرزند رسول خدا
 خفته فرمودند و بدینا پیوسته ای بدو پیوستی و دشمنی مانید از آنکه تا شیطان در محفلت
 پیدار و با او تراکت ننموده باشد و دشمنی مار اختیار نمیکند و این حدیث مانند
 قول جمعی است که شیاطین را جهم شفاطه لطیفه میدهند که قادرند بر آنکه در شکم
 حیوانات داخل شوند و ممکن است این را که بهر شکل که خواهند در آیند و موجب
 صنف مذموم می است از کجای عالم میگویند این ان نفوس را ضعیفانه که تیر
 عالم را می کشند و امور آنرا اصلاح و سپرد می آورند و نفوس را طهارت

از بواسطه شرافتی که داشته اند چون از بهر نهای خود جدا شده اند و ایشان را انواع
و سوانتی بنوعی شرفی متعلق به بعضی ایشانند بهر سبب پس بعد و معاون آنها
شوند در احداث شرف و در اندام محنت و محنت ۵۵

حدیث **عصیت و پیچیدگی**

روایت شده است نبی که متصل است پنج بزرگوار محمد بن یعقوب که یکی از غنی
من ابراهیم از پدر او ابراهیم که در حدیث پنج احوال پیش ایشان ذکر یافت از ابن
ابی عمیر از محمد بن عثمان الناسب که از مشایخ میر علی است و گفته و جلیل القدر بوده و از
حاجت است که احوال علامه نقل شده در آنکه آنکه روایت آن از وصفت رسیده پیش
حجج است و کتابی در علم دین با و نسبت یافته است از محمد بن علی بن ابی سعید که یکی
پنج خبر است و از دو صاحب شیخ است و گفته و گفته حدیث است و کتاب در تفسیر آن
تصنیف کرده از امام غنی طایف امام محمد بن حسن بن علی بن ابی طالب از آن بزرگوار که است حدیث
روح لها و هی ملوکه فاشته عایشه فاعقبتھا فخرجھا رسول
الله صلی الله علیه و آله و قال ان شاءت ان تقرنن زوجھا و
ان شاءت فارقتن و کان من الیھا الذین باعواھن بشرط علی عایشه
ان لھن و لاءھا فقال رسول الله صلی الله علیه و آله آلاء
لمن اعقبت و تصدق علی بریرہ بالحکم فاعھدنه الی رسول الله صلی
الله علیه و آله فاعقبتھا عایشه و قالت ان رسول الله صلی الله علیه
و آله لا یأکل لحم الصدقة فباعھا رسول الله صلی الله علیه و آله

حدیث **و الله** **معلق** **نقال** **ما** **ستان** **هذا** **الحکم** **لہ** **یطیع** **فقال** **ت** **یا** **رسول** **الله**
علی بن بریرہ و انت لا تأکل الصدقة فقال صلی الله علیه و آله هو لها
صدقة و لئلا یھد بہ ثم امر یطیع فباعھا و یما یلیک من التثنی **شرح** **کلام** **چون**
نظام در زمین و از غزو و غنایش و انجام آن در شرفی و در پیش **نقال** **امام** **عبدالجبار**
فرمودند بر پستی که بر بزرگوار شود هر یک که او را بود قرار داشت و او که تیری بود در رتبه
عبد که پس عایشه او را غنیه و از او چون حضرت رسالت صلی الله علیه و آله بر آن طاعت
شد او را اختیار داد و میان آنکه اگر بزرگوار شود هر چو بر قرار باشد و اگر نخواهد از دست
نماید و حتی که آن نیز را بپا شد و در شرط کرده بود و بر عایشه که ولایت
برایش این را باشد یعنی چون آنکه شود و بر میراث او از ایشان باشد چون این
منبع بجمع مقدس نوی می اندید و الله را بعد فرموده که ولایت میث هر کسی است
که او را داده کرده است کن یا اندک از ایشان چون او را فروخته اندایش را ولایت میث
نمیت و شرط مذکور باطل است و زوری بپاره گوشت بر بریره مذکور صدقه داده
بوده و او گوشت را بر محمد و بر محمد حضرت معتمد بنوی صلی الله علیه و آله
آورد و عایشه آنرا گرفت و در جایی آویخت و گفت بر پستی که رسول خدا گوشت
صدقه را نمی خورد پس رسول صلی الله علیه و آله بخانه درآمد و گوشت آنچنان آویخته بود
فرمود که این گوشت را چه در این است که بخرید نه است و اینچنین آویخته عایشه گفت
گوشتی است بر بریره صدقه داده اند و چون صدقه بر شما حرام است در مقام طایع
آن بواسطه شما نمی خورم حضرت فرمودند که آن بر صدقه و بر با بهی است بعد از آن

بطح آن فرمان دادند پس در باب بریره حکم از شریعت بمنصوات آید
 علیه و آله منصفه بطور رسید **پیش از آن** که در کت عند زوج طایر بریره
 بای یک نقطه و بای بدو نقطه زین که در میان دو برای بی نقطه و است
 و در آخر آن بای هر تفسیر نام آن کثیر است و نام شوهرش محبت بود بضم ح و کسر فین
 نقطه وار و سبکون بای بدو نقطه زین و بای بدو نقطه و خلافت شده است
 در آنکه او منزه بود است یا آزاد از حیث است که گفت خلافت کرده اند و آنکه هرگاه
 کثیری که شوهر او آزاد شود آیا او را اختیار است در فتح کلام یا نه این شارت آن
 تقریر بقاقت یعنی نکاح و کبر قاف نیز جایز است سبب میگوید قدرت یا لکن
 اگر کبر را در ماضی و فتح قاف در مستقبل و قدرت تقریر را در کفایت کس
 آن ان ظم و لا و لا بفتح و او است و در اصل یعنی و تود زودی است و در اصطلاح اهل
 شرع اطلاق میکند آنرا بر علاقه میان دو شخص که با هم آن شود که یکی از ایشان از دیگری
 میراث برد و علاقه زناشوهری و در اینجا خلافت است که بر او آید
 مترتب است لا یملک المصدق و صدقه آنرا است که همیشه از البیعه مترتب است که بیه
 نباشد پس بنابرین تصریحی غلط است در آن نکات واجب و مذکور که در او اشال
 آن و بعضی مشایرین وجه تصریح کرده اند که صدقه خطی است که از زوجه یا قریب
 بخش میوه میانی و نه البیعه مترتب بی آنکه تضایی داشته باشد و برین توفیق شایسته
 نکات **شش** یعنی بی دنیا شمس السن این کلام امام علیه السلام است که کلام بمنصوات است
 علیه و آله و احکام فقه **اول** میگوید که اگر آزاد شود و در محبت شوهری که آزاد باشد

بشده او آزاد

یا منده و علی الخلاف میان فتح کلام خود و با که نشان آن **دوم** نبوت و لا است برایش
 مراد از کت نه را و عدم آن نبوت نه را که شطآن کرده باشد **سوم** آنکه صدقه
 که برنجی باشد حرام است هر که مستحق که آنرا البیعه گرفته باشد محبت با شمی بدیوار و
 گرفتن آن بر شمی حرام نیست **پیش از آن** که بیاید و انت که در تحریر بودن کثیر شوهر داری
 که او نشود میان فتح کلام و برقرار که شستن آن که این حدیث متضمن آنست کسی خلاف
 کرده است کاهی که شوهر او منده باشد اما اگر شوهر او آزاد باشد آنکه علی حکم نبوت
 خیار نه کور کرده اند و البیعه نیز با ایشان موافق است بواسطه آنکه در بعضی روایا
 دارد است که شوهر بریره که حضرت حکم نبوت خیار او کرده اند آزاد بوده است و
 بواسطه حدیث صحیح که ابی العجاج کنانی از امام جعفر صادق علیه السلام نقل کرده است
 و این اینست ایما انه ائمت وقت فام باید مان شارت اقامت و ان شارت
 فارت یعنی هرگز نمی که آزاد شود و امر او نیست دست اگر خواهد برقرار باشد و
 اگر خواهد جدایی کند جایز نیست بطاهر خود که عوم است مثل هر دو پیش
 و بعضی از علما بر عدم نبوت خیار مذکور گفته اند و شافعی و مالک و حنبل با ایشان موافق
 اند بواسطه آنکه از ابن عباس روایت شده است که آن زوج بریره کان عبد الاسود
 و کافی النظر الیه بطلوت حنفی بی سبب مدینه و موهب سیل علی ملتیه یعنی برپستی
 که شوهر بریره غلامی بود بسیار و گویا من مبدیدم او را و فقی که بریره از جد است
 بود که از عقب او در کوچه ای مدینه میگردید و گریه میکرد و او را شک در اطفال محاسن
 او بسلان میزد و باید دانست که آنرا این حدیث متضمن آنست که عایشه بریره را

آزاد کرد و طاهرش است که تمام در آن آزاد کرده باشد یعنی را و هم چنین طاهرش
 صحیح که ابی القیاس کسائی روایت کرد پس از آنکه متعین را محلی کنیز را که باره او آزاد شده
 باشد و باره بنده باشد بخیر مذکور باشد و اگر آزاد شده باشد پیش از آنکه بنده
 باشد چه هرگاه نص بر خلاف اصل واقع باشد بر فرد طاهر آنان محمول میشود و اصل اینجا
 بقای نکاح است و عدم ثبوت خیانت پس نفی که بر خلاف آنوار است بر فرد طاهر
 حمل باید کرد و نیز باید دانست که از بعض احادیث و اخبار مستفاد میشود که آزادی
 بر بره بجز دخول بود است چه روایت شده است که نبی شود بر خود باز کردی و او را بشوهر
 خود اختیار می کرد اگر او پدر فرزند آن است بر بره گفت ای رسول خدا می خواهم که
 بآن حضرت فرمودند لا مانع لنا من دفع نكاحی من کنیز و خیار تو بای است و لیکن شکی نیست
 میکنم محبت او بر بره گفت ملا و حاجت نیست و او را نمی خواهم نه می شای خیار مذکور را
 ثابت دانستند خواه آزادی مذکور قبل از دخول باشد و خواه بعد از دخول باشد بر موی که
 از صحیح ابی القیاس فهم میشود و گفته اند اگر قبل از دخول بوده باشد دفع کند محرم او
 ساقط میشود و اگر بعد از دخول باشد ساقط نمیشود و صاحب او را میرسد که طلب محرم
 او نماید **طراز** است که کرده اند فقهاء از تصور تغییر اند مقصد یک صورت را و آن
 صورتیست که محکوم بنده ای شش مال صاحب باشد بجای او بیاید و شش دیگر مثل
 آنکه محرمه دنیا را بشوهر بجای آورده و مال صاحب محرمه در دود دنیا را که مجموع

می دنیا را باند صاحب او وصیت کرده باشد که بعد از فوت او او را از مال او آزاد
 کند و آزادی مذکور پیش از دخول شود و باره واقع شده باشد زیرا که در این صورت
 اگر خیار داشته باشد دفع نکاح کند چون فرض اینست که پیش از دخول است محرم
 ساقط میشود و هرگاه محرم ساقط شد آزادی در تمام او ساقط نمیشود بلکه در آنکه وصیت
 در شش مال تسلیم است و برین تقدیر بجای او شش مال نخواهد بود بلکه آنچه از مال باقی
 شش مال است که بر فرض مذکور است دنیا را است آزاد خواهد شد و باقی بر بره خود
 باقی خواهد ماند و از این وقت که هرگاه تمام او آزاد شود او را در دفع و ابقا اختیار است
 پس دنیا را مستتر من غیر خیار او باشد پس من صورتیست که محرم نباشد **مهر** که در این
 عبارت حضرت امام طهر درین مقام که و استثنای القضا من صور تغییر الاموال المستوفی
 واحد الی آخر موهوم اینست که صورت شش محرم درین صورت باشد که تصویر
 یافته است و صورت دیگر نداشته باشد اما بعد از آنکه طاهر شود و دیگر صورتیست
 است که چون درین مقصد ترکیب از طلا یا نیت که باین حکم داشته باشد مثل آنکه
 آنکه در ماه مذکور فرض کنیم که قصد کنیم حضرت محرم باشد و باقی مال صاحب او
 مساوی مجموع قیمت و محرم محرمه دنیا را باشد و قیمت شش دنیا را بهیسه مال
 می دنیا را بچند مجموع شش دنیا را باشد چه درین صورت نیز هرگاه محرم ساقط شد
 آنچه از آنکه نذر ای شش باقی مال است که برین فرض بخواهد بود و آزاد خواهد شد و باقی
 بر بره باقی خواهد ماند پس خیار که متوقف است بر آزادی که تحقق خواهد بود و برین

فائز و **م** باید دانست که تقدیر تقدیر بنویسی صدی الله علیه و آله قول عایشه را که
 لا اکل الصدقة و نفی آن کردن چنانچه این حدیث دلالت بر آن دارد بحسب ظاهر
 بر آن دارد که مطلق صدقه بر آن حضرت حرام بوده خواه صدقه واجب باشد و خواه
 صدقه سنت زیرا که الف لام الصدقة یا الف لام نزل است یا الف لام اشتقاق
 بحسب ظاهر عمدی در میان خود که الف لام صدقه نازل بود و بر تقدیر عموم مذکور
 فهم میشود و همچنین الف لام بر عموم مذکور دارد آنچه در استیذان است که حضرت امام
 حسن و اوان منفره با کسی کار صدقه بوده برده باشند که تناول نمایند چنانچه عایشه
 و آله با خطاب کرده گفتند کما یمنون و فرمودند که ما شریک ما لا اکل الصدقة یعنی
 مشور بدانگونه ما که صدقه فرخیزیم و تناول آن بر ما حرام است و بطلان آن نشانه
 میان اهل اسلام را آنکه صدقه واجب بر آن حضرت حرام بوده است و صدقه سنتی
 است که آیا بر ایشان حرام بوده است یا نه خلاصه در کتاب تذکره الصفت حکم بر آن
 بر آن حضرت کرده است بر ائمه و اهل بیت و در حدیثی که در آن حضرت و عدم بر آن
 آن بر آن حضرت و تفرقت رسالت او بر پنج تن که منتهی آن منتهی است و
 خوار است نسبت بآنها و تقطع و تقوی صدقه دهنده برده و نصب نبوت بر آن
 رسالت بنده است از آنکه این یکی از دو قول شافعی است درین مسأله
و اما این عالمیقام که در حقیقت بارهای بکار ویند علیه علیهم السلام ظاهر است
 که درین حکم با آن سرور شریک باشند و برایشان نیز قبول صدقه سنتی حرام باشد
 چنانچه واجب حرام است و ملائمت و رکن سب مذکور و چنانکه این قول داده است حکم

بر حضرت آن برایشان کرده اما آنچه اهل سنت از امام محمد باقر روایت کرده اند که آن
 حضرت از سقاخانه که در میان مکه و مدینه واقع اندک می آشامیدند و زی بآن
 حضرت گفتند از روی محبت و آنکه اگر آب صدقه می آشامید حضرت در جواب فرمودند
 اما حرم عینا الصدقة المعروفة یعنی در بعضی که بر ما حرام نشده است که صدقات
 واجبند است و بر آنست که اهل سنت بر روایت آن متفقند و در طریق آن تصدیق
 تمام است اما بنی ناسخ و سادات جمیع علما اتفاق دارند بر آنکه صدقه سبشی بر
 ایشان حرام نیست و قبول آن برایشان جایز است خواه از نسل خود باشد و خواه
 از غیر و شافعی را در حوز آن دو قول است در بعضی تصنیفات خود جایز داشت و در بعضی
 حکم حرمت کرده و در حدیث صدقه واجب برایشان نیز خلاف کرده اند در آنکه حضرت
 مذکور مخصوص بکات است یا شامل دیگر صدقات واجب نیز هست مثل نذر و کفاره
 و امثال آن ظاهر اگر علما و عموم است در بعضی روایات و احادیث اشرفی
 بر بعضی آن بکات است که استدلالات و روایات که قابل بر تخصیص مذکور شده
 و جایز است که بکات و روایات را برایشان و جدا است و در آنکه مذکور است
 و هیچ کس خلاف کرده است در آنکه بنی ناسخ را اخذ نکات و دیگر صدقات
 واجب از بنی ناسخ و شریک خود جایز است اما آنکه مذکور مخصوص است ماعدا این سب
 صدقات است علیه و آله و ائمه اطهار علیهم السلام که درین حکم قوی مذکور باشد
 ایشان نیز هست که برایشان جایز است که از بنی ناسخ قبول صدقه نمایند از علما
 تقری درین باب بنظر سید و نهایتش منسوب علوشان در حدیث است

فیتبعه ذلك حتى يروى بغير ان يفتقر الى الاطلاق العلماء
على اعمالهم وان حسنات الذنوب من مغفرت الذنوب
وان كثرت لكن رحمتي غلبت وفضل طاهر جواد الحسن نظري
فليطهر او ذك اني ادبر عبادي بما يصلحهم وانا اهبهم لطيف
 شرح کلام آن علامه آفرینش در ضمن و پیش شیر گفت رسول خدا می فرماید
 استعداده که حضرت عیسی علیه السلام ذکره الغریز خود است که ای فرزندان آدم شما همه
 که انانید را بختی می برید مگر کسی که من بابت کرده ام و او را شما همه در مرض خدا پاکیده
 مگر کسی که من بخت داده ام و او را پس سوال کنید بطلبید هر که از میانم شمارا از اهل
 و کردار ناشایست و هدایت یکم شمارا برای که شد شما در سلوک است و بدستی که
 از زندگان من کسی هست که بصلاح نمی آید و حال او را که فقر و بختی پس اگر نمی سازم او را بخت
 در مضای انداخته نمی آید و از زندگان من کسی هست که حال او را بصلاح نمی آید و مگر
 فتاده انداری پس اگر خبره محتاج سازم او را بخت بخت و می کشد فقر و بختی که دارد
 و از زندگان من کسی هست که او را بصلاح نمی آید و مگر بخت نواح و سلامتی از جمیع اراضی پس
 اگر سازم او را بخت بخت و می آید از دین و پادشاهی او را که از زندگان من کسی هست که
 صلاح حال او در پادشاهی پس اگر هیچ و سلام دارم او را بخت و می آید و بخت حال او را
 و در دینی که از زندگان من کسی که نهایت جد و جهد در عبادت و شستن شبها بابر
 میبرد پس شکی را بر و طالب میزدیم بواسطه فقر و غنی که را بسوی او هست پس بخوا
 آید این میرود تا صبح شود و بر بخت و از خواب بختی که از برای بر بخت است و بخت است

و دشمن است و در آن حال در نفس خود را و عتاب میکند مال و که چاره است او را بخت
 که زاید است و اگر و اگر دارم او را میان خود و آنچه را او میکند یعنی بگذرد
 که با و می گذارد و کرده است از او عمل آید هر آینه عمل مذکور باعث عجب و بخت است
 خواهد شد و بعد از آن پاک او در آن عجب خواهد بود و در رضای که از نفس
 خود او را بابت آن عبادت بهم خواهد رسید و همان خواهد کرد که بستان عمل بر جمع
 از باب عبادت فایده آمده است و بر بختی که کرده است و آن عمل از حد
 تقصیر و گذشت است و کاری که در ای بابت کرده است هیچ نخواهد شد
 بابت آن از نزد قرب من و او را که آن خواهد بود و کمین نزدیک شد بخت
 ثانی می باید که از باب عمل خود و اقامه نماید و اگر چه در نظر ایشان میگویند و گنا
 کاران از رحمت من امید نشوند اگر چه گناهان بسیار باشد بخت بخت که رحمت
 من در توفیق و اقامه و کند و بخت و امان من و توفیق و اقامه و کند و بخت و امان
 من امیدوار باشند و بخت نظر نیکویی من بسوی ایشانست مطمئن خواهد بود با بخت
 بخت چند برستی که من میدارم بخت که خود را بخت صلاح حال ایشان و بخت
 من با ایشان بر سر طعم و از حال ایشان خبر دار پیش دوم کلام ضال الامن هر بخت لفظ
 کل هر که امان شود و بختی جمع چنانچه درین فقره واقع است چون لفظ او منفرد است
 و در معنی جمع جایز است که جانب لفظ او رعایت شود و غیره که راجع باشد با و یا
 صفتی که محمول شود بر و منفرد آورده شود جایز است که بخت معنی رعایت شود و غیره
 یا صفت مذکور بصفتی جمع او باشد و میگویند کلام ضال الامن هر بخت لفظ

فرمودست همه را در زمین ملک و من آنرا در پرده تعلیق میاموس و اگر در پیش نظر
 داند از هم دریده بگویند من الملک الیوم سده الواحد القهار کان ملک فی عجز دنیا
 عن انفسه هیچ شک نیست که کسی که مبادرت با علل مبادرت کرد از ملک میماند مثل
 و غار و بر بای و آتش شب مبادرت و امثال آن نفس البتاج و سرتما دست میداد
 پس آن کار از آن حقیقت باشد که توفیق آن عطیه است که از جانب حضرت عزت مآب
 شده و نفی است که از جانب حق باشد و با آن خلیف و برسان باشد که مباد
 میگرد و توفیق آن نیاید و همیشه از برای توفیق زیاد کردن آن را در دست میگرد
 بر آینه استیلا و در دست مذکور عقب نخواهد بود بگو بحث نجاست و سکاری خواهد
 بود و اگر العیاذ بالله از آن گشت باشد که کاری از او عمل آید است و مستحق بصفی شده
 که او را از نصیب تقصیر نکند و از نه چنان پندار و کسب بماند معنی بر خدای دارد که بخوا
 از کاری که دوست عین عجب خواهد بود و او را از آن بزرگتر کنایه خواهد بود چنانچه
 روایت شده است از پیغمبر صلوات الله علیه و آله که فرموده اند لوطم تدرجوا بآیت
 علیکم ایها الکبر من ذلک العجب العجیب یعنی اگر از شما کسی در وجود نیایدی بر شما از
 امری که باری از آن بزرگ است و آن عجب است عجب و از امیر المؤمنین علیه السلام است
 که زینت تنویر من مشرق و بحکم یعنی کسی که از ابد آید و بجهت است از حد که از عجب
 آورد و الاصل علیکم ایها المؤمنون علی العلم و ان من است یعنی باید که تمام کنند و از باب نقل
 میامور و نول بحث بعضی اعمال صالحه که از ایشان در وجود می آید و اگر چه در دنیا
 عمل آمده باشند و رعایت چهره کاران و شرایط نموده باشند زیرا که اعمال را مستند

چنانچه بی است که ایشان را از آن اطلاع نیست و کم می است که از آن غلبی است چنانچه
 مؤید آیت حدیثی که روایت کرده است شیخ عارف جمال الدین محمد بن محمد
 در کتاب صده الداعی از مؤلفین قبل از رسول خدای صلی الله علیه و آله که آن الله
 تعالی خلق سبع املاک قبل ان یخلق السموات و فی کل سماء
 ملک و کل ملک یحفظه و جعل علی کل باب من ابواب السموات
 بواباً فیکتب الحفظة علی العبد من حیث یصلح الی حین یمشی فترفع الحفظة
 معه و لیه نور یمیز الشمس حق اذا بلغ السماء الذی انفرک و تکثره فیقول
 قفوا و اضربوا لهذا العمل وجهه صاحب انامک العیبه من اغباب لا
 ادع علیه مجاوز فی فی غیره امر فی بدک ربی قال ثم عجل الحفظة
 من العبد و معه عمل صالح فتم به تزکیه و تکثره و حق تبلغ السماء
 الثانية فیقول الملک الذی فی الثانية فیقول الملک الذی فی
 السماء الثانية قفوا و اضربوا لهذا العمل وجهه صاحب انما اراد بهذا
 عرض الذی لا ادع علیه مجاوز فی فی غیره امر فی قال ثم تضعد الحفظة
 علی العبد و معها صدقة و صلوة و تعجب به الحفظة و مجاوزه
 السماء الثالثة فیقول الملک قفوا و اضربوا لهذا العمل وجهه صاحب
 و ظهره انما صاحب الکبر انده علی و تکثر علی الناس فی مجالسهم
 امر فی فی ان لا ادع علیه مجاوز فی فی غیره امر فی قال و تضعد الحفظة
 علی العبد و هر کا الکوکب الذی فی السماء له دوی بالنسج و الصر

سوره

السماء

کبر بزرگ و بزرگوار

والج فتمزبه الى السماء الرابعة فيقول لهم الملك قفوا واضربوا
 بهذا العمل وجهه صاحب ويطنه انما ملك العجب انه كان يعجب نفسه
 وانه عمل واحد على نفسه العجب امر في ان لا ادع عمله يجاوزني
 الى غيري قال وتعد الحفظه بعمل العبد كالعروس المرفوعة الي
 اعلاها فتمزبه الى ملك السما الخامسة بالجهاد والصدقة ما بين الصلوات
 ولذلك العمل ضو كضوء الشمس فيقول الملك قفوا انما ملك الحسد اضربوا
 بهذا العمل وجهه صاحب واخاوج على عاتقه انه كان يحكم من قبله على
 بطاعته واذا راي لاحد مضايقي العمل والمادة حسد وطمع على عمله
 طاعته ووقعه فعله على عاتقه وبعثه عليه قل وتعد الحفظه بعمل
 العبد فجاوز السماء السادسة فيقول الملك قفوا انما صاحب الرحمه
 اضرب بهذا العمل وجهه صاحب والطيب اعني ان صاحبه لا يجر
 شيا اذا اصاب عيب من عباد الله ذنبا لاخره او ضل في الدنيا
 فتمزبه امر في ان لا ادع عمله يجاوزني قال وتعد الحفظه
 بعمل العبد بغيره واجتهاد وورع وله صوت كالرعد وضوء كضوء
 البرق ومعه ثلثة آلاف ملك فتمزبه الى ملك السما السابعة
 فيقول الملك قفوا اضربوا بهذا العمل وجهه صاحب انما ملك الجحاد
 احجج كل عمل ليس لله انه او ادفعه عند القيا وذكروا الجحاد
 وصياني الدنيا امر في ان لا ادع عمله يجاوزني في غيري ما

لم يكن لله خالصا قال وتعد الحفظه بعمل العبد متبجابه من صلاته
 زكوة وصيام وحج وعمرة وخلق حسن وصمت وذكر كثير تشبهه
 ملائكة السموات والملائكة السبعة كما عظمه فطرن الحق كلما
 ذكر كثير تشبهه ملائكة حتى يقربوا من يديه سبحانه فتشهدوا له
 بعمل ودعا فيقول اني حفظه على عبي وانما قريب على ملك
 نفسه انه لم يردني بهذا العمل عليه لعني فيقول اني حفظه على الملك
 عليه لعنك ولعننا الحمد يميني برقي كخرت غرت جل برانه برت
 وعظمت خوزمفت فرشته آفریده است قبل از آنکه آسمانها بآفریند وگذاشته است در
 بر آسمانی نوشته است از ملائکه سید که اطاعت کرده است وگذاشته است آن آسمان بزرگ
 خود و بر هر آسمانی نوشته است را در آن ساخته است بر خطه که کاتبان اعمال اذی
 نویسد عمل بنده مومن را از وقتی که صبح میشود تا وقتی که شام دست میدهد بعد از آن
 بالای برسد آن عمل را که بوقت عرض رسانند در محاسبی که مر آن عمل را انعامت میکند
 نوزدی باشد و فرشته مثل انساب ناکو آسمان دنیا که آسمان اول است میرسد
 و عمل دیگر را بپای و بی دریستی بنده پس بگوید این نوشته که مگر آن آسمان
 است که است بایستد و بنده این عمل را بر روی من کس نوشته ختم کردی
 که هر کس نیست شد میکند ارم که عمل او این در گذرد بر دو کار عرض بر این کار و
 و این است حضرت در نموده که بعد از آن روز دیگر در آسمان که کوریند و بایشان
 عملی صافی باشد که از صاحب آن در آن روز غیب واقع شده باشد پس بآن

عمل از آسمان اول بگذرند تا آنکه برسند بآسمان دوم پس فرشته که در آسمان دوم است
 بگوید بایستد و بزنند این عمل را بر روی صاحب که او باین عمل غرض دنیا را داده کرده است
 و من صاحب دنیا ام نمیکند ام که عمل از آسمان بگذرد و به یکی برسد حضرت فرستاده و نه
 بعد از آن فرشتگان مذکور عمل نمیدارند است آورند که از غرض دنیا پاک و بآن
 عمل خود نمایند تا آسمان سپیدم برسند پس بگوید بایشان فرشته که در آن مقام وارد
 است و بزنند این عمل را بر روی صاحب و بر پشت او که من فرشته بکرم بدرستی که او این عمل
 را بجای آورده است و بر مردم در مجلس و بکثرت و در روز و در شب و در هر وقت
 که گذارم عمل او از من در گذرد و دیگری برسد حضرت فرمودند بعد از آن فرشتگان
 بعد از سه بار و ده که میدرخشد بهشت مانند ستاره درخشان در آسمان و در آواز آواز
 باشد هیچ در و نه و هیچ معنی نرساند بهشت که من این عالم و حال آنکه صاحب در
 عمل مذکور غرض دنیا نداشته باشد و مرکب عینیت و بکثرت در مجلس ندهد بهشت پس فرمود
 کنند تا آسمان چهارم برسند پس بگوید بایشان فرشته که جای او آتی است بایستد و بزنند
 این عمل را بر روی و بر شکم صاحب که من ملک بچشم بدرستی که او را بسبب این عمل در
 نفس خود هیچی بهر سبب است امر کرده است مرا بر روز و کار و هر که گذارم عمل او از من
 در گذرد حضرت فرمودند بعد از آن صوفی و کاتبان اعمال بپایان بزنند از بندگان
 که مانند عروس از آتش گزیده باشد که بوی دامادش سپرده باشند پس بسبب
 پاک صاحب آن عمل از دماغ مذکور عروج نمایند تا آسمان پنجم برسند و آن فرشتگان
 صاب و صندقه باین الصلواتین بوده بهشت و بوده بهشت مرا از روشنی مانند آتش

پس بگوید بایشان فرشته آسمان پنجم که بایستد که من ملک محمد و بزنند این عمل را
 بر روی صاحب و بپایان بزنند از بندگان که بایستد که او صاحب برکتی که علم می آید
 است و برکتی که عبادت خدای خود می کرده است و هرگاه در کسی بماند و در عمل
 و عبادت میدید و بر وجهی برده است و با و در امتداد و در مقام بدرستی او
 شد است پس فرشتگان مذکور عمل مذکور را بر او تاوان کرده برکت او بار
 کنند و آن عمل بر او نازل میگردد باشد حضرت فرمودند که باز صوفی و کاتبان اعمال
 بپایان بزنند که از من و نمید بزنند بری باشد پس بگذرند تا آسمان ششم برسند پس فرشته
 آسمان ششم بایشان بگوید بایستد که من فرشته رحمت و بزنند این عمل را بر روی
 صاحب و بپوشانند بآن بصیرت پنهانی او را بدرستی که صاحب این عمل املا کنم
 بر کسی نمی گذرد چون بپزد و از بندگان خدای را داده کنی بنماید که در آخرت عیش
 عذاب او باشد یا فزونی در دنیا یا عاید شود و شهادت می نماید او را بآن و از آن
 فرضک میشود و امر کرده است مرا بر روز و کار من که گذارم عمل او از من در گذرد
 حضرت فرمودند بعد از آن حفظه بالا رود و عمل بپزد که از روی و انبیا و اولیاء
 محبت بر بزرگاری بقبول آید باشد و مرا در آوازی بهشت و در شدت و صلابت
 مانند آواز عود و ردیفی بوده بهشت مثل روشنی برق و با اوسه هزار فرشته همراه
 باشند تا آسمان هفتم برسند پس بگوید بایشان فرشته که موکل آسمان هفتم است
 بایستد و بزنند این عمل را بر روی صاحب من فرشته جمیع صاحب مراتب عالم
 که محض از برای خدای تعالی نباشد بدرستی که او را داده کرده است باین عمل بپزد

خود را نزد ارباب حکم و مذکور شدن خود را در مجالس و محافل و اواز
 خود را در شهر نانو و لایتنه اگر دایست هر چه در کار من که گذارم علی از من در گذرد
 و دیگری برسد مادام که فاضل بود استیضای شد حضرت فرمودند بعد از آن
 صحو و کندن کاتبان اعمال بپای میزد از بنده کن و حال آنکه آن عمل مثل پشه بر نماز
 و زکوة و روزه و حج و عمره و من خلق و خاصه شی و ذکر بسیار و مشایخ آن بودند و پند
 و تکیه جمیع آسمانها و زمینها و شکایند مذکور با جمیع پس هر کسند جمیع مرتبه و محاسن را تا
 بموقت قرب الهی برسد و در برابر پروردگار ایستاده شهادت دهند از برای
 او بگویند چه مذکور و عاقلند که از اجابت و در تهنیت قبول باید پس خطاب الهی
 در رسد ایشان که شما کافرانان عمل میزد من اید و من مطلق ام با آنچه در باطن
 اوست به رستی که این عمل را از او کرده است که گفت من برباد پس این
 در مقابل گویند گفت تو برباد و لعنت ما هم که با بر سر او اطلاق شد و این
 حدیثی است بزرگ که با بعد از این از آن ذکر کردیم و ترا آگاه ساختیم بر آنکه علی کز
 شواب نفس خالص شایسته است که است مثل الله العزیز و التوین و لا یأس
 الله بنون من مغفرتهم و ان کثرت یعنی باید که بانیس و ناسیذ شود کنه بکاران
 از مغفرت و از من من و اگر چه کن با ن برباد شد و غایب حضرت عزت در
 کلام محمد صیر و یاربک الله و مغفرت للنااس علی ظلمهم یعنی بر پستی که پروردگار
 تو ای محمد از من است مردم را بر نظر که از بنان بر نفس خود و توقع می یابید
 از کتاب معنی مبادرت بمنای نا امید مشوید از اندام منای و نیز فرمایند

یا ابا دعی الذین اسرؤ علی انفسهم لا یستظلمون رحمۃ الله ان الله
 یغفر الذنوب جمیعاً ان الله الغفور الرحیم یعنی بگو ای محمد که ای بنده کان
 که ظلم کرده اید بر نفس خود و بواسطه ارتکاب معاصی و مبادرت بمنای نا امید
 مشوید از رحمت خدای بر پستی که خدای تعالی می آموزد و کسانان را تمهید بر پستی که
 او نیک آموزند است بر بنده کان خود مرحم که در روز قضاة الاسباب آورده است
 که در بعضی کتب سپهر اسلام و شی که قاتل حمزه بن عبد المطلب است و در در مرتب
 احد مسلمانان مرص تمام بر قتل او داشتند و در روز قیامت که از او پند شرفا و کرمیا
 که کشتن باین طریق مقول شده است و نقل آن از بن عباس صحت پوسته گفت
 و شی از حضرت متصدیه مصطفی صلوات الله علیه و آله و گفت آمده ام که
 مرا انان دینی تا کلام الهی را بشنوم شاید باعث هدایت من شود حضرت فرمودند و
 میداشتم که چشم من بر تو افتد بی آنکه طالب امان باشی و لیکن چون طالبانی آنا
 و اوم تا کلام حق تعالی بشنوی و شی گفت من شرک در زبده ام و خون ناحق کرده ام
 بنام و کرمیا می شتمال نموده ام آیا باین حالات تواند بود که حضرت عزت تو مرا
 در معرض قبول در آورد و رسول متی آمده علیه و آله و کرمیا عادت ایشان بود و چون
 شده و شرطی الهی شدند که این آیه نازل شد الذین لا یدعون مع الله الها
ولا یشکون الفضل الا بالحق الله الا بالحق و لا یزنون و من یفعل ذلک
 یلق اثاما تعاقبت که العذاب یوم الیمت و یخلفهم بها تا الا
 من یاب و امن و عمل صالحا و لم یبدل الله شیئا لهم من ثواب و

و همان

کلان الله عفو راحمه یعنی عباد الرحمن آنند که نخواهند نرسند به جدای
 تعالی خدای دیگر او نکند نفسی را که مراحم کرده است خدای تعالی گفتن او را که بحق
 یعنی موجبات مثل قتل و دزدی و خون ریختن آن در زمانه نکند و هر کجا این سه
 گناه را که از احکامات معصیت به نیت برای بکرواری خود دارد و دزدی و دزدی و دزدی
 چندان سو و عذاب در کتب کانین اعمال را در وقت دعا و عبادت به مانند در عباد
 در حالتی که بخواند این اعتبار به نیت که کند از شرک و لیکن اگر در هر کتب
 شود عمل صواب و کردار نیکه را پس آن کرده بدل میکند خدای تعالی که آن را از آفتاب
 یعنی سوابق ایشان از اعمالی میگویند و لواحق طاعت بی آن نیت می نماید و است
 خدای تعالی آمرزش کند که همان توبه و همان آن توفیق توبه حضرت آید و بر او مشر
 تواند و می گفت در این آیه شرط کرده است که آمرزش گناهان هر کسی را حاصل می شود که او توبه
 توبه عمل صواب کند تا به عمل صالح از من درود بخواند و در جوار تو ام تا که حق بگویم و بگویم
 این را امید مجرب است که این آیه باز شد که ان الله لا یغفر ان یشترک بیده و یغفر
 ما دونه ذلك لمن یشاء یعنی هر شئی که حضرت عت فراموش و آنرا که شرک
 آورده و بگوینی که زوادی آورده و آنچه که از شرک باشد هر کس که نیت اعلی بآورد
 تعلق گیرد و او را طایفه و بر خوانده گفت شاید من از جمله باشم که مشیت خداوند بفرست
 من تعلق گیرد و در جوار تو ام تا بگویم که در آن هیچ فیدی نباشد بعد از آن
 این آیه باز شد فل ایادی الیه که باز توبه اش مذکور شد و سخن گفت اینان
 هیچ فیدی و شرطی نمی بوم و مسلمان شد و در حدیث دارد است از پیغمبر است

عبود الله تعالی يوم القيمة مغفرة ما حظرت خطا
 قلب احد حتی ان ابليس لیطاول لها و جاء ان نصيبه یعنی برآیندی آمرزد
 خدای تعالی گناهان را در وقت آمرزش که هر که بخواند خطور نکند و به نیت آنکه
 شیطان را امید داری تمام دست و پا که باز نرسد به نیت خواهد رسید **بیت**
 اگر در و بدیک ندای کرم غرازی که نصیب بر هم دور است شد است در کتب
 کافی از پیغمبر صوات است عید و آنکه فرموده اند که لولا انکم یذنبون و تستغفرون
 الله لخلق الله خلقا حتی یذنبوا ثم یستغفروا الله فیتغفر لهم یعنی اگر نمی بود
 اگر شرکاء میکرد و طلب آمرزش می نمایند از خدای تعالی برآیند خدای تعالی
 می آمرزد یعنی را که در کتب کن و شوند و طلب آمرزش از و نمایند و این را از آواز
 حضرت در وقت خود را طاهر ساز و نظر کرد است خدای در کتب سبای عیای معلوم
 از امام محمد باقر علیه السلام که می فرموده است باجهاب خود که انتم اهل العز و قول
 آیتی که سب است در حق تعالی قل یا عبادي الذین اسرعتوا علی انفسهم لا
 تقصروا من رعبه الله و من اهل البيت يقولون انی انی کن سب است و سب است
 و لسوف یعطیک ربک ثم یخیر فی شای اهل عواقب میگوید امید مند
 آیتی که در کتب سب است این است که من بعد از الذین اسرعتوا الله را که اهل عیای کرم
 که امید مند بگویند و این آیه است که لسوف یعطیک ربک ثم یخیر فی شای و این آیه را
 خواهد داشت منور بود و در توحای محمد آفرید که تو را می زبیر که پیغمبر صوات است عید و
 آنکه ملک کن از امت او در آنش باشد و افعی خواهد بود و در شای او و فقیه صراحت کرده

شوی

که چنانست او آفریده شوند باطله ای نباشد که در باب شمول منفعت و آفرینش آن
 مرتبه کان را و نور رحمت از ایشان دارا است بپایست و لیکن بپایست
 کسی را که امید بر رحمت او دارد و او را چنانست که گمان او آفریده شود از
 اقدام بعضی اعمال سلیقه که صورت است و حصول آنست و در وقت در گمان و معاشی
 باعث زوال استعداد مذکور است از و چنانچه چنانست او مدد و آن باشد و چنانکه
 اوقات او صرف آن شود چه بدن آن نفسی را امید و رجاء ترست نیست و بجز
 باین و امید می نماید آن حاصل نشود که کسی که غرضش از این در وقت خود
 است و در آنرا از یکب و خاشاک پاک سازد و بکلی همای بکند که باعث خفا و
 زرعیت از آن در کند و بعد از آن نشیند و اشتغال بر در کرم آبی و لطف از او را
 خود امید داشته باشد که وقت در و صد غیر خود مثل او را حاصل خواهد شد این امید
 از باب غرر محروم میدانند و خوب میسرند اما کسی که ذرات را شاعر خود پسند
 و مطلقا تحمل مشقت زراعت و مقابله آن شود و تمام سال محنت بر آسایش و رحمت
 خود بکار و در اوقات خود را صرف هوا و هوس و طو و لب می نموده باشد پس
 نشیند و اشتغال بر سرده باشد که خدای تعالی در از وی خواهد بود و باینده و بواسطه او
 قدر حاصل خواهد ساخت و بی آنکه کسی و کدی در آن نموده باشد و باینکه باشد
 که شل آنجا از برای آن کی که شب و در درستی قیام کند زاننده است و باینکه
 شده باشد از برای او نیز و آنگاه حاصل شود و هیچ کس نیست که این غرضی بر محنت
 عزیز و او آن خود محمول خواهد شد بر رجاء و امید که محروم است پس و باینکه

گاه آنوقت که اندکی از دنیا مرزقه آخره و دل مومن را نجات و نجات شود
 ایمان و طاعت و عبادات فزاید است که بآن داده میشود و پاک ساختن
 نفس از اخلاق بد و صفات ذمیه و باز داشتن آن از ماضی و امور ناشایست
 فزاید و در کردن سنگ سینه و خاشاک از آن زمین و کندن یکای همای بکند که
 باعث فساد زراعت است و در وقت اوقات وقت در وقت پس بر صدر باشند
 از آنکه شیطان تر از سبب مذکور و محض رجاء و امید می که تعریف آنرا شده قلی
 نموده از عبادت و اعمال سلیقه و کوار سببیده باز نیاید و در نظر کن بر حال این و اینها
 و مشتاقی که در اقدام بطاعت و صرف عمر در عبادات تحمل شده اند و شب و
 روز خود را از آن فانی می نماید و آیه ایشان را رجاء و امید می که ما بر محنت و مشقت
 حق تعالی حاصل است حاصل نموده و غنی توانستند که بآن گفته نموده و تحمل این قدر تعب
 مشقت نشوند بی بیکه بر است شمول رحمت او بر بندگان عاصی را و عیون آنرا از تو
 اسال تو عالم تر بوده اند و خدایتش چون میدانند که امید بر رحمت و منفعت او باینکه
 بعضی صاحبان محض غرور و منکرات با وجود بخت امید و رجاء جمیع عمر خود را صرف
 طاعات و عبادات می کرده اند و شب و روز خود را از آن فانی نمیدانند و مثل
 اسد التوحیق و الطیبات و لغو من الدلیل و النواذیه

۵۵۵

حدیث **بیست و هفتم**
 روایت شده است که کسی که منقلب است بشیخ بزرگوار شیخ ابو جعفر طوسی از شیخ
 منیع عبد القرب از ابی القاسم جعفر بن محمد بن جعفر بن موسی بن قلوبیه که از اشخاص

اصحاب حدیث و ائمه شیخ مفید علیه السلام در ضمن فقره حدیث فرموده
 بزرگ داشته و تصانیف بسیار دارد و در سال سیصد و هشتاد و نه هجری بمکه
 از وی بیعت رفته اند علیه السلام شیخ برادرش که او را **امام محمد بن محبوب** کلینی
 از علی بن ابراهیم بن باسهم از ابراهیم بن عثمان از ابن ابی عمیر که احوال ایشان چنین
 ذکر یافته است منصور بن عاصم که از ثقات راویان امام جعفر صادق و امام
 موسی کاظم است میگوید که من دیدم و منقبت کتب بود و امام ابی عبد الله
 منبر بن محمد الصادق علیه السلام که قال رسول الله صلی الله علیه و آله **یا ماینین**
لولد مع والد و لا للمملوک مع مولاه و لا للامه مع زوجها و لا للمرءه مع
مصرها **یا ماینین** قطعیه شیخ کلام بفر نظام در ضمن آن فرموده و فرمایش و این بام **آن** مثل برادرش
شیخ **عل** **صلواته** کلام امام علیه السلام که فرموده اند رسول خدای صلی الله علیه
 آنکه که میت سوگندی مؤمن را با وجود پدیده و رونه مرده را با وجود خداوند نه
 مردن را با وجود شوهر یعنی سوگند فرزند یا پدر گاهی که پدر در حیات باشد
 و سوگند زن شوهر را بی اذن شوهر سوگند بنده بی اذن خداوند منع نیست
 یا منع است و عمل بان لازم نیست و باین اثنان موقوف است علی اشعار است
 الله بهین و روانیت مذکورن برامری که متضمن حصان خدا باشد سوگند خوردن
 در قطع صدقه رحم یعنی در اموری که متضمن حصان خدا باشد نه برادر و اگر در
 شود منع نیست و بر قطع صدقه رحم و رفع رابطه خویش سوگند نباید یا و اگر در
 کند منع نیست و بر قطع صدقه رحم و رفع رابطه خویش سوگند نباید یا و اگر در

از میت نیست **نیز** **دوم** **لایین** یعنی اینجا یعنی سوگند است **آن** **و** **در** **ما** **خدا** **است** **حق**
 آن صدق است **اول** آنکه از این یعنی قوتست زیرا که سوگند قوت می باشد
 بر فعل آنچه سوگند می خوردند که از این فعل آوردند و بزرگ آنچه بزرگ آن سوگند
 یاد می کند **دوم** آنکه متعلق از این یعنی بیعت و برکت است بواسطه حصول
 برکت و نیست بزرگ نام خدا که در ضمن آن تحقق است **سوم** آنکه از این یعنی دست
 راست مأثور است بواسطه آنکه در زمان پیش که سوگندی خود داده دست راست
 خود را بر دست راست کسی که بر دعوی او سوگندی خورده اند مراده اند و این
 قول را شیخ ابوعلی طوسی در تفسیر خود کتب آن بیان است و اگر دست او را در دست
 و لایین آن اثم از آن است که بر باشد یا خورده و الدائم از آن که آزاد باشد یا بنده
 اما اگر فرزند باشد یا محکم او درین ماه محکم مسلم است یا نه تغییر از غلامی اما میوه
 رستوان الله عیدم درین باب بنظر رسیده و عموم حدیث اگر چه بنا بر کفر نیست
 ولیکن ممکن است که کافر بابت رفع جیل بیرون رفته باشد و آن این آیه است
لَا يَجْعَلُ اللَّهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلًا یعنی نمی تواند باشد
 خدای تعالی مرا کافر را بر مؤمنان سبیل و لا للمملوک مع مولاه مراد مجبور بنده است
 خواه غلام باشد و خواه کنیز و مراد مجبور خداوند آن خواه یکی باشد و خواه متعدّد
 باشد و طایفه آنست که محمّد بن ابراهیم باشد از آنکه کل او بنده باشد یا بعضی و آن
 اعم و لا للمرءه مع زوجها اما متدوین هم باین ترکیب است و او را نیز زود نیست
 بی اذن منع سوگند یا و اگر باین محکم مخصوص زن و ابراست و آیا شرط است که شوهر

بناشد یا از احباب کلامی نه برین دیده نشده گفتارش ظاهر حدیث مشهور بنوعی است
و تعمیم مذکور محلی نیست و باید دانست که مطلقه جمیده در آیام عده که مشهور در ادب
باو میرسد نیز درین حکم حکم زن دارد و لا نفی موقتیه نیز در وقت معینی و عده است
و در وقت اهل شرع لازم ساختن نفی است باینکه نفی بر خود یکوقتیه است و نفی
مطلقه باو نفی آن مشیخ العین است و در مضارعش نفی عین و کمر عین هر چه
جایز است و لا یمن فی تطبیق او بقطعه قطع سدر هم است و مراد از نفی آن نفی
محت آن یعنی سوگند بر قطع صلوات هم صحیح است و مستفاد میشود از آنکه کسی سوگند نخورد
که باین خود بخون کند یا با او در خود مساجت نماید و می تواند بود که اگر او کرده باشند
حضرت صلوات الله علیه و آله بقطعه رحم از پیشانی برادران در بین نیز باشد
که در قطع از ایشان نیز سوگند صحیح نباشد و استدلایم **باینکه** دانست که
نفی که حضرت رسالت صلوات الله علیه و آله درین حدیث فرموده اند سوگند
فرزند را با وجود پدر و محلوک را با وجود خداوند زن را با وجود شوهر می تواند
بود که بر نفی تحت محمول شود و اگر کرده باشد حضرت باین معنی را که سوگند
مذکور از ایشان هیچ حجت و در اصل مستفاد نمیشود و تا پیشتر از آن اذن پدر و مولی و
و مشور از ایشان حاصل نشود و از آنکه از ایشان بعد از سوگند طاعتی هر شود و از معنی
اعتبار ساقط است و می تواند بود که مراد نفی از دم آن باشد که اصل سوگند مستفاد باشد
و هر یک از پدر و مولی و شوهر را رسد که رضای آن کند یعنی اگر تفویض آن کند عذر
مقتضی آن واجب باشد و اگر تفویض نکند و باین احتمال اکثر علما می یابند و تفویض

شیخ
استدعیم شمس شیخ ابو القاسم مصنف شریع الاسلام و غیر آن قوی داده اند
حال الدین مظهر علیه الرحمه نیز در کتاب قواعد الاحکام باین شده و این قول
بقیان داده و استدلالات کرده اند بر مطلب مذکور بموجب آیات که دلالت بر
وجوب دقای سوگند مثل قوله تعالی **و لا تقصوا الایمان** یعنی هرگاه در امری
سوگند یاد کنید نقص آن کنید و بر مقتضای سوگند **ایمان** بپایید که دلیل اقرار آن
نماید و دلیلی نیست مگر داده که پدر یا ملک یا شوهر تفویض آن نکند پس در غیر
آن مستفاد باشد و نفی که ازین حدیث فهم میشود چنانچه مذکور شد یعنی امکان
نفی محتمل دارد و احتمال نفی لزوم نیز دارد پس بر آن استدلال بر نفی محتمل کردن
و درین استدلال نظر است و وجه نظر سایر آنکه مصنف دامطلد در حاشیه ذکر آن
کرده اند که یعنی که آیه مذکور دلالت بر وجوب عدم مقتضای آن دارد یعنی صحیح است
که شارع اقرار آن کرده باشد و هیچ شک نیست که بعد از صحت جع که اذن زوج
و مولی را شرط میدانند عین زوج و عین بنده بی اذن مولی صحیح و
مقتضی نیست پس عموم طایفه برایشان حجت تواند شد و بعضی متاخرین منسب
اقل را که عدم انتقاد سوگند است اقرار کرده اند و استدلال کرده اند باینکه
زیرا که منتهی نفی یعنی که مطلق این حدیث است نفی حقیقت عین است و در اصل
مقرر است که هرگاه در منتهی حقیقی محمول تواند شد بر منتهی عین یا دیگر که اگر
باشد حقیقت و اقرب بخی حقیقت عین نفی محتمل است پس نفی عین را که این
حدیث دلالت بر آن بر نفی محتمل باید کرد و بر نفی لزوم که از آن بعد است اگر

قول ثانی مشهور است اما این قول از دلیل ظاهراست و استدلالی بیاید نیست
که خلاف مذکور در غیره گویند بر بعضی اجاب است بزرگ **عالم** **ابو** **محمد** **بن** **جعفر**
واجب است باینکه معلوم اند و رسو کنند بر بعضی واجب بزرگ **عالم** **ابو** **محمد** **بن** **جعفر**
آن نمی نیست و در آنکه هیچ یک از پدر و موی و شوهر و لایست آن نیست کردن
آن گفته شکی نه و مخفی نماند که نفسی کور باب ولایت اولیای شمس در تقویین و
عدم تقویین مذکور و راست و در ما و بهر باب و پس در ما و مذکر نفسی و ایراد
و بعضی از متفرقین علای مائیه مذکر را بر عین محل کرده اند و گفته اند که مذکر آن نیست
نیز بی ادن ایشان منقذ نیست یا مستند است و لازم نه علی اختلاف القدر این
و دلیل ایشان درین حکم چنان و منوع ندارد و بی روایت کرده است شیخ ابو
صفیر طوسی در کتاب تهذیب حدیث از حسن بن و شاکر که گفت که گفت که **عالم** **ابو** **محمد** **بن** **جعفر**
موسی کاظم علیه السلام که آن فی جاریه حلفت من این نفقت شد علی آن لا
اسید ابا الفضال و سید بنک یعنی در برتی که مرا کتبی است که سوگند یاد کرده ام
گفته ام که خدای راست بر من که هرگز در آن وقت و شمس امام علیه السلام منودند
و فاکن مر خدای را بوجهی که یاد کرده و بنده خود را در آن فی و شیخ نهشید علیه السلام
در کتاب دروس بعد از آنکه این حدیث را نقل کرده گفته است که درین حدیث
و قیقه است و از او کرده است آن این و قیقه را که دلالت دارد و بر آنکه
مذکر ازین عین می نماند پس بدان سبب طاقوان کرده که نه فرزند و بنده و زن نیز
موقوف بر ادن پدر و موی و شوهر است بنا بر نفسی که در باب و قیقه بن

ایشان بر ادن اینچنینت وار و شده و این نمیه اگر چه از کلام راوی هستم نه اما
امام علیه السلام از او قوت فقط امام علیه السلام است آن و توفیق الی که
تقریر امام علیه السلام بر نمیه مذکور و بر تقدیرت علم اندالت ندارد و بر آنکه نمیه
مذکور از روی حقیقت باشد چه جایز است که راوی بطریق مجاز استعمال کرده باشد
و تقریر حضرت بر مجازیت آن باشد نه بر حقیقت بودن بلکه ظاهرا از کلام حضرت
که و متذکر و تفسیر از آنچه راوی عین نمیده است و کلام خود نمیزد نیست
که نمیه بر و آن باشد نه تقریر آن و باطل باشد این دلیل صیغه را سوا حقیقت
آن نیست که اثبات احکام شرعی بآن توان نمود پس اولی آنست که باینکه ظاهر
نص التفانی انداز و اقتضای شود و استدلال کفایت الامور **ناشی** **عالم** **ابو** **محمد** **بن** **جعفر**
که مذکر که توفیق پس بر کفایت بر و و تمت مطلق و مطلق مذکر مطلق آنست که
بشرط موقوف باشد مثل آنکه روزه فرود اندر کند و مگوید شد علی ان الصوم
عذای یعنی خدایا است بر من که فرود اندر زده و ارم می آنکه بشغای چاری یا آمدن
مسافری مروط سازد و مگوید ان شیعی مر یعنی یا ان قدم فلان من سفره فلفقه علی
که او مذکر مطلق آنکه باری این امر موقوف باشد مثل ان شیعی مر یعنی یا ان قدم
مسافری فلفقه علی ان الصوم یوم یعنی اگر بپارس من شغایا بد با فلان مسافر من بیاید
پس خدای راست بر من که بیک روز زده و ارم و کلام حضرت سالت پناه است
و الله علیه و الله درین حدیث لا مذکر فی معصیه شاکر و در و چشم هست چه مذکر
معصیت چنانچه در ضمن مذکر مطلق می تواند بود که تحقق شده باشد مثل فلفقه علی

آن اشراج خاسته معنی خدای راست برین که با آنکه چهار زن دارم زن دیگر که
 جنس ایشان باشد بخوانم در ضمن نذر معلق نیز می تواند تحقق شود مصیبت
 مذکور شرط باشد و نذر غیر مثل آن شربت غرافقه علی ان اصلی در کتب فقهی اگر
 میسر شود و مرا که ثواب بخورم پس خدای راست برین که دو رکعت نماز
 گذارم گاهی که غرض از نذر آن باشد چه اگر فرض آن باشد نذر مذکور منفذ
 است بخصایف و غنای آن موجب کفایت و خواص مصیبت نذر باشد و نذر شرط آن
 ان شیء مرینی فقه علی ان اصولم یوم العید یعنی اگر چنانچه شفا یابد پس خدای راست
 برین که روز عید را که روز ایش عوام است روزه دارم رسیدم یعنی عید آرمه
 نذر مطلق را مطلقاً منع نمیدانم و حکم بطلان آن کرده است خواص مصیبت برسد
 و خواص طاعت و گفته است که عصب نذر میبندد مگر چیزی را که معلق شرط
 باشد چنانکه تعبد که نایه لغت است تعهد آن کرده است و قرآن و سنت
 بر زبان ایشان دارد است پس نذری که از قرآن و حدیث حکم بطلان آن شده
 می باید برین معنی محمول باشد و اینکه از معنی لغوی یعنی دیگر نفس ش با نذر خلاف
 اصل است پس بی آنکه و لیلی دلالت بر آن کند اعتبار آن نباید کرد و اگر علی
 امامیه رضوان الله علیهم درین مسئله با او خلافت کرده اند حکم کرده اند بآنکه نذر
 مطلق نیز صحیح است بحدیث دلیل اول اجماع علما بر حجت آن چنانچه شیخ ابوحنیفه
 علیه السلام نقل آن کرده اند که نذر در قرآن مجید مطلق وارد شده و تفسیر شرط
 میافیه مثل قوله تعالی انی نذرت للرحمن صوما که بعد از آن که میسی علیه السلام

ازیم در وجود آمده و داشت در هر چه چند و در کنار او گذاشته باو این ندارید
 یعنی اگر چنانچه ای قریم از آدمیان یکی را و از پسران این فرزند از یکاست بگوئی بپدر
 که من نذر کرده ام از برای خدای تعالی روزه رانم خاموش را صبر و روزه در شریعت
 ایشان ترک نکلام بوده است و قوله تعالی انی نذرت لك ما فی بطنی
 محر را و قوله تعالی یومنون بالبدن و حیاهن و اگر تفسیر آن شریعی لازم می آید
 بود در قرآن مطلق و انقشید **بسم الله** مطلق و انقشید شده و کلام حضرت محمد صلی
 علیه و آله و آله که **من علی الله علیه و آله و آله** من نذران مصیبت فایده
 یعنی کسی که نذر کرده باشد که طاعت خدا نماید در امری باید که نذر خود کرده آن
 اطاعت الهی است و اگر در کاری که نذر کرده باشد که صیامت نکند نباید که از صیامت
 واقع شود اگر نذر مخصوصی بود و شرط چنانچه مذکور شد در تعقیب است از طاعت
 مذکور مجزئه را مناسب میباید و گویا بایست گفته شود که مطلق اذ اصل الشرط المطلق
 علیه یعنی باید که وفایان بکنند گاهی که شرط که نذر آن مطلق باشد بمحصل رسیده باشد
 حدیث صحیح که ابی الشیخ و کانی از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است و
 گفته است سوال کردم از آنحضرت علیه السلام از مردی که گفته باشد علی نذری مننت
 نذری یا بر باین گفتن امری واجب میشود حضرت فرمودند لیس نذری می بگرش یا
 صیاما و صدقه یا می نذری نذر چیزی لازم نیست تا نام چیزی از برای خدا نذر مثل روزه
 یا صدقه یا حج یا صیام علیه السلام مع نذر مجزئه نام برود روزه یا صدقه یا حج را نذر
 اند اگر شرط نذر از جهت مسیحت می بود از آنکه اگر میگردانست خدا آنچه در است لای

مذکور

مطلب ذکر کرده اند و بی طریقی که هیچ یک از دلای مذکوره لغوی نیست که بر سبب
 مرتضی بحث تواند بود و بی لغت خارجی که او اختیار کرده و شبیه باشد اما هیچ
 شیخ نقل کرده ظاهر است چه او اجماع را قبول نخواهد داشت و اما آیه تشریف با سطر
 آنکه زیاده برین دلالت ندارد که مذکور بر وزه و آیه ای فی البطن و دغای
 بآن وقوف یافته و هیچ شک نیست که سید مرتضی علم الهدی صریحاً بگوید که اگر آن شرط
 بشرطی بوده زیرا که عدلی تدریجاً شرط جوش اندر مرتبت در آیات مذکوره تقدیر نیست
 بلکه تدریجاً در آن شرط واقع شده اما آیه اول بواسطه آنکه با آنکه حکایت است
 از آنکه در مرتبت پیروز و پیروزه زیاده برین دلالت ندارد که مریم علیها السلام باشد
 بلکه پیروزه دوم را با آنکه پیروزه سوم را با آنکه تدریجاً ذکر کرده است که در زه جاری یعنی خاموشی
 اختیار کند و با آنکه درین خبر ذکر شرط نموده باشد اتفاقاً می آن نمیکند که در نزد خود
 ذکر کرده باشد ثابت نشد است که صیغه مذکور همین کلام بوده تا آنکه توان گفت
 که چون مخالفی از شرط مذکور شده ظاهر نیست که شرط در میان نباشد بلکه در بعضی
 مذکور است که کلام مذکور خبر است که او از تدریج خود او است که پیشتر از او واقع شده
 و اگر گویند تدریجاً مذکور از او خبر خاموشی و عدم تکلم واقع شده بود است پس اگر این
 کلام صیغه تدریجاً باشد و پیشتر از آن ذکر مذکور واقع شده باشد لازم می آید که مریم
 علیها السلام بی شک نیست مذکور باشد پس باینجا برین عمل کرده که مذکور است باین
 کلام بوده است بی لغت تدریجاً که لایق مرتباً و حدیث است که مرتبت لازم بنا بر جانش
 آیت کلمی تواند بود که در وقتی که ذکر کرده باشد که سخن کند اخبار و خبر خود را پیش

کرده باشد یا آنکه بگویم که او را تکلم با بی کلام منور شده بود تا رفع قهت از او بشود
 و قوم او بگویند که آن خبر که آنکه او سخن با ایشان نکرد و جواب ایشان نداد و از روی
 عناد بود یا از نهایت شرمندگی و خجالت بود که از ایشان داشت بواسطه
 کار بدی که ایشان با او بکار برده بودند و بعضی معسرین را اعتقاد است که آنجا
 مذکور از بیایا و شایعات واقع شده بوده است در طلاق قول که در قرآن واقع
 شده از روی بی احتیاطی و ششج علی طبری در تفسیر مجمع البیان نقل کرده است که مریم
 بعد از تدریجاً مذکور ازین یافته از جانب حضرت عیسی علیه السلام بواسطه
 رفع مکان قوم او بعد از آن خاموش شد و دیگر سخن نکرد و این صریح است در
 آنکه کلام مذکور مستند تر نبوده بلکه اخبار از تدریجاً سابق بوده چنانچه گذشت اما باید
 اگر چه اینان دارد که آن کلام که ازین قرآن صادر شده همیشه تدریجاً باشد نه پیش کلام
 منقرین صریح است در آنکه صد و یک کلام مذکور از او بعد از تدریجاً بوده چنانچه صاحب
 کشف میگوید و روایت شده است که زن قرآن میقیم بود یعنی او را در نزد منشد
 تا آنکه بر منشد و از آن گذشت که دیگر احتمال عمل بغیر تدریجاً و در کجند وقتی در ساید و تدریجاً
 نشسته بود و مرغی را دید که بچه خود را چینه میوزاند او را آن سال خوش آمد و باین بفرزند
 شد و در مقام دعا آمد و گفت اللهم ان کانت علی ذلک استکرا ان رزقنی ولد ان
 انصدق علی حب المهدس حیون من سده و خدعه یعنی مادر خدا را بدی که تدریجاً
 من از روی شکر اگر در بی من کلمی نوزندی که صدق کنم بر او بر سبب المقدس
 که بجای کبریا آن توانا از جود و ان و خد منکر ان آن مکان شریف باشد

دعای او در مرض اجابت در آمد و مریم علیها السلام حاضر شد تا چنانچه بود و ترجمه کلام
 صاحب کشف الکونین شیخ ابو علی طبرسی علیه الرحمه تیرت کروات در کتاب
 مجمع البیان جایی که تفسیر این آیه میکند از ابی عبد الله علیه السلام که انما نعت
 فرموده اند ان است عرو علی ابی عمران انی و انب لک ذکر امیری الا که و لا
 بر من و علی الموتی باذن الله و جاعله رسولا الی فی سبب اسفل فحدث امراته بذلك
 و هی ام مریم علیها السلام فلما حملت بها قالت رب انی نذرت لک نافی طبعی
 محررا یعنی بدیستی که حضرت هست نفل کرده و می فرستاد و بعد از آن مریم که بر سستی
 که من بخندم ام مرا تر ازین که بی کرده باشد ببلند نبوت نامی می داد و زاده را
 حلت کوری و پاک می ساخت و باشد بر من مبروس را از داغ بی دهنده و بیکرده
 باشد مردگان را بفرمان خدای تعالی و کرده اند او را رسول از جانب خود بخوبی
 امیر علی یعنی فرزندان پیغمبر و پاک است اسرا مثل نام پیغمبر نبی است علیه السلام
 عمران این سخن را بر من خود که در مریم علیها السلام بوده نقل کرد پس چون حل گشت
 او مریم گفت پروردگار را بدیستی که من نذر کردم برای تو که آنچه در شکم هست
 آزاد کرده شود از قید تعلقات دنیا و خاصا بر برای تو بوده باشد و حدیث
 مسجد تو کند که بیت المقدس است و در آن زمان خدمت مسجد قدس را ببار
 بزرگ داشتند چنانچه درین زمان خدمت خانه کعبه را در فرزند آن خود را از برای
 آن کار کرده میکردند در شهر بیت ایشان بر فرزندان انبیاء و والدین و در شال
 این نذرنا و واجب بود و این حدیث شریک با کما است قول ما در مریم علیها السلام

صحنه زاده و نذر کرد از پیش زلفت بوده است و نبوده است چنانکه صاحب
 کشف میکوید چه بعد از اخبار اخی خورشید فرزند است دعای او را نذر کرد و مکتوب
 که باو نسبت داده یعنی نذر و جانش آنست که درین آیه استعی بر من یعنی منیت چه
 حدیث زیاده برین دلالت نکند که انما است قول از ما در مریم علیها السلام بعد از حمل
 او مریم واقع بوده و این مهم نیست و کتب از حمل از این نذر واقع نشده بود و بعد
 خدای تعالی علی اخبار خورشید نذرند ما و منافاتی نذرند که اگر نذر واقع شده
 باشد نذر و چه اخبار مذکور این نبود که فرزند مذکور این زن حاصل خواهد شد و بفرستد
 علم زن او بگو نذرند او در وجود خواهد آمد متبوعا بود که نذر مذکور از پیش از آنجا
 مذکور واقع شده باشد و با تقدیر این آیه هیچ وجه دلالت نسبت بر امری که منافات
 داشت باشد نه سبب سبب مدعی علم الهی و اما آیه سبب مذکور آن در مقام
 استدلال بر مطلب مذکور بعبایت عجیب مرافعه زیرا که آیه دلالت ندارد و مکرر برین
 دعای نذر و حال آنکه نذری که سبب نذر این آیه بوده است شرط بر طریقه بود
 است با اتفاق جمیع ائمت و وجوه آن مشهور است از آنکه اشیاء مذکور باشند پسند
 و لیکن ما با سماعی جمعی که آیه مذکور بلکه سوره که این آیه در آن سوره است در شان
 ایشان نذر است و اگر آن یکم قاضی میباشند و در تفسیر خود از این عباس نقل کرده است
 که امام حسن و امام حسین علیهما السلام چهار شدند در رسول خدای صلوات الله علیه
 آمد بیا و ایشان آمدند در میان جمعی پس ایشان روی بامر المؤمنین علی علیه السلام
 آورده گفتند یا ابا محسن چه شود که نذری بواسطه شدن فرزندان خود بکنی هر حضرت

و بعد از این

ابره فاطمه علیها السلام و فتنه کثیر ایشان مذکور کند که اگر ایشان این چهار شیوه را
 هر کدام سه روز روزه بدارند و هیچ خرباشی از ایشان نماند
 پس ابراهیم بن عبدالمطلب از مشهور خبری است که در فاطمه علیها السلام
 صاعی جو قرص کرده فاطمه علیها السلام صاعی را از آن بدست مبارک آرد و در پنج
 قرص آن بخت برنج در دست افطار شد و نماند مذکور را پیش خود گذارند
 که آن افطار نمایند که سبکی برایشان وارد شده و از ایشان در روزی که
 پس از طعام او را بر جو دغیا کرد و در آن پنجاه نان بر آب پزودادند و آن شب را با
 آنکه در آن سوای می آب چری شاد کرده باشند بر روزگور و در روز شاد
 بر روز رفته چون شام شد طعامی که بپسند روزگور که شد تریب داده بود و در پیش
 خود گذاشتند که با آن افطار نمایند و غیر آن طعامی از ایشان خواستند اما داده
 خود همچنان بهم آبی گفتا که در تمام روز دیگر شد و ایشان بر همان نسبت روز و آن
 قیام نمود و وقت افطار را راوه صرف بقیه خود که گذارند و کباب پیزی
 بر در ایشان و در چری طلب کرد و ایشان بر همان منوال روزهای گذشتند و ملک
 داشتند پس بر نعل عبدالمطلب نازل شد و این سوره را بر پنجاه صدوات الله علیه آید
 و در آورده تا آنجا که کلامی پنداری بود بر تفسیر خود اما الله لال حدیث من
 مذکران بطبع الله فلیطو اگر چنانکه در انطباق آن بر تدهای مذکور شد تمام
 شود هر آینه دلالت خواهد کرد بر آنکه در مشروط شروع نباشد چنانچه بعد از تأمل
 صادق ظاهر میشود و در همان قابل نیست پس آنچه جواب شما شود و آن جواب

باز می تواند بود با آنکه سید مرتضی علیه السلام پیشین ذکر یافت در تقوی خبر احاد را
 تحت نمیداند و بعد از آن عمل نمیکند پس ایشان اخبار بر وجهی شواهد شد
 و حدیثی که ابی الصلاح گفته روایت کرده سید مرتضی نیز گفته که آن مستفاد میشود
 قابلیت حدیث داده برین از آن منقسم شد که نام برودن عبادتی که معقول نیست
 از جمله معصیت مذمت چنانچه حتی که از برای انتهایی عایت است اشعار بان آید
 و از آن معلوم شد که بزرگتر معصیت پس میتوان بود که نام برودن عبادت
 معصیان باشد و دیگر معصیت نیز داشته باشد مثل تعلق بشرط و غیر آن و باین باشد
 که الله لال کند بر مطلب مذکور که تحت مذمت است بحدیثی که روایت کرده است
 آنرا شیخ ابو حفص طوسی علیه السلام در منبرین حازم را امام محمد صادق علیه السلام
 که او قال الرجل علی المشی الی بیت الله و هو محترم تحیه ادعی هر که آید که آید
 یعنی میگوید سید علی المشی الی بیت الله و یقول سید علی هر که آید که آید که آید
 که آید یعنی اگر بگوید محترم که بر من است چاره رخصت بماند عذای مقصد بجای آوردن
 حج یا برنت که این و آن هر دو با هم بر روز قول مذکور چری لازم نمیشود
 تا آنکه بگوید عذای راست بر من چاره رخصت بماند او بگوید خدا را بر من است
 این هر دو این هر دو اگر بغض نماید بر من را و این را با واسطه اگر بغض است
 درین حدیث بیان کرده است مذمت را با آنکه بگوید سید علی المشی الی بیت الله
 سلق را با آنکه بگوید سید علی هر که آید که آید که آید که آید که آید که آید
 قسم صحیح باشد و محترم خواهد بود که چنانچه این حدیث احتمال این معنی دارد که مذکور شد

احتمال نمی نیکوتر دارد و آن است که قول حضرت که آن علم افضل که از او که از قید بود
 برود و نه باشد با هم و نیز با آخر انحصار نباشد و مع قیام الاحتمال بطلان است
انجام بیاید و انت که متعلق بین یعنی امری که سو کند بر آن میوزند و خواه
 باشد و خواه ترک می باید در وقت سو کند خوردن بر همان و بخوری داشته باشد
 بحسب آن وقت مثل غل میوزد و روز و غرض و ترک خوردن به دست و خواستن
 بعد از نماز و مع و امثال آن از افعال مجبیه و مکروه و با حجب و با مثل پوشیدن لباس
 فخر و خوردن طعام لذت و ترک مباشرت میوزد و محال است که آن را بگذراند
 آن باشد یا که مساوی الطرفین باشد یعنی مثل ترک آن در مرتبه مساوی باشد
 و بچند ام بر دیگری رجحان نداشته باشد مثل افعال مجبیه و ترک آن بحسب
 دنیا مساوی باشد سو کند بر امر مرجح یعنی بر فعلی که ترکش برود رجحان داشته
 باشد مثل افعال مکروه یا بر ترکی که مثلش راجح باشد مثل امور تحت منع و نه و اگر
 امور مذکوره در وقت سو کند رجحان اخروی یا دنیوی داشته باشد مساوی الطرفین
 باشد و بعد از آن مرجح شود نزد علمای مازن و ان الله اعلم در بین مرجح و محض
 سو کند یا زیادت و اگر باز مرجح نباشد مذکور در این شود بر حکم سو کند رفتن و حبس
 و برین قیاس چون مرجح بود و نماید جایز و چون رایل شود واجب و اما متعلق
 نذر آیه همان حکم دارد و باید مشروط به ایجاب اینست که در نذر لازم است که متعلق
 آن رجحان و بخیری بحسب آن وقت داشته باشد خواه فعل باشد مثل سینه و خواه کن
 باشد مثل مکروه پس نذر مساجح می باشد که نذر بعضی که نذر ازین درین حکم مثل این

کسی گوید که کسی که نذر کند صدقه را بخند من میاری شلا واجب میشود بر او تصدق
 بخصوص همان دنیا و حال آنکه خصوصیت مذکور را رجحانی نیست و در وقت نذر دنیا
 پس رجحان در نذر نیز شرط نباشد و با سطر آنکه نذر درین فرض صدقه یا دنیا
 خاصست نه نفس شخص و مع سکت نیست که تصدق به دنیا خاص پس از نذر رجحان
 داشته است ترک آن بی آنکه تبدیل باید به دنیا دیگر و اگر فرض کنیم که نفس شخص
 را نذر کرده باشد مثل آنکه دنیا ری برود واجب باشد که تصدق کند ترک کند که
 این واجب مذکور را در نفس غلانی دنیا خاص فعلی است و باز حج خواهد بود بهین یعنی
 بر آنکه مساوی است بر آنکه مثلش بر ترک فی الجمله رجحان دارد و آن ترک مطلق است
 یا آنکه یا بدل باشد بقدر بر سر **هم** که به مصنف و ائم طه وجه برابرین وجه
 ایراد کرده است که جواب مذکور چنانچه حضرت ناقص است و که با سینه این باشد
 که قبی که قابل بر ذم رجحان متعلق نذر شده اند رجحان آن را بر ترک مطلق نخواهند
 و در ماده مذکور فعل مذکور قبل از نذر بر ترک مطلق رجحان ندارد و بکسر برکت
 لا اله الا الله رجحان دارد پس نقض مذکور بعد از این و از و باشد یا این
 باشد که رجحان مذکور من حیث الخصوصیه در حق تعالیست چه خصوصیت را در رجحان
 مذکور بر تقدیر استیم حج و غنی نیست و بی سلا حفظ آن نیز ثابت و در ماده مذکور
 من حیث الخصوصیه متعلق نذر واقع شده است پس نقض دارد باشد و الله اعلم
مسئله هجدهم
 روایت شده است مبنی که متعلق است شیخ بر نذر که از حد بن معیوب بکنی از حد بکنی

از احمد بن محمد و علی بن ابراهیم از پدر ابراهیم از ابن محبوب که احوال ایشان در سنده
 یزد هم مذکور شد از عبد الرحمن بن اخیان که گفت شنیدم از ابن اخیان که صاحب
 کتاب میگردد و میگفت قضی امیر المؤمنین علیه السلام بن و طایر
 اصطفا بن سفيان بن عوف فلما اراد العدا اخرج احدهما من زاد
 حمته ارغفه و اخرج الآخر ثلثه ارغفه ثم بها عا برسل قد عراه الي
 طعامها فاكل الرجل معها حتى لم يبق شيء فلما فرغوا اعطاهما الغائب
 بهما ثمانية دراهم ثواب ما اكل من طعامهما فقال صاحب الثلثة ائتم
 ائتمها الضيفين بنی و بنک و قال صاحب الحمد لال يا خذ كل واحد
 من الدرهم على عدد ما اخرج من الزاد قال فأتا امير المؤمنين عليه
 السلام فحدثه ذلك فلما سمع مقالتهما قال لهما اصطفا فان قضيت لهما
 نقلا اقص ينال المحن قال فاعطى صاحب الحمد ارغفه سبعة دراهم
 و اعطى صاحب الثلثة ارغفه درهما و قال لهما اليس اخرج احدكما من
 زاد و حمته ارغفه و اخرج الآخر ثلثه قال نعم قال اليس اكل معكما ضيفكما
 كما مثل ما اكلتما قال نعم قال اليس اكل واحد منكما ثلثه ارغفه
 غير ثلث قال نعم قال اليس اكلت انت يا صاحب الثلثة ثلثه
 ارغفه غير ثلث و اكلت انت يا صاحب الحمد ثلثه ارغفه غير
 ثلث اليس نعم قال يا صاحب الثلثة ثلثه ارغفه من زادك
 و لقي لك يا صاحب الرقيقين و ثلث سبعة دراهم و اعطى

و اكل الضيف ثلثه ارغفه
 غير ثلث
 ثلثه ارغفه و ثلثه ارغفه
 ثلثه ارغفه و ثلثه ارغفه
 ثلثه ارغفه و ثلثه ارغفه

صاحب الثلثة ارغفه در هکذا یعنی حکم نمود روزی امیر المؤمنین علیه السلام
 در میان دو مرد که در سفری با هم رفیق بودند و چون زاد خود را در غلامی با هم نمودند
 یکی از ایشان بخرمصر آن از نوشه خود برآورد و دیگری سه قرص نان پس برایشان راه
 گذری و ایشان را در برابر سفر خود دعوت کرد و او دعوت ایشان را اجابت
 کرده با ایشان بنان خوردن مشغول شد تا جری از آن نماند باقی ماند پس چون از آن
 خوردن فارغ شدند آمدند را بگذری برای آنچه از نان ایشان خورد و بود و هشت
 درهم برآورد و با ایشان داد پس رفیق که صاحب سه قرص نان بود و گفت رفیق که
 بخرمصر نان برآورد و بود که این وجه را دو قسم برابر کن تا خود صاحب بخرمصر نان
 گفت بنگه هر کدام بعد و فانی که از نوشه خود برآورد و با هم در میکرم یعنی من بخ در هم
 برسیار هم و نوشه در هم بر داری راوی گوید چون این نان بر سر این تپتیم تراغ
 هر دو مانده خود را پیش حضرت امیر المؤمنین علیه السلام آوردند که میان ایشان برستی
 حکم نماید پس حضرت امیر المؤمنین علیه السلام آوردند که میان ایشان برستی
 حکم نماید چون سخن هر دو را شنید و بر قضیت قضیه ایشان اطلاق یافت با ایشان گفت
 با هم صد کینه قضیه شما محسول است و قابلیت تراغ ندارد و ایشان قبول کردند و گفتند
 حکم کن میان ما بر سبب که ما نیز از آن را نمی نوشیم راوی گوید حضرت امیر چون بین
 که میان ایشان ساواکاری نمیشود در مقام تقسیم آن برایشان در آمده هشت
 درهم را از آنجا صاحب بخرمصر نان دادند و یک درهم صاحب سه قرص نان و چون
 ایشان را از آن تقسیم بجا نیاوردند و با ایشان که نه یکی از آنها بخرمصر نان برآورد

بود و یکی سر قرض نان کشید بی فروز و ند که نه همان شامش آنچه هر یک از شما خورد
 است با شما خورد و کشید بی نه هر یک شما سر قرض نان خورد و است الاثنی کشید بی
 گفت نه و بی صاحب سر قرض نان سر قرض نان خورد و الاثنی و نه توانی صاحب
 خبر قرض نان سر قرض خورد و الاثنی و نه همان شما سر قرض نان خورد و است الاثنی و نه با
 ماند از برای توای صاحب سر قرض از آنچه از تو خورد و بر او بودی غش قرض از برای
 توای صاحب خبر قرض نان دو قرض و شش پس او داد شما در عرض آنچه از نان شما خورد
 بود برای هر غش قرض یکد بر هم پس صاحب خبر قرض که دو قرض شش از نان او خورد
 که عبارت از هفت شش باشد هفت در هم داده باشد و صاحب سر قرض نان که غش
 قرض را از او خورد و بود یکد بر هم **جای این حد و مذهب** که در انشال این قضایا
 غریب و احکام عجیب که از اید المومنین علیه السلام واقع شده ببارت و کتاب
 تهذیب الاحکام و کلیبی و کتاب من لا یخفیة العقیقة بر پاره از آن اتمال دارد و بعض
 علماء کتاب بزرگی درین بنوشته اند که نهایت بسط دارد و من آن کتاب را
 در فراسان دیده ام و در تاریخ محمد و مقداد و دو و از بهجت و سبب التوفیق و الشکال
حد و مذهب
 روایت شده است نه بی که متصل است بشیخ بزرگوار محمد بن یعقوب کلبی از جمعی از اصحاب
 ما از محمد بن محمد بن خالد که احوال ایشان بن ذکر یافت از عثمان بن عیسی که او ذکر
 کرده از امام بنی مطلق حضرت محمد الصادق علیه السلام گفت که جابر بن موسی الی رسول
 الله صلی الله علیه و آله لقی النوب فجلس الی رسول الله صلی الله علیه و آله فقام رسول

جامع این احادیث که در انشال
 این قضایا غریب است از حد و مذهب
 بسیار واقع شده است

مسرور بن النوب فجلس الی رسول الله صلی الله علیه و آله فقام رسول الله صلی الله علیه و آله
 له رسول الله صلی الله علیه و آله فجلس الی رسول الله صلی الله علیه و آله فقام رسول الله صلی الله علیه و آله
 ان یسیر من غناک شی قال لا قال فجلس الی رسول الله صلی الله علیه و آله فقام رسول الله صلی الله علیه و آله
 علی ههنا فقال یا رسول الله ان لی قرینا یرتین لی کل شیخ و یسیر لی کل شیخ
 قد صلیت له نصف مالی فقال رسول الله صلی الله علیه و آله لا یسیر الی رسول الله صلی الله علیه و آله
 لا یسیر و لم قال خاف ان یرتین ما و غناک **شرح** کلام ههنا و روش و من
 دو و سبب **نیشانی** از حد و مذهب که در انشال این قضایا غریب و احکام عجیب که از اید المومنین علیه السلام واقع شده ببارت و کتاب
 تهذیب الاحکام و کلیبی و کتاب من لا یخفیة العقیقة بر پاره از آن اتمال دارد و بعض
 علماء کتاب بزرگی درین بنوشته اند که نهایت بسط دارد و من آن کتاب را
 در فراسان دیده ام و در تاریخ محمد و مقداد و دو و از بهجت و سبب التوفیق و الشکال
حد و مذهب
 روایت شده است نه بی که متصل است بشیخ بزرگوار محمد بن یعقوب کلبی از جمعی از اصحاب
 ما از محمد بن محمد بن خالد که احوال ایشان بن ذکر یافت از عثمان بن عیسی که او ذکر
 کرده از امام بنی مطلق حضرت محمد الصادق علیه السلام گفت که جابر بن موسی الی رسول
 الله صلی الله علیه و آله لقی النوب فجلس الی رسول الله صلی الله علیه و آله فقام رسول الله صلی الله علیه و آله

پرسیده

الأسيل

سید علی

شیطان است یعنی بدستی که در شیطانیت **خدا** که اغوی من میکند و در در نظر من خوب
وامی نماید تا محل آورم و در توبیبت ملامت شوم و خوب را در کسوت بدوری آورم
تا آن اجتناب نماید از ابر آن محروم و غم دین فعل شستی که از من در خدمت
توسعه و از جمله افوا **اره** میبری او بود و اقد حجت که نصف مایه یعنی در حجت
آنچه از من است با و صادر شد نصف مایه خود را با و ادم تا مادر که خطا و اشتباه
و نفس را زجر می بوده باشد که دیگر این چشم علی را در سر زنده قال اخاف ان یلقی
و غلب یعنی می پریشم که آنچه از کبر و غرور در بزرگی جن بر مردم و حیرو شستن فقر و ساء
اصناف و نیمه که از لوازم طول و مالدار است و در توبیبت آن جمع است در نفس من
در آید و من نیز با آنها متصف شوم و البته الموفق الی الهام الی ما یصلوب
حدیث
روایت شده است از جدی که متصل است بشیخ صدوق نقه الاسلام محمد بن بابویه
از حمزه بن محمد بن احمد بن محمد بن محمد بن علی بن ابی طالب
عبد الله بن محمد گفت روایت کرد است من ابو عبد الله عبد الغفر بن محمد بن یحیی
البحری گفت من ابو عبد الله محمد بن فریادی جوهری بصری گفت من شیب
بن رافع گفت روایت کرد من حسین بن زید **از** امام نجاشی طین امام خیر صادق
علیه السلام را می رز که او خود سئوالت است حدیث امام من امام **از** امیر المؤمنین
علی بن ابی طالب علیه السلام گفت ای رسول الله صلی الله علیه و
آله عن الاکل علی الحنابة فانه یورث الفقر و نهی عن تعظیم الاطباء

بالأسنان وقال لا تجعلوا المساجد قبا حتى تصلوا فيها ركعتين
 ونهى أن يول احد تحت شجرة مثمرة او على قارعة الطريق و
 نهى أن يول الرجل ورجله بادر الشمس والقمر وقال اذا دخلتم
 القايظ فخبروا القبلة ونهى أن يدخل الرجل في سوره احده المؤمن
 ونهى أن يكبر الكلام عند المجامعة وقال منه يكون خسر الولد و
 نهى أن تكلم المرأة مند غير زوجها وغير ذي محرم منها اكثر
 من خمس كلمات مالا يدلهامنه ونهى عن الشرب في آتية
 الذهب والفضة ونهى عن لبس الحرير والدياج والفر للرجال واما النساء
 فلا لباس وقال صلى الله عليه وآله لعن الله الحر وعاصرها وفارسها
 وشاربها وساقها واباعها ومشتريها واكل ثمنها وحاملها والمحمولة
 اليه وقال صلى الله عليه وآله من شربها لم تقبل له صلوة اربعين
 يوما وان مات وفي بطنه شيء منها كان حقا على الله ان يسقيه
 من طينة خيال وهو صديد اهل النار ولا يخرج من فروج الزنا
 فجمع ذلك في قدوسه فبشر به اهل النار فقبضوا في بطونهم
 والجاود ونهى عن ضرب وجه النباه ونهى أن يقول الرجل للرجل
 لا حيونك وحيوتك فلان ونهى عن الجكامة يوم الجمعة والامامة
 عيط ونهى أن يشعل اجير حتى يعلم ما امرته ونهى أن يخال الرجل
 في مشيته وقال النبي صلى الله عليه وآله من عرضت له فاحشة

او شهق فاجنبها من مخافة الله عز وجل حرمة الله عليه النار وامتنه
 من الفرغ الاكبر وانزله ما وعد في كتابه في قوله تعالى ولينظروا
 مقام ربهم جنتان ومن ملاء عينه من حرام ملاء الله عينه يوم
 القيمة من النار الا ان يتوب ورجع ونهى عن الغيبة وقال صلى الله عليه
 وآله من عتاب امرء مسلما بطل صومه ونقض وضوءه وجاء يوم القيمة
 تفزع من فيه رايحة اتق من الحيفه بتأذي به اهل الموقف وقال
 من ذرفت عيناه من خشية الله كان له بكل قطرة قطرت من دمعه
 فصر في الجنة مكلل بالذر والجاوه فيه مالا من رأت ولا اذن سمعت
 ولا خطر على قلب بشر وقال صلى الله عليه وآله ولا تحقروا شيئا
 الشر وان صغر في اعينكم ولا تستكثروا الخير وان كثر في اعينكم
 وقال صلى الله عليه وآله لا كبيرة مع الاستغفار ولا صغيرة
 مع الاصرار **شرح** كلام بنو نظام وبنو اعازوش بن ايش وابيهم **شرح** كلام
 وبنو بنش **شرح** كلام حضرت امير عليا عليهم السلام انهم كانوا است رسول
 خدای متی الله عليه وآله ان خورون جز في در حال بناسبت بواسطه انكسرت
 قطرت ودر ویش می آورد وبنی کردند است انكسرت ناهنما مدندان ودر موده
 که کردند می دانه خود که انکسرت وبنی کردند وبنی کردند که کردند
 انکسرت که کردند وبنی کردند وبنی کردند که کردند که کردند
 وبنی کردند که کردند وبنی کردند که کردند که کردند که کردند

باب فی شرح در روز
و می کنند و مورا

پراکنده چشای خود را از فراخ و بر چری که دیدن آن را در و امیت نظر کرد و بر می کند
مضای تعالی روز قیامت چنانچه در آتش که اگر تو بکنده از آن بر جوع نماید و نهی از آن
از قیامت کردن و فرموده است صلی الله علیه و آله که کسی که غیبت کند مسلمان را هر آینه
باطل میشود در روز او و وضوی او می شکند و در می آید بر سر کاه قیامت با بوی
و مای رشت از غن موده سبوی آمده که اهل عصا ست از آن ایضا داشته باشند
و فرموده است صلوات الله علیه و آله که کسی که اشک نزد چشای او از ترغیای
تعالی هر آینه باشد او را بحر قطره که از اشک او حاصل شود نفی در بهشت مرتب
میداد و او را که چشم چیده مثل آن ندیده باشد و کوش چش شودند ما نزد آن
نشیده و او را که هیچ بشری بی آن نبوده و فرموده است صلوات الله علیه و آله که هر
مردی که شر او را که در چشم شما خور و و کم نماید و بسیار بداند خیر او را که در چشم
شما بسیار بناید و فرموده است صلوات الله علیه و آله که نیت بکره است بخوار و نیست
صغیر و با هر ایمنی هر کبره که بنیاد از کتاب آن است بخوار نماید و توبه کند مغفوره و آفرین
است و هر صغیره که بر آن امار نماید و قصد مکر بعمل آوردن انداخته باشد بکره می شود
چشم می گویند اعیان که یقین نمی آید از برای انتهایی غایت یعنی تین غایت
مثل معنی الی یا از برای استنشاد سوی کردن و بعد از دست از ناقص معنی الاول و
حق چنانچه معنی الاشیع است معنی الاثیر و در میان عرب سنوار است و بسیار به حال
رفته چنانچه شاعر گوید **لعل العظام من العنقول تامة** معنی می خورد و مالدید **عسل**
معنی نیست چشیدن و عسل جوید کسی که مکران کان بوقت ناداری است و معنی کلام بر تقدیر

اول باشد است که راه ساختن مساجد بر شما مقرر است تا وقتی که دور گشت
نماز در آن بجای آورید و بعد از آن گرامت آن زایل میشود و بر تقدیر ثانی آنکه
راه ساختن مساجد مقرر است مگر آنکه دور گشت نماز کنید و رآن و هر دو معنی
اگر چه نزدیک به هم است اما اندک تفرقه میان ایشان هست چنانچه بعد از تامل
بطور میرسد **مهر** که مراد مستغنی و ام طلقه تفرقه مذکور غالب است
که بر تقدیر دوم اگر کسی قصد کند اردن و دور گشت نماز کند و مسجد را راه سازد و
اشای عبور نماز مذکور را بجای آورد و راه ساختن مذکور را زود بوجه مکرر و ممکن
آید پیش از او ای نماز و نه بعد از آن و بر تقدیر اول تا نماز نکند و ده فعل مذکور
از زود بوجه مکرر و فعل می آید و چون نماز گذارد و زود بوجه مساجد می گرامت
چنانچه اگر خواهد مکرر از او بعمل نیاید یا بدین معاد آن دارد و ادای نماز را
بابتدای دخول خود در جز اول مسجد اما اگر قصد آن کند بر هر دو تقدیر است
مخصوص عبود بعد از نماز است چنانچه بعد از رجوع معنی الی و الا وضوح می آید
از او حکم القاطع غایط کبیرا و اصل معنی رتین هموار کردن است که گمان
باید و محارفتان اغلب در وقت قضای حاجت با آنجا میروند و مراد از این است
احکام است بجهت وضع که باشد فی سوم **احیه** خلاف شده است میان علماء
آنکه فی قول و رسوم برادر سوسن که درین حدیث واقع شده معنی که در پیش
اول مذکور شد از برای تحریک است و دلالت بر ارام بودن آن دارد و یا معنی تیر
است و معناد آن گرامت است و علی این حال مرست یا گرامت دخول مذکور می

کافی است که دخول مذکور از روی التماس واقع نشود اما اگر کسی که در رسوم او و غیر
 میشود و التماس نماید که از سر بیاضی بگذرد و ما بگذارد و هیچکس خلعت نکند
 در آنکه هر آنست و طاعتی که کون نیز نباشد و آنکه علم آن بکلام خداست
 غنی باشد باقی عمل محمول بر کرامت است چه کسی بر عمامه بودن سخن کردن پسند
 در وقت مجسمه قایل نشده و لفظ کثیری تواند بود که بصیغه محمول خوانده شود
 معنی چنین باشد که نمی تواند است غیر صواب است علیه الله آنکه سخن در آن وقت
 بسیار شود و اعلم آنکه از قاعده و از منقول و امر مذکور بر هر دو مکرر باشد
 و معنی آنست کلام امام جعفر صادق علیه السلام که انما الکلام عند الله الخ
 یعنی برینکه بگوید سخن کردن در وجه رسیدن تقاضای کعبه است از محل تنه زن و در
 وی تواند بود که بصیغه معلوم خوانده شود و معنی چنین باشد که نمی تواند است آنکه
 وقت مجسمه بسیار سخن کند برین تقدیر ظاهر آنست که غیر فاعل راجع باشد
 بر فعلی که در فقره پیش است و کرامت کلام مخصوص باشد و متوجه است کلام رسول
 خدا صلی الله علیه و آله که یا علی لا تسکلم عند الطیح کثیرا و لیکن ما جئت ضیفاً
 آنکه مراد بر صل در فقره پیشتر که در معنی آن بر صل از صل فی رسوم حین شخص است علم آنکه
 مرد باشد یا زن چنانچه در فقره پیشتر آن که در معنی آن بر صل از صل فی رسوم حین شخص است علم آنکه
 چنان است چه مکرر و بدون دخول و رسوم و دخول کردن بر آن وجه اختصاص مکرر
 بلکه چنانچه مکرر و مکرر است بر زن نیز مکرر است علیه خلیل طاعت یعنی شریعت است و
 خلیل شیخ غای نقطه دارد و بای یک نقطه در اصل نیست معنی نشاء و مراد چنانچه

در پیش اول مذکور شد بر عمامه بودن و در خجاست مقصود از فی بطونیم مصداق است
 ماخوذ از سر بیاضی گذراندن است قال فی الصحاح صدرت الشیء فانصرای از سر بیاضی
 و مراد اینجا آنست که در عمامه کور سبک از انداختن حدیثی که دارد و اشائی در
 و پوست برهنه می راکه بشکم ایشان و می آید و معنی آن خلیل از بر صل فی شریعت
 با خیال تجرد و سبکین برادر سخن است چنانچه عادت بکر آن و از باب تجرد
 و معنی درین فقره و در شریعتی که پیش ازین است باقی عمل محمول بر کرامت است زیرا
 که عدم حرمت آنها از لاین کرمه است و هر شده است سوی سخن کردن و در وقت خطبه
 که در عمامه بودن آن خلعت و در صحاح و کلام و در حدیثان مقام پنجابیم
 مکان است مراد بآن و استدعا علم موقوفی است که خدای تعالی ندکان خود را
 الجاوی دارد و از غمده حساب او بر آید یا مصداق نیست معنی قیام راجع ال
 ندکان و مراقبت ایشان یا کلام درین تقدیر است که مقام الحایض عند ربّه
 یعنی که نزد پروردگار خود ترس داشته باشد و زلفت عینا و در وقت شیخ ذال
 نقطه و از سبکون را معنی سیلان است قال فی الصحاح ذرفت الذم ذرفت
 و زحف و زحف نامی سال بعل ذرفت عینه از اسال و منها عائش اولی تفسیر کرده اند
 بنف و معنی میوه دارد که حدیث متفقین بر آن قبول کردن و در بر آنست بحر و رفی
 که از شن آن باشد که میوه بار آورد و اگر چه در زمان آینده باشد و بنهاده
 کلام خود را بر قاعده که در علم اصول مقرر شده که تعالی شقی مت و در صدق شقی
 از روی حقیقت نظر نیست و این بنا نیست بغایت عجیب زیرا که آنچه در اول

مقرر شده بر تقدیری که تمام باشد تقاضای زیاد و این ممکن که بپایان
 کردن در نزد برخی که بالفعل مین **و** داشت باشد کرده است در نزد برخی
 که یک وقتی منوع و از بوده نیز موقوف باشد اگر چه بالفعل میوه داشته باشد
 نه در حق که از آن آن باشد که در زمان آید میوه بار آورده و اگر چه هرگز میوه
 بار نیارده و در جملات شش بر چیزی که بعد از این مشتق یعنی شش منزه خواهد بود
 اتفاق مجازات خلاف و آنست که اطلاق شش بر آنچه وقتی یعنی شش است
 و آنست که بعد از آن اتفاق مذکور زایل شده تحقیق است یا مجاز **در شش**
 طاهر آنست که مراد مبالغه در نهی از تکلم زیاد و برخلاف حدیث متضمن
 آنست که می باشد که تکلم بآن محسوس شود و مراد از آنست که در حق که در فیه
 ادست که اگر کند و تا او از حق مذکور بری نشود و ادای شهادت که می لازم
 جانب حاکم شرع بآن مکلف شده باشد و امثال آن پس برین تقدیر که
 آن پنج کلمه و حتی نخواهد داشت زیرا که حد جواز کلام بر تقدیر مذکور در ضرورت
 باجماع علماء اگر کمتر از پنج کلمه دفع ضرورت می شود باشد زیاد و جایز خواهد بود اگر
 پنج کلمه نیز دفع نشود و بیشتر جایز خواهد بود و بعضی محل کرده اند ضرورت را
 عرفی که بحسب عرف و عادت بآن احتیاج باشد بی آنکه ضرورت شرعی تقاضای
 آن نماید مثل رسیدن احوال غایب از اجنبی که از سفر آمده باشد که اگر برسد
 او را علم احوال او بهم می رسد و استفسار احوال با را طلب یا از کسی که از آنجا
 او آمده باشد و امثال آن و باین محل اگر چه رفع اشغال مذکور میشود و لیکن در جواز

تکلم به پنج کلمه و کمتر در شش این موضع جای بحث است و در نیست که توان گفت
 که بعضی علماء قائل شده اند بآنکه شنیدن او از زن اجنبی که می در است که شاید
 خودی و چشم در افتادن بعضی حرامی بوده باشد و بدون آن حرام نیست چنانچه شیخ
 جمال الدین مطهر علیه الرحمه در کتاب تذکره الفقهاء این پنج کلمه را احتیاج
 کرده پس باین حدیث محمولست بر آنکه جایی که از آن قیل نباشد که شاید
 مشغولی یا چشم در افتادن بعضی حرامی بوده باشد و تکلم زیاد و برخلاف حدیث
 و هم چنین کمتر از پنج کلمه که می که بحسب عرف عادت بآن احتیاج نباشد و لیکن
 است که حد و پنج کلمه از فلت و کلمات پنج کلمه در حد و در میدان **سبعه کلام**
سبعه کلام بنا بر آنکه در شرح حدیث مخفی ذکر یافت که زیادتر است و
 بسیار است و خصوص پنج را در کلام و عدم آن در حق نیست چنانچه مذکور
 چنانچه مخفی نیست برین تقدیر نیز وارد است **پنج کلمه** که میا و بعد هم قبول نماید
 کسی که ثواب حوزده باشد تا قبل از آنست که بر غایب از زمان او در مدت مذکور
 ثواب مرتب نیست نه آنکه نماز او درین مدت مخفی نیست و او را بعد از آن قضای
 آنجا می باید کرد زیرا که با اتفاق علماء نماز او نجاست و بر قضای آنجا لازم نیست
 و این معنی موی است که از کلام سید مرتضی علم الهدی مستفاد میشود که قبول نماز
 در دست مخفی بود آن زیرا که عادت مخفی آنست که ادای آن متضمن بر آن
 و در مکلف بآن باشد یعنی مکلف چون آن را بجای آورد وقت او بری
 شود از عقاب که از جانب شرع بزرگ آنقدر شده و ضایعی باید و عادت

مقبول آنکه بر فضل آن ثواب تترتب باشد و او ای آن چنانچه رزق عقاب مذکور شد
 مورث ثواب نیز باشد و میان این دو معنی تلازم نیست و هر چه چنانچه بعضی گفته
 برده اند سبک معنی نیست بر پنج دلیل اول کلام خدای تعالی در قرآن مجید جاری
 که میفرماید لَا يَنْفَعُ الْإِنْسَانَ شَيْءٌ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ یعنی خدای تعالی قبول نمیکند که عبادت
 بر چیز کاران را با آنکه عبادت میز بر چیز کاران نیز خیر نیست عَلَىٰ مَا رَزَقْنَاهُمْ کلام
 اوضح علاوه جایی که حکایت میکند از ابراهیم و اسمعیل علی بنیاء و علیهما السلام که فرموده
رَبَّنَا نَفْعُكَ كَيْفَ نَعْنِي یعنی ما را بخدایا در معصیت قبول خود را عبادت ما را با آنکه عبادت
 که از ایشان عبادت میفرماید بلی غایب بِهِمْ هم کلام او تعالی باشد جایی که فر
 فرماید فَقَبِلْ مِنْ أَهْلِ الْبَيْتِ وَلَمْ يَفْعَلْ مِنْ الْآخَرِينَ یعنی خدای تعالی قبول کرد تو را با
 یکی از آنکه تا قبل و قابل فرزندان آدم علیه السلام باشند و از دیگری قبول
 نکرد و آنکه هر دو با آنچه ما مورد بوده عمل کرده بودند از جهه و تکلیف بآن برآید
مِنْ حَسْبِهِمْ که بر نفس است که چون آدم علی بنیاء و علیهما السلام مورد آمد و خیر
 هر طین از فرزندان خود را بر بر طین دیگر و هر توام تا قبل را که لیون و نام داشت
 و خندان مشکلی داشت تا قبل و او توام قابل را که اقلیم نام داشت و در
 نهایت حسن بود و با بلی غایب خود کرد و تا قبل ازین حکم نامورده گفت خواهر من
 یکدل ترست و با من در رحم بوده و او بمن اولست آدم علیه السلام گفت حکم خدا
 تعالی برین وجه صدور یافته و مراورین امر اخیری نیست تا قبل مسلم شد و
 گفت تا قبل را ازین بمن و دست میداری لَا يَرْجُو آنچه خوب روی ترست باو

میدر ای آدم علیه السلام گفت اگر سخن مرا باور نمیکنی هر یک از شما قربانی کنید با آنچه توانید
 قربانی هر یک نام قبول کرد و اقلیم از آن او باشد گوشتش را بود و گوشتش را بری که بپا
 و دست داشت باید و در بر سر که بهی و خا و نیست کرد که اگر قربانی من قبول نکرد و ترک
 اقلیم کنم و تا قبل صاحب نزع بود و دست کند من ضعیف و کم دانم و در و در همان
 موضع خا و را خود گفت این قربانی اگر قبول شود و اگر نشود من از خواهر خود
 باز دارم و قبل من احدی هم و تمیق من الا قرب من قربانی یکی از ایشان که تا قبل باشد
 در معرض قبول در آید برین وجه که آتش سعیدی پی و در وی را آسمان فرود آید
 و گوشتش را در آن فرود و از دیگری که تا قبل باشد قبول نشد آتش از قربانی او در گذشت
 و بخورد و آن را بقتل نشد تا قبل را آتش خشم باستمال و رانده و در وجه دیده بصیرت
 او را که رسالت تا که از آنچه کرد و برای آن یافت آنچه یافت چنانچه در محل خود تمیق مذکور
صَدَقَ حدیث پیوسته است أَمَّا عِدَّةُ اللَّهِ که ان من الْأَصْلَاحِ لِمَا يَفْعَلُ الضُّعْفَا
وَالْخُلُقَا و رَبِّهَا و ان مِنْهَا لِلْمَالِ لَا تَلَفَ لِهَا لِأَمَلِ الْثَوْبِ الْخَالِقِ فِي ضَرْبِ
الْبَابِ وَصَحَابِهِ صَاحِبِهَا يَعْنِي بِرِسْطِي که از جهه مانده تا نمازیت که قبول میشود
 نصف آن دشت آن و ربع آن و باقی بواسطه قصوری که دارد و مرتبه قبول یعنی
 با و بر رستی که از جهه مانده تا نمازیت که در هم نوردیده میشود و بهای که صاحب گشته بود
 هم نوردیده میشود چنانچه باید گفته در هم نوردیده میشود و روزه میشود و آب و دی
 صاحب یعنی هیچ فردش قبول نمیشود بلکه تمام آن را بر روی صاحبش میزنند
 که بر وجه مرضی بآن قیام نموده چنانچه است که مراد نماز و حدیث مذکور نماز

است

مخبر در حقیقت نماز نیست پس حاصل معنی حدیث آنست که بعضی نمازها اگرچه مجرب است
اما مرتبه قبولش نمیدهند و ثوابی بر آن ترتیب نمیشود بلکه امری که بر آن ترتیب
میشود اسقاط عقاب است که بزرگ آن ترتیب است و بعضی نمازها نصف یا ثلث
یا ربعش قبول میشود یعنی گذارنده آن نصف یا ثلث یا ربع ثوابی که بر من آن مرتبه
می یابد و از باقی محروم میشود و دانستند اعلم **چهارم** آنکه مردم همیشه در هر عصری و هر محلی
که عملی بجای می آورند بعد از فراغ از آن قبول آزار خدا می جویند و زوالت میکنند که
قبول و اجزای یک معنی می بود و دعای مذکور نیکو می بود و کمترین اقیام بآن عمل زیرا
که آنچه بر وجه مجرب عمل آید به عین آنچه مجرب میشود و بعضی که قایل بودیم فرق نمائید
و قبول و اجزای یک معنی میدانند از دلیل اول برین وجه جواب گفته اند
که تقوی و پرهیزگاری براساس مرتبه است اول برین شدن از شرک چنانچه درین مرتبه
استقبال با ثبات قولید تعالی **وَاللّٰهُمَّ كَلِّمْنِي الْقُرْآنَ** چه مندرج گفته اند
که مراد بعد تقوی درین آیه کلمه طبعه لا اله الا الله است که بگفتن آن از ظلمات گفته
نجات می یابند و هم اجتناب از مباحی و منیات سپیوم برین شدن از آنچه
این کس را از یاد حق باز آرد پس باینکه مراد متقین در آیه مذکور اصحاب مرتبه
اول باشند یعنی قبی که خود را از شرک و کفر بری ساخته اند و هیچ سنگ نیست که بگشاید
غیر ایشان مجرب نیست چه اسلام با شوق در مجرب بودن عبادت ثلث است
عبادت از باب شرک و نفاق مجرب نیست و اینکه بعد از اسلام تقاضای عبادت
بر ایشان واجب نیست بواسطه آنست که اسلام باعث اسقاط اعمال با قبل میشود

و از دلیل دوم برین وجه که گاه است از انسان طلب امری که حاصل است و اراد
میشود و مقصود بطبع هم و همچنین ماضی مجرب است و محبوب و خود را در معرض
اجتناب و افتقار او را در ردن چنانچه در تفسیر آیه **وَلَا تَتَّبِعُوا الْاَوَّلَیْنَ** از این نشنا
آور **اَحْطَا** تا بقیای پروردگار مابین اگر مجرب را از او نشناختیم یا خطایا
اما بعل الله باشد از وجوهی که بواسطه درخواست کردن امر واقع که عدم مواضع
برین است ذکر کرده اند یکی این وجه است و از دلیل سپیوم برین وجه که بجهت
شده است و در آیه مذکور از عدم اجزاء عدم قبول معنی مراد عدم قبول در قوله
تعالی **وَلَمْ يَقْبَلْهُ** **وَالْاَوَّلَیْنَ** است که معنی آن چنین باشد که عمل یکی از این
مخبر و هیچ بود و عمل دیگری غیر مجرب نماید بواسطه خطای که درین یکی از او است
در شرط آن بود و از دلیل چهارم که مراد عدم قبول نماز در حدیث مذکور عدم ترتیب
ثواب مطلق نیست بلکه مراد کم شدن و فوت شدن منظم آنست و از دلیل پنجم
اینکه با پیش که دعای که بعد از فراغ عمل بواسطه قبول آن از مردم واقع میشود
براسطه طلب زیادتی ثواب و عدم شکیص آن باشد و درین جوابها بحثی
چنانچه بطور مرسد که ذکر آن موجب اطناب و درازای سخن است و با آنچه در جواب
از دلیل چهارم مذکور شد محمول است عدم قبول نماز شارب غیر تا قبل از روز
غیر سپید رفتنی علیه الله که عدم ترتیب منظم ثواب باشد **فایش چهارم**
باینکه دانست که معنی پذیر صلوات است علیه و الله از غیبت بتین محمول بر توکم است
و معادان با جماع علماء مراد بودن غیبت است در غیر مواضعی که مجرب شده و حکم

حضرت صلوات الله علیه و آله بابل شدن روزه و وضو که حدیث تفسیر است
 مبنی بر نهایت متابعت است در کم شدن ثواب آنجا که بگوید یا بطل شد است
 و ازین قبل است حدیثی که روایت کرده است از شیخ ابو جعفر طوسی علیه السلام در
 کتاب تحذیب الاخبار از امام جعفر صادق علیه السلام که سمع رسول الله صلی
 الله علیه و آله امره ان لا یساکب جاریه لها و هی صلیه عند عار رسول
 الله صلی الله علیه و آله بطعام و فقال لها کفی فقال انی صلیه
 فقال کیف تكونین صلیه قد سببت جاریتک ان الصوم لیس من الطعام
 و الشراب یعنی شکر رسول صلی الله علیه و آله که نهی دشنام میداد به کبیری که در روز
 بندی او بود و آن زن روزه و ابر بود پس پس صلوات الله علیه و آله فرمودند
 طعامی حاضر سازند چون حاضر شد خطاب بآن زن کرده فرمودند که این طعام
 بخور ازین گفتن من روزه دارم حضرت فرمودند چون میتوانی بود که روزه
 داشت باشی و حال آنکه دشنام دادی که خود را بدیستی که روزه عین باز داشتن
 نفس از خوردن طعام و شراب نیست که باید از آنکه کسی که روزه میدهد وی باید از
 جمیع منهای نجس باشد و باید دانست که غیبت را بعضی برین وجه تعریف کرده اند
 که اگر کسی ساقی غیبت در حال غیبت انسان معین بگویی که در حکم آن معین
 باشد بر ابری که در و حاصل باشد و نسبت آن با و کرد و طبع او باشد و در وقت
 و عادت است امر مذکور را با و نقص و حجب دانسته خواهد آگاه نمایند نه کور بطریق
 نفس باشد و خواهد بطریق اشارت و ایما و خواه بکینیت او اشتهاد و خواه بهر

و قید انسان بواسطه آنست که غیبت انسان لغو نیست بواسطه آنست که غیبت انسان غیر
 معین بدون رود و جان جایز است بافاق مثل آنکه بگویند یکی از مردم فلان شهر
 یا از مردم فلان قبیله که حدیثش محصور نباشد فلان غیب دارد و مراد آنکه کسی که در حکم
 انسان معین است انسان غیر معین است از جاعلی که حدیثش محصور نباشد مثل آنکه بگویند
 یکی از قاضیان شهر فاس است و قاضی که محصور باشد که چند قاضی در آن شهر است
 چنانچه آنست که آن غیبت است و اگر چه کج کل زعمی متضمن آن نشده اند
 و تفسیر باری که در و حاصل باشد بواسطه آنست که بکسان و انفراد تعریف غیبت
 بدون رود زیرا که آن نیز اگر چه است اما غیبت نیست و فایده می شود دیگر که نسبت
 آن با و کرده طبع او باشد و در وقت و عادت نسبت آن با و نقص و حجب دانسته
 طایر است و باید دانست که غیبت را و در موضع جایز دانسته اند و اگر کسی که
 حاکم شرع کوایی باید و او که از فلان علی واقع شده است مثل آنکه کسی شراب خورده
 باشد و حاکم خواهد که بر و اقامت حد نماید و اگر کسی کوایی طلبید یا خنای کرده باشد
 بر خلاف حق و دارت مقتول نزد حاکم شرع از کسی که بر آن مطلق باشد کوایی
 طلبید یا قصاص من او تواند کرد و درین و حال نسبت فعل مذکور با و جایز است بکسی
 واجب و در جمعی که خواهد بکسی مشکوکند و باید جمعی را با و معاون ساخت که از غیبه
 آن بر آید یا قصد او این باشد که غیبت او با و نقص رسد و از فعل خود باز ایستد
 پس بکسی که خواهد از کسی که در و ظلم کرده باشد رشکیت نماید تا رفع ظلم مذکور از او
 بشود و چه را که کسی با او مشورت کند که با و جان خواهم هم غرض شوم یا معاطه

بسیار غیبت در حدیث
 جاست

نمایم و آنچه مانند این باشد چه درین حال آگاه ساختن مستشیر بر منافع و مصلحت و کارزار
 دین باشد بخیر شده **پنجم** جمع کواهد و سنت داون منق با و در صورت حکم شرع
 چه امرند کور بر بد عصبیه و وکیل او با اتفاق جائز است و بهم چنین جمع را و می باشد
 که عصبیه بخیر کرده اند **ششم** تفصیل بعضی عصبیه و نه زندان بر بعضی مثل آنکه بگویند
 فلان عالم افضل از فلان عالم است یا فلانی از فلانی بصری نویسد و امثال آن گاهی
 که معتنان امانت و تحصیف او نباشد **هفتم** غیبت کسی که متعلق بر هفتی باشد یعنی بر
 علایق قس میگردد باشد و از سنت آن با و است نکات نداشته باشد بنا بر یک قول
هشتم بگوید که کی که بصفت بری بالغت ناخوشی مشهور شده باشد چنانچه او را
 او و بماند شایسته مثل فلان امور یا فلان لکت و امثال آن گاهی که مقتدا حق را
 خفت او نداشته باشد **نهم** یا کورن عیب کسی پیش منی که بر آن مطلق باشند بشرط
 که کسی که بر آن مطلق نباشد نمی آید و باشد بنا بر قول **دهم** پیش در خطای کسی در مسئله
 مسایل علم که حکم بر آن کرده باشد و یا بر کذب او و زحری که در و آنچه مثل آن باشد
 بصفت دیگری تابع او در آن مسئله شود و بفضالت نمیشد و کسی آن خبر را راست نداند
حاشی **یازدهم** از کلام حضرت عیسی علیه و آله در آن حدیث لا تغرر مع
 الاضرار **نهم** مشهور که گناه صغیره گاهی که بر آن مهر باشند کبره میشود مثل آنکه اگر مردی
 جانی را بفریاد بگوید و بر آن اضرار نماید هر آینه پوشیدن مذکور با آنکه در اصل
 آنرا از دنیا بر نرفته اند کبره خواهد بود و مشهور میان علما آنست که نفس اماره صغیره
 کبره است نه آنکه صغیره با اضرار کبره می شود پس کوبایشان را بن حدیث را که بظن

اضرار بر صغیره

و اگر بر خلاف مقتضای این دار و بر منی خلاف طاهرش فعل خواهند کرد و خواهند
 گفت معنی این حدیث آنست که بر اصل صغیره با اضرار عقابا بمنزبت بکبر نفس
 اضرار بر ترتبت کن یا از آنکه عقابا که بر صغیره مترتبت در جنت عقابا که بر اضرار
 آن می یا بدتر محسوس ندارد و نمیرسد بهج است و اضرار در اصل با خود از مرتبت
 که بمنی شده برین است و ازین جهت است که همان را **صغیره** میگویند چه موضوع است
 از برای آنکه در آن در نیندند یا از آنرا بر که نیندند بعد از آن اطلاق شده است بر ثبات
 و در نیندن بر گناه یا آنکه بعد از نیندن در آن در مقام استغفار از آن در آیند چنانچه
 گوید او را بر گناه یا بر ثبات بر آن نیندند و این وجه تسمیه با خود است از کلام من
 معتبرین نزد غیره که میگوید که **صغیره** و **اعلی** ما فعلوا و **هسته** عطلون و معنی صغیره
 تقصیر کرده اند اضرار بر گناه را بر منی حکمی گفته اند اضرار عقابا آنست که بر فعل و اخذ
 معاصی دوام در نیندن یا آنکه توبه در میان در آید یا آنکه در مقام انکار و بیاری
 صغیره متغیر در آیند یا توبه در صغیره و اضرار را کمر بر نیندند و اضرار حکمی آنکه **غرم**
 بر عاده صغیره داشته باشند و بعد از نیندن آن بر صغیره دیگر غیر آن صغیره اضرار بر صغیره
 از دین می آید و باشد وظایف از اقوال علما آنست که آن نیز اضرار بر صغیره داشت
 تقصیر بعد از نیندن از آن نیز که در کلام او واقع است بحسب ظاهر تعاضای آنست که
 طول مال عاریض پوشیدن با اضرار بر صغیره باشد و با اضرار بعد از نیندن بر آن بگویند
 باشد اضرار صغیره و این حکم نیز بر نیندن است **یازدهم** در تحقیق عدد کبیره و معنی
 کبره میان اکار بر خلاف بسیار واقع است جمعی از ایشان گفته اند کبره بر نیندند

محضنا و محضه احبط الله عمله و سلبت عليه يوم القيمة الف
 ملك بن يديه و من خلفه يمشون حمدا لله يوم القيمة الى النار
 یعنی هر کس دشنام نهد و هر دوی را که زن داشت باشد یا زنی که شوهر داشته
 مرتبه قبول نه بدخای مغالی عمل او را هرگز مسلط سازد و در روز با این هزار درشت که
 از پیش و پس او آیند و گوشت بدن او را میزنند و باشند بعد از آن فرمان
 دهد که در آتش و زنج برند **چهارم** تصرف در مال تیم بر خلاف حق که
 ان الذين ياكلون اموال اليتامى ظلما انما ياكلون في بطونهم
 نارا و سبیلون سعیرا یعنی بدستی که آنان که مخزنه مال یتیم را و اشغال می برند
 از آن ناز و بی ستم و بداد امنیت و قربان نیست که مخزنه بیکسانی خود و آتش را
 در و باشد که در کفنه شوند با آتش و زنج و باید دانست که مخزنه خوردن مال یتیم
 درین آیه مخزنه خوردن که عبارت از مضاعف است یعنی بیکدیگر مطلق نفی
 از آنست خواه بعنوان خوردن باشد و خواه بخورد بیکدیگر از آن خوردن بواسطه آنست
 که طاهرترین منافع آن خوردن است و تضییع بیکدیگر بواسطه آنست که اگر نفع بردن
 از آن بر وجهی باشد مثل آنکه در عوض اجره عملی که بکس ایشان کرده باشد گرفته
 باشد یا آنکه بعد از رعایت عطفه یتیم بعنوان قرض باز یافت گرفته باشد
 حرام نخواهد بود و عقاب مذکور بر آن ترتب نخواهد داشت اگر گویند هر که از مخزن
 آن بعنوان اجره عمل یا بر سبیل قرض باشد هر آینه اشغال از آن اشغال از مال خود
 خواهد بود نه از مال یتیم پس بعد از آنکه مال یتیم بحیث افرام آن احتیاج بیت طلبا باشد

جواب آنست که مسلم میاریم که اشغال مذکور را در عرف اشغال بمال یتیم گویند
 بلکه اشغال بمال یتیم است نهایش نه بر وجه غیر مشروع زیرا که در صدق نفی شوق
 جایز است و کسایت بقای معنی شوق نه لازم نیست و بر بقای یتیم آن می تواند
 بود که تفسیر بظلم بواسطه نادانی یا کینه و مبالغه باشد تفسیر بر آنکه تصرف در مال
 یتیم نیست مگر نفش ظلم و ستمکاری و در تفسیر که آورده است که در ذیقت
 خوردن مال آن یتیم بعد از کاه قیامت و آید در حالتی که آتش که در و نشان
 از آن بر پشت زبانه میکشید و باشد و در و مان و پنی و گوش و چشم
 ایشان ظاهر می شد و باشد و اهل عرصات ایشان را این علامات می
 شناسند بهشتند که ایشانند که در و وار و دنیا سادرت بخورون مال
 یتیم کرده اند بکنار اتومیق در که شستن از آن روزی ما **چهارم** زنا کردن
 و بر خلاف قانون شریعت تجاوز کردن مباشرت زنا کردن که در **تفسیر**
 ذلك يَكُونُ لَكُمْ اِنْصَافٌ لَهُ الْعَذَابُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ و يَحْلِلُ قَبْلَهُ
 مهمانگانی کسی که بفصل آورد شرک بخدا و غوغای حق و زنا را باید قزای بکر
 داری خود را و و حید ان شود و او را عذاب روز باز بین و جاریه باشد
 در آن عذاب و حالتی که حوادلی اعتبار باشد از عذاب مسو و در وقت
 شد است که گفت از رسول خدای پرسیدم که کدام گناه بزرگتر است و
 عقاب آن گناه دیگر بیشتر فرمودند آنکه با خدای خود و دیگری را در عبادت
 شریک سازی و او را کمکی بی یاری خدا و بی یاری حق تعالی که ام کناه فرمودند

آنکه فرزند خود را بکشی از ترس آنکه مساجد و اعیان را بکشد و تو با خود دگر گشتی از آن
 که نام نهاده و خود را بکشی از ترس آنکه مساجد و اعیان را بکشد و تو با خود دگر گشتی از آن
 آن حضرت ای آیه نازل شد و اول آیه نیت و الذین لا یؤمنون مع الله الله
آخر و یقولون الله الحق حشره الله الا بالحق و لا یؤمنون و در حدیث
 از امام جعفر صادق علیه السلام روایت شده است که آن حضرت از پدر بزرگوار خود
 امام محمد باقر علیه السلام نقل کرده اند که در اقیانوس تحضیل ثلاث الدنیا و
 ثلاث الاخرة اما اللواتی فی الدنیا فانه یدهب و یورث الوجه و یورث
 الفقر و یجعل النفا و اما اللواتی فی الاخرة فینحط الرب عز وجل و یورث
 الحساب و المحل و حق النار یعنی در دنیا که در آتش خفت حاصل است
 در دنیا رسد و آخرت اما آن رسد که در دنیا نیست که نور روی را می برد و در
 دینی می آید و در دنیا و احوال حیات را نزدیک بگرداند و اما آن رسد که در آخرت
 است خط و غضب پروردگار و عذوب است که در قیامت او را خواهد گرفت
 و ناخوشی و مصیبت حساب که از دادن آن که زیاده خواهد داشت و عبادت بود
 در آتش و در آن که برای مرغان و کافرانست **ششم** که شستن از خاک کافران
 کاخی که در رکاب مصوم یا نسیب باشد قال الله تعالی یا ایها الذین
 آمنوا اذا لقیتم الذین کفروا فاحفظوا نفوسکم لعلکم ترحمون و من یؤلفهم
 یؤلفهم یؤلفهم و من یؤلفهم یؤلفهم و من یؤلفهم یؤلفهم و من یؤلفهم یؤلفهم
 یا ایها الذین آمنوا لا تألفوا الذین کفروا و من یؤلفهم یؤلفهم و من یؤلفهم یؤلفهم

به پیغمبر خدای چون بدینند آنرا که کافر انداخته شده و در هم پیوسته برای جنگ
 که و ایند برایشان شهادت یعنی هر نیت میکند و میگزیند و هر کس کرد اند برایشان
 در آن روز پشت خود را بگریزد و هر کس بگریزد او بقتل آن باشد که دشمن
 بر جانت و این را در پس کجایت او بگریزد و در دنیا پناه جوید بگریزد و هر کس بگریزد
 تا در او شکی تحقیق که باز گردد و در جنت بزرگی از خدای تعالی و بازگشت او در
 باشد و بجای بازگشت و در جنت **ششم** عاشق شدن بر پدر و مادر و عصبانیت
 و در زمین زنی که حضرت عزت عاق بدو را در اجبار شقی خوانده است
 آنکه فرموده است و یزید الذین یؤلفون الذین کفروا یؤلفون الذین کفروا
 و لا یؤلفون الذین کفروا یعنی بر روی پدر و مادر که دشمن است از کوی و از
 ایشان تنگ میا و محبت ایشان را اگران مشرک و مابک برایشان مزن که شود
 خدای تعالی از تو بخشنود و در سنای ایشان باز بسته است و در حدیث وارد است که
 قل یل علی الطواغیت ما شاء علی یدخل الجنة یعنی هر کس عاق پدر و مادر شود که
 کند می خواهد عمل آن که هرگز روی نبشت نخواهد دید و درین باب که کنان
 بکشد و درین محبت کند که ایهات مساجد آیت قرآنی بر ذم
 ایشان مطلق است حدیثی از پیغمبر است که عید و آنکه نیز روایت شده است
 و ان ایة الکبار سبع اعظمهن الاشرک بالله و قتل النفس والزنا
 اکمل التیمم و قتل المحسنه و عقوب الوالدین و الفار من
 الزحف من لقی الله سبحانه و هو یری من مکان معین و یحیی

آن شب را بسیار آوردند و باقی قوم را از آنچه شب واقع شده بود خبر دادند و
 افتاد ایشان را آنکه آن وقت ندانست بودند پس دست در آنخل نهاد و مردان
 ایشان با مردان ایشان بآن کار درآمدند بعد از آن در سر راهها یکین میکردند
 و هر کس میکردند او را میگردانیدند و این عمل میکردند تا مردم ترک آمدن لشکر ایشان
 نمودند و ایشان دست از زنان باز داشتند و مباشرت پسران مشغول شدند
 چون شیطان دید که کار او در مردان ایشان اسحق تمام یافت و همه فرقه عمر
 او شدند متوجه زنان شدند و خود را بصورت نرنگی بر آورد و در برابر ایشان آمد
 و گفت مردان شما بعضی با بعضی باین عمل مشغول شده اند شما نیز در مقابل این عمل در
 نگاری مشغول هستید تا زمانی آن بکنید و ایشان را بر حق طعن زنون ترغیب نمود
 و ایشان نیز بآن کار درآمدند پس لوط علیه السلام چون آن حال را از قوم خود
 مشاهده نمود در مقام وعظ و نصیحت ایشان و در آمد ایشان و نصیحت بزرگ آن
 بمنمود ایشان قبول نمیکردند و سر طاعت او در غر از آمدند تا آنکه چنان شد
 که مردان ایشان مردان زنان مستحق شدند و زنان بزنان از مردان فضا صحران
 پر خدای سبحان و تعالی جبرئیل و میکائیل و ایزد ابراهیم را بر ایشان و نسبت داد
 و در صورت بران صاحب جمال با لباسهای بکین و ایشان را لوط علیه السلام
 گذشتند و وقتی که او براعت اشتغال داشت لوط چون ایشان را دید گفت ای ادا
 گدار به که من بر پاشی شما هر کس که ندیدم کشتن را خواهم و دست نهاده است نزد
 بزرگان این شهر لوط گفت که بخوابید شما نیز بیدار است که مردم این شهر و چه کار ندیده است

ایشان مردی را که بر ایشان وارد میشوند میکینند و با ایشان مباشرت ننمایند تا آنکه
 خون از ایشان روان نشود و ایشان کشته خواهد مفرموده است که از میان این
 شهر بگذریم لوط گفت پس در این حالتی است کشته حاجت تو چه حاجت گفت حاجت
 من آنست که اینجا بگریزند تا شب دست و پا و عالم نازیک کرد و پس ایشان نزد
 نشاند و او در خور و در نسبت و گفت از برای ایشان پاره نان حاضر کن و از برای
 ایشان آب بیاورد و عجبی بیاورد که خود را باین پوشند و از سر مایمن کردند
 چون در خانه رفت باران در رود خانه سرگرد لوط با خود گفت چنانست
 و در خانه طغیان خواهد کرد و این پسر از خواهر برود و ایشان گفت برخیز به که با
 شما بشهر برویم چون بشهر آمدند لوط و بر پاره دیوار بر او میرفت و ایشان در میان
 شهر خوابیدند لوط گفت ای من اینجا راه رودید که من میروم ایشان کشته خواهد
 ما را فرموده است که از میان شهر بگریزند به ششم و تا خلف حکم اوی تو ای حکم که در لوط
 تا یکی شب با غنیمت میماند و بدان اعتماد کرده بود که کسی را نخواهد دید و ایشان را
 خانه خود را آورد پس شیطان علیه السلام با کثیف و طغی را از کن زنی برگرفت و در
 حاجتی انداخت شورش در مردم شرافت و هجوم بد خانه لوط آوردند و فریاد خانه
 خانه چون خانه لوط درآمدند آن پسر از آنجا بیدار شد و زبان تشنج بر گوش و ندید
 ای لوط تو تیرمیل ما در آمدی و آنچه ما را از آن منع میکردی خود بان قیام نمودی
 لوط گفت ای قوم این پسران همانان شدند زنا کردند و نصیحت میکنند و پرا حزن
 ایشان کردند و ایشان کشته ما از سر سینه نمیکشند و نه از ایشان را با کفار و خود کجی را

تغیر نماید و کوی پس لوط ایشان را داخل جحر جهنم ساخت و گفت همیشه مرا
 این چنین بود که دوست اینداشته که ایشان را از من منع کند و کوی ایشان
 در در خانه لوط با نیت میکرد و در طاعت میخواند تا آنکه در خانه را گشتند و لوط را
 بر کناری انداختند پس جبریل علیه السلام در مقام ملاقات خود و رسیده گفت ای لوط
 و خدمت بخاطر راه مد که ما رسولان بر تو کار تویم که بواسطه دفع ایشان آمده ایم
 ایشان را بر تو سپردیم و حال گفت شک بر گرفت و بر رویهای ایشان بگرفت
 و گفت شامت او حسن و حال گفت ای لوط که در شامت و چشای ایشان از دین
 افتاد و لوط علیه السلام دانست که ایشان کار می آید اند گفت ای رسولان بر تو کار
 از جانب خدای بکار ما مقرر شده که بشویم با کینه ایشان را بفرمایید و در میانم
 لوط گفت پس مرا بشوید و گفت که در حالت حاجت تو گفت حاجت من آنست که
 در ساعت بفرموده عمل کند و ایشان را یک ساعت دیگر صفت نهید که گفت ای لوط چه
 امر مذکور صلی است و نه صلی است از برای هلاک جمعی که نخواهی هلاک
 ایشان را پس بگردست و خزان خود را بکناری کش و زن خود را بگذار که او نیز بواسطه
 کفر و مشورت عداوت تا اینجا بود و در بعد شت مذکور در کلام محمد و از دست
 و صا من الظالمین پس بعد از آنکه از ظالمان است و ای محمد بعد از نیت که
 مرکب عمل قوم لوط شوند که باز آنکه کسی که در شت آن میشود از لوط و خدمت
 خواهد بود و بنویسند است عند الله فرموده است که من کائنات
لوط الرجال له نعیت حتی یدعوا الی نعته یعنی کی که در بعضی شبها

مراد آن تا عدد از برای است خود بخواند که با او همان عمل بجای آورند و نیز از بنویسند الله
 علیه و آله روایت شده است که من کعب امره فی در بهار و رجلا
 او علاما حشره الله یوم القیمه ان من الحقیقه نیادی به انسان
 حتی یدخل جهنم و لا یقبل الله منه صرفا ولا عدلا و احبط
 الله عمله و یدخل فی تابوت مسدوده مسامیر من جدید و نصیب
 علیه السلام تابوت مصفا می حتی تسقط فی تلك المسامیر فلو وضع
 عرق من عرقه علی اربعایه الف لما تواجمعوا و هو اشد اهل النار
 خدا با اینی هر کس بیشتر نماید با زن از راه دیگر یا زنی کند یا پری یا مردی
 شکر کند خدای تعالی او را روز قیامت بجای که بدو بی تر باشد بدین او از هر
 داری یا چنانچه در آرزویشند اهل محشر از آن بوی تا داخل دوزخ شود و قبول
 کند خدای تعالی از وصفت کردن علی را و راه خدای تعالی و حد الهی که در حکم
 نگارند و عمل او را از مرتبه قبول یافتن باز دارد و در آورده او را در بهشت
 که از انهار نامی بنین در هر چهار گوشه باشد و بر روی او زده میشود باشد
 صاحب آن تابوت تا از هم بپاشند و ریزش شود و در آن مسامیر پس اگر کسی از
 رکهای بدن او را بر بدن جبار صد هزار کس بگذارد همه هلاک شوند و خدا
 او شترین خدایهای اهل دوزخ باشد و از امیر المؤمنین علی علیه السلام روایت
 شده است که لوط طه ما دون الذر و اما الذر فهو الکفر یعنی
 لوط طه که این احدیث در باب عقاب انوار است ملاعبه با زیر موضع

مخصوص است و اما در بعضی خصوصیات که مخصوص کفر محض است اجاره
 نهند و اینک معارف این سخن در کلام **موم** و یا یعنی سود و زور خوردن که
الذين ياكلون الربا لا يقومون الا كما يقوم الذي يخطئ لخطا
من الترسية آنکه سود و زور خوردن بر بنی خیزند از قربای خود و کفر خیزند
 از جایی خود و کفر خیزند بر بنی دیگر که دریافت باشد و از این پس از عزم و عزم
 این بوده که چون بن سخن آوی نماید بن خود را بیدار و در طلب و عزم
 او ضایع میشود و خط و مایع می رساند پس کلام الکی بر طبق عزم ایشان نازلست
 حاصل کلام آنست که خورندگان سود و زور زو قیامت بشکل دیوانه و مجانی محض
 خواهند شد و اهل عزم و شایسته را باین علامت خواهند شناخت و در جمیع این
 روایت کرده است از پیغمبر صلوات **سعد صدق** و آنکه **لما سري لي سراج**
لسماء رأت رجلا بطرفه كالتبوت فيها الحيات تری من خارج
يوقته فقلت يا جبريل من هؤلاء فقال هؤلاء اصكنا لربا یعنی
 شبی که مرا آسمان میبردند و روی او دیدم که گویای ایشان در بزرگی مانند خانه
 و در آن ماران جا کرده بودند که از پیرون آن خانه دیده میشدند کفر ای جبرئیل
 آنها کیانند و بچگونگی آن عقوبت شد و اندر جبرئیل گفت اینها یعنی آنکه در
 دنیا سود و زور خورده اند و مرا و چون دن سود و زور کفرش آن دفع برودن از آن است
 خواه بعنوان خور دن باشد و خواه خود بکند و پیوسته از آن بخور دن که در روایت و
 حدیث از کتاب شده و بنا بر آنست که تسبیح گرفتارند و بیاید دانست

که برابر دو قلم است ربای در بیع و شری و ربای در قرض ربای در بیع و شری
 آنست که بعضی را بفرشتند همان جنس را بفرشتند که بعد از مدتی بگیرند یا نوع
 او دن را بخرند بگیرند مثل و چیزی زیاده بر مقدار آن و ربای در قرض آنکه نقدی
 یا بعضی را بدهن به بدهند بستان و برای آنکه بخری زیاده بر نقد یا بعضی
 مذکور بگیرند و ربای در بیع و شری با اتفاق مراست که در بعضی که سود و بیع و
 شری آن وزن و کیل نباشد یعنی تیراز و کشیده میشود و بیش و کمیل در بنی آنست
 مثل تخم مرغ و گرد و آن که در آنست از بعضی جایز است مثل آنکه تخم مرغ
 را بفرشتند که بعد از نگاه و دوازده بگیرند و ربای در قرض مطلقا حرام است
سپیم سود و جادوی که **لقد علموا ان الله مالک الاخرة من خلاص**
 یعنی هر آنکه تحقیق که دانسته اند بخود که هر کس خود بخرد یعنی یا موز و دیگر در چنین احوال
 و در آفت بجز از اینکه **سپیم** غیبت یعنی کسبی و دریافت قال الله تعالی و
لا تعقب بعضکم بعضا یحب احدکم ان یا کل لحم احبه
میتا فکر و **سپیم** غیبت یعنی بای که غیبت کنند بعضی از شما ای است
 محمد بعضی را آید دست میدارد یکی از شما کسی خورده باشد گوشت را در مومن
 خور و در حاکمی که مردار شده باشد یعنی خایچه نموده و بدارد و خوردن آن را بای که
 حیات را نیز نموده و دارد و غیبت نموده آن است و در حدیث و در او است که
سپیم صلوات است علیه و آله و سلم و است که **ایاکم و الغنیه فان الغنیه**
الغنیه است من الزنا ان الرجل قد نزل فی قیوب قیوب الله له و ایاکم

والغيبه فان صاحب الغيب لا يعقل الله له حتى يعقل له صاحب نبي
 بر شما باد که از غیب احوال را ندانید که غیب از زبان برتر است و عقوبت آن از عقوبت
 زمان تحت تدبیر است که هرگاه مدت که در کتب زمان می شود و چون از آن توبه کرد
 خدای تعالی توبه او را قبول می کند و او را می آمرزد و بر شما باد که غیب را ندانید که غیب
 کننده با وجود توبه آمرزیده نمی شود تا شخصی که غیب او کرده است از ذکر کند نزد
 و منقول است که خدای تعالی در حق محمد صلی الله علیه و آله و سلم که غیب کرد
 اگر توبه کند توبه او قبول شود و ازین کی که بهشت داخل شود او خواهد بود و اگر
 نوبت کند اول کسی که داخل دوزخ شود او خواهد بود و از امام خبر ما و حق علیه است
 روایت که هر که روایت کند بر بنی محسنی و مراد او غیب و دفع در مرتب آن
 مومن باشد حضرت عزت از او لایست خورده و در ولا شیطان
 داخل سازد پس شیطان نیز او را قبول کند و مثال نبرهم روح الله روح در بعض
 مصنفات خود آورده است که حکمت و بی که موجب این مقدار بسیار اند
 تشدید در باب غیب شده است و از آنرا که معاصی بزرگ تر و انچه از غیب
 که غیب اشغال دارد بر معاصی عظیمه که منافات دارد و حکمت باله تفاوت
 دیگر معاصی بواسطه آنکه شارع را اتمام مقام در اجتماع نفوس و فی الحقیقت و
 معاشرت مردمان با یکدیگر واقع است زیرا که اگر ای ادا نمودن نواهی غیبی را
 بدون تعاون و توافق میان بنی نوع مترسیت و اتفاق موقوف بر حصول غلبه
 و محبت و دفع عدولت و اتفاق و این حالت صورت پذیرفت مگر غیب

الطاهر و او در شفقت دانسته سبحانه اعلم سو کند خور دن بدو رخ در حلقی
 که دانند که دروغ است که آن الدین نیست و ان عهد الله و انما غیب منما
 قلنا اولئك لا خلاق لهم في الآخرة ولا يكلمهم الله
 ولا ينظر اليهم يوم القيامة ولا يكلمهم به ولا يكلمهم به ولا يكلمهم به
 چه این نیت در شان جبری نازل است از علای خود که بواسطه آنکه نفی که شاید
 باین عاید شود و پنهان کردند صفات پیغمبر صلوات الله علیه و آله که در توبه
 دیده بودند و بدل آن آنچه سوا حق مدعی ایشان بود نوشتند و سو کنند یا در دوزخ
 که از پیش خدای تعالی بر آن توبه نازل شده تا نباشد که پیغمبر صلوات الله علیه و
 آن بر ایشان غالب آید و بعضی گفته اند در شان مردی نازل است که سو کند دروغ نگوید
 کرده بود که معاصی که فرموده است و تصرف نموده کم بر آمده است و صلوات الله
 آن دانسته اعلم آنست که درستی که آنرا میفرمودند و بدل میکند عهد را که با خدا
 تعالی بسته اند و سو کنند آنرا دروغ خود را که در باب صفات مصطفی صلوات الله
 علیه و آله و تنفیذ آن صفات دیگر مایه کرده اند معاصی اندک و گفته اند که آن معاصی
 چند بود که یکی چند که با پیغمبر بود که از کعب بن الاشرف گرفته بودند و اقدام باین
 نموده آنرا در هیچ بنی نیت را نازل او را قدرت از ثواب خدای تعالی بایشان
 بخشی که بدان خوشدل گردند یا مطلقا سخن نکنند بایشان و می سپردند بر سر ایشان
 بجز آن که در آن لا که بایشان منوع سازد و علی اختلاف التفسیرین و بنظر محقق در
 ایشان شک و تردید نیست و پاکان زوایا را از الایمان کنند و مران را بکشد

اقتراح که بدان فال میگیرند پدید میآید که دست حیلۀ شیطان است
 از این اجتناب کنند و خود را از آن باز دارند تا بهیچ وجه رسالت حق نشود و ملا
 و فرزندی یا پسر چه درین آیه شرب همراهِ در تعالی پرستش اصنام یاد کرده است
 گنایه از آنکه هر دو در کنار یکدیگرند و در حدیث وارد است از امام جعفر صادق
 علیه السلام که من الخمر یعنی شرب الخمر یعنی خوردن شراب بعد از آن فرموده می دان
 سبب صحت آن شخص گفت ندای نرزد رسول خدای فرموده اند لایعینی حال لا
 بوقت ربیعۀ از آب خوردن آن تعالی دست میدهد که از شربت برسد و
 خود را بزمی مانند هم در کنار سبب کور و دایت کرده است از عبد الله عباس
 که حضرت رسالت علی علیه السلام در ضمن وعظی که در خطبه آخرین خود نموده
 فرمودند من شرب الخمر فی الدنیا سفاه است و غرور من الدنیا دار و بیه
 و من هم القادرب شرب شربت میاقطط و جسمه فی الآثام قبل ان یشریب الخمر شیخ طبرسی
 علیه السلام که لطفه تیغی بیا علی الطلیح یعنی یوسف علی التار و شاربها و عامرنا و
 معنی فی التار و شاربها و متباها و حاملها و الخمر لایعیه و الا فتنه سوار فی
 مرصنها و القیام الا و من استقام ما کان یهودیا و نصرانییا و اوصیایا و من کان
 شربها من الناس فخلیه کور من شربها الا و من باها و شربها لایعیه و لم یبتل

بیشتر

است و من شرب الخمر لایعیه و لا یسأل لایعیه و لا یسأل لایعیه و لا یسأل لایعیه و لا یسأل لایعیه
 قبل ان یشریب کان حقا علی الله تعالی ان یسقیه کل جرعه فی الدنیا شرب
 من صدید جهنم یعنی کسی که شراب خورد و در دنیا می خورد و در آخرت
 در آخرت از جریمای ناسد شده و زهره شربها شربها که برز و از عفوشت
 حدت آن تمام کوشش روی او در ظرف قبل از آنکه شراب بکشد و پس از
 هم بپاشد کوشش بپوش او مانند مرداری و آنرا در آتش بپاشند از آن مل
 قیمت است که در آن و بهند که در ابوی و وزخ برند و خوردند شراب و
 نماز آن در آن و وزخ خواهند بود و فرمودند آن و فرموده آن بر و اند
 آن و کسی که بجهت او بر میدارند و خورند بهای آن مساوی اند در احداث
 بر من و برابر اند در کنار آن پدید هر کس بدو هم خوراند آنرا بیودی باشد
 با نظر آنما از دین برگشته و هر کس بخورد آنرا بدو هم بنویسند بر و کنایه
 که خود خورده است همان و کسی که بخورد آنرا با بفرستد آنرا بنویسند و قبول میکنند خدا
 تعالی از نمازی او و زوزنه را و نه حق را و نه عمره را و اما آنکه نوبه کند از آن و اگر
 ببرد و بپاشد آنکه نوبه کند بر خدای تعالی لازم خواهد بود که بخورد آنرا در ایام
 که در دنیا از آن خورده است شرب و در آخرت از صدید جهنم که بپاشد
 از بزم به دوزخ بپاشد که در دنیای دوزخ جمع می کنند تا
 دوزخ جمع میکنند چون اهل جهنم تشنه شوند زرع تشنگی خود را بپاشند
 چشم استخوان که بپاشد لایعیه و شرب ابوی که در هر کعبه اقدام بپاشد

مثل کشتن صید و صید کردن کبوتران حرم و اشال آن که در محل خود تفصیل مذکور
 است قال الله تعالی ومن یزید فیه یا لعلنا نوظفکم فی عذاب
 الیم یعنی در کشتن او که کند و آن که درین اراده است را از روی ظلم و ستم
 کاری بخشنیم تا او را عذاب و دردناک و الحاد و در حرم بقول بعضی منسبین
 رجوع و حلال ساختن مراست در آن و گفته اند که الحاد و در حرم را کتاب
 هر چه است که گناه باشد حتی و شش نام دادن خود و خوردن اشش طعام و اشال
 آن و اکثر علماء آنند که اراده گناه و در حرم کعبه موجب استحقاق عذاب است
 اگر چه اقدام بان واقع نشود و خوف مواضع دیگر غیر حرم که چون کسی اندیش گناه
 نماید تا بفعل نیاید و از آنست موجب عذاب نمیشود و در حرم اراده آن مقامی است
 نیست چنانچه در همین کتاب مقرب مذکور خواهد شد ان شاء تعالی و این
 مسطور صریح است عذقه نقل کرده است که اگر کسی در حدن اندیشه نماید که کسی را در
 حرم مکعبه بقتل آورد و عذاب الیم خواهد شد و گفته اند که چنانچه حرم که مخصوص
 است بتضایع خناس و زیاده شدن ثواب عبادات چنانچه
 نماز و رکن شکر با چندین نماز و غیر آن برابری و احادیث بسیار درین
 باب وارد شده برای سادی و مقامی که بر مناسبتی تر است نیز در آن
 نیست از سایر مواضع **فهم** و زوی که التنازق و التنازع فاما
 قطع الید **فاما** عذابا کسبایی هر دو که در وی کند و یا که در کتب
 در وی شود و برید و پشمانی نیاز از برای علی که در کتب شده قال رسول

در حدن منزهه بخیر مذکور

الله تعالی الله عذقه و آله اربعه لایه خل تیا الا حرم و لا یقرب الیه الا الحیة و الله
 و شرب الخمر و الزانی یعنی چهار چرخند که حرام کنند آنخانه را چنانچه هرگز ثابت
 نیاید امانت را خیار است کردن و در وی نمودن و مشاشر شرب خمر کردن
 و زنا کاری نقص حده شکستن چنان که ماحدای تعالی یا پیغمبر یا یکی از ائمه معصومین
 است شده باشد که اولیایک الله اللعنه و الله عذقه و الله عذقه یعنی انما که شکسته
 عذر که ماحدای عذقه اند که در محکم با حق آن بقول و اقرار و بر روی آنچه
 خدای تعالی فرموده است که بر سر سوخته آن هستند که ایمان با پیغمبران و کتب با
 اوست و خدا ذکر و توبه و عیب آن در زمین مراش را است خط و عذقه
 و در دوسی از رحمت او و مراش را است بری عاقبت و در دنیا و آخرت
باز هم تقرب بعد از هجرت کردن از دنیا که در اسلام و شرف اسلام
 فایز شدن باز به بار کفر نقل کردن و در اقامت آنجا و اذن و لفظ توبه
 درین مقام بعین و غین هر دو رواست شده یعنی هر آمدن بمیان
 اعراب با دین نشین یا مأخوذ از غربت که معنی و در آمدن از وطن است
 و در نهایت این اثر نقطه مذکور است و در ایت عین نقطه دارد ذکر شده است
 و در کلام بعضی علماء مذکور است که در تیران بعد از اشتغال تحصیل علم بفرمان
 آن یا حق ترک آمدن است و خود را در آن غایت با حق و استعاضه
و در و هم ایست خدای تعالی و نماید شدن از رحمت او که ولا یتأسوا
 من ریح الله انه لا یأس من ریح الله لا القوم **و**

حق و ضایع نشود و جایز است اندر شوه کرشم برجا که شرع مطلقا حرامست خواه بحق
 حکم کند و خواه بیاطل و بعد از آنکه بگوید اجابت که بصحش پس دهد اگر نه بیایش
 او ملت شود و ضامن است که عوض آن یا بهای آن را بپردازد و معنی کشته اند
 که مراد محبت و درین آیه رب و سو و زراست و اندام **خشم** قاربتش **الطاهر**
المفسر والاضاب والاکثر من علی الشیطان چه مراد میسر قمار است
 و مراد بقاری که اندک بکایر شمرده اند هر بصیت که در آن شرط بر چیزی شده باشد
 که هر کدام بر آنرا بگردند و حسب بدون شرط مثل نزد شرطی و امثال آن که
 بشرط بسته شود و اگر جماع علی امامیه بر عت امتنع است اما قاریت
 و اما در بر آن نشود و صیغه است و قاریت آتشش را طاعت الاما قیبت در
 تیر اندازی و اسب و دانی و آنچه طاعت است بآن چنانچه در شرح حدیث اولی
 ذکر یافت **خشم** بچین در کیل و وزن که عبارت از کم کشیدن و کم کش کردن
 است که معنی که چیزی در وزنند و همچنین ریاده کشیدن و ریاده کش کردن که یکی
 فرزند قال تعالی ویل للطفیقین الذین اذا اکتوا اعلی الناس سبیحون
واذا اکتوا هم و از و هم بخیر و من می و ای مر که اندکان در کیل
 و وزن را اکتا چون می بست مانند بانه از غره مان برای خود تمام می بست مانند چون
 بپایند بر آن یا می پند بر آن و حق ایشان را می کشند و زبان بانشان می رسانند
 در تفصیل سبیل آورده که هر که در کیل و وزن چنانست که در ذی قیامت
 او را بقبر خنجر در آورند و میان دو کوه از آتش بشاند و کوبند و کاه از زبانشان

به پای و پینج این دو کوه آتش را داد و اینها را می چوده باشند و می شود باشد
خشم تو کم دمی در پیش پانی نگاه و درین **خشم** روزی بود که پشت بر کشند **انکم**
خشم اعانت و یاری دادن از باب ظلم و کافیت و درین باب آنچه در شرح
 حدیث یازدهم تفصیل و بیان است برین گریخت **خشم** تا خود را و ای حق مردم با وجود
 قدرت بر ادای آن زیرا که در حدیث وارد است از امام جعفر علیه السلام که من محسن
 حق المؤمن اعلم است که یوم القیامه محسن علیه عام علی در جبهه حق نیل من عود و قد
 اوده و دنیا و دی من عداست و غرض من به العلالم الذی من علی المؤمن **خشم**
 از بعین یوم یوم کوثر به ای القار یعنی هر کس حسن کند و پیش خود نکند و حق مؤمن
 را ایت و دارد و اورا ندای تعالی روز قیامت در عرض غصصات موازی
 با پسند سال دنیا بر پای او از رکهای او و در معانای عرق بسلان آید و دنی
 نکند از عجب خدای تعالی که این ظالمی است که حسن کرده است بر مؤمن
 حق او را با وجود قدرت بر ادای آن از تمام ادای آن نشده پس چهل روز در پیش
 او میگردند و بعد از آن فرمان در رسد که بدو در پیش بر بند و نیز در حدیث روایت
 شده است از امام مذکور علیه السلام که انما مؤمن حسن مؤمنان ماله و هو محتاج الیه
لم یزق و است من طعام یطعمه و لا یزق من الریح یطعمه یعنی هر آن مؤمنی
 که در تمام حسن مؤمن در آید از مال خود و او بآن مال احتیاج داشته باشد بخدا
 و پس که هرگز در پیش طعام مشیت را و نیاشا مد هرگز از حق محشوم که عبارت
 از شراب اهل شبت است **خشم** است در مال خود یعنی ریاده بر آنچه در کار باشد

موازی
 یا بعد سال

صرف کردن که آن الله لایحیت المسخرف یعنی بدستی که خدای تعالی دوست
نمیدارد و اصراف کنند که زاد و در گشت از نه القلوب آورده است که در
نوبت خوردن در روزی اصراف و از بعضی بشینان مغل کرده اند که کشته شد
ترین مردمان آنست که هفت اومده و هفت اهل و شر باشد **نظم** خواهر را
چون که از خواهر باشم **م** دارد اندیشه ترابم **م** طعام شکم از خوشی بی خوش
حالی **م** که بر یکینه کجی خالی **م** فانی عارفه العین از خورج **م** جای او مرید است یا
مطلع **م** شیخ الاسلام عبد الله الصاری که از اعیان صوفیه است فرموده
است **نظم** خرد و خلقت که اگر دنیا را القمه سازی و در دمان درونی غنی اصراف
نباشد اصراف آن بود که از آبرهای خدای تعالی صرف نمانی و از جای هدایت
که فرموده است اگر آبر کوه احد در وجه غیر صرف نمایند اصراف نباشد
اصراف نباشد و اگر بجای یابد در باطل خرج نمایند اصراف باشد **نظم** بجای غیر ایم
داشت **م** بنده باد و راجی در دیر **م** کای پسر خیر نیست و اصراف **م** گفت است
نسبت اندر غیر **م** بنده **م** یعنی ضایع که در نال و در جایی که نباید صرف کرد
صرف آن کردن آن **م** کتب **م** کاف **م** احوال الشیاطین یعنی بدستی که
ضایع کنند کان مال در معنی برادران شیطان اند که در عمل مذکور پیروی نمی آید
کرده اند و در دوزخ ترین او خواهند بود **م** در **م** **م** حیات کردن در عالم غیر
چنانچه روایت شده است از پیغمبر صلوات الله علیه که در ضمن خطبه ازین
نمود فرموده اند من خان الله فی الدنیا و لم یعد علی اربابها است علی غیر

دین اسلام و تقی است و بر علیه غضبان میورم به الی التا رفیوی بی نبی شفیق مقرر است
 الالبین یعنی هر کس خدای کند انقی را در دروینا و آزا ایضا جانش رسا ندیده
 آتیه بر فیوین اسلام مروجه بود و در معرض تقوی است و در عبادت آمد و در حال کد
 غضبناک باشد خدای تعالی بر ویس فرمان و نهد که او را بدو رخ بر نیس او را بر
 برکن رو و رخ بارنه شرف بر افشان و در آن ابر الالبی بر هم اشتغال ببلای کجاست
 از شنیدن تواضع ساز و غناست که با جماعهای اما سیه جمع قیام است اعظم است و ای
 دت بی جوی که در عروسی یافته سوری زمان نوازند بر طر که تا محرم آو از انیا
 نمی شنیده باشد و شتر اجل که مستی بر کذب و محایب مردم باشد آن خوانده بود
 مختارش و ام که اطرا بر آن نداشتند بعضی سیغراش میداند و بعضی از جمله کبار
 سمره اند و اسپه لال کرده اند بیست و شصتی که محمد بن مسلم را امام محمد باقر علیه السلام
 روایت کرده است و گفته است از آنکه شندم که منفرمودند الفتا نما و عدد
 اند علیه التا یعنی نما از عذبه کنایست که خدای تعالی آتش و رخ را بر آن
 و عدد کرده است و این آیه از کلام محمد عادت کرده که و من الناس من یختر
لهما الحدیث البضل من علی الله بغیر علم و یخترها هنرا و اولئک لهم
عذاب جهنم یعنی از مردمان کسی است که بی فرد و سخن نزیب و دهنده و
 مشغول کند از ذکر حق را یعنی بدل میکند سخن حق را آنرا تا که راه سازد مردم را از
 راه خدای تعالی یعنی تا سازد و از شنیدن قرآن و خواندن سورهالش و بر نانی
 و افزا و آیت و از آنکه حضرت دانشم آن کرده ام این نراست حدیث

نور کننده که سی و افک است در دنیا و غلاب و زهر در آفت پناهی که خبر
 آنچه بعضی معجزین گفته اند در شان آنهاست که کثیران بنشینند بر زمین و مردمان را
 بپستاهای سموات و طمان ایشان از شنیدن سخن حق بازداشتند پس بدید
 جمعی که کبره هر کس را می دانند که حضرت عیسی در کلام محمد عتاب بر آنرا
 وعده کرده است **فما کبره** باشد **جاءهم** صراحت بر معجزه چنانچه از پیش رفت و این
 چهارده کنه را این بود که سبب حصول اینها ازین ارا **ما مضی علیهم** است
 فعلی که در است که آنوقت از کبر سر نهاده اند و این دو نهیب که نه کور شد و نه عدد
 کنه آن کبره بر نهیب همی از خدا رفته اند نه از پیش علی بر چه کدام از غلاب
 عشوه قائم نیست که باعث اطمینان خاطر می در آن باب تواند شد و لیکن در اخفا
 و ظاهری و نه آن بر مردم مصطفی باشد که حصول بی آن شود چنانچه در اخفا عدم
 ظهورش قدر و معلوم است و مصلی که در کبره که در حفظ **ایضا الصلوات** و
الصلوة الواسطی واقع است و **سبب عظم** بر آن بوده است و از این قبایل
 نقل کرده اند که از رسول گرفته اند که کنه آن کبره هفت اند **اینکه** است عدد آن
 بنفست و بکثرت که بنفست **طرا** باشد چنانچه طراست که آنکه علی اما **میر**
 الله عیسی آن رفته اند که کنه آن هر کبره اند چنانچه شیخ ابو جعفر طریقی رفته اند که
 کرده منافات دارد با آنچه گفته شده است که عتاب کبره باعث آنست
 کنه آن غیر است که حال تعالی دان چنانچه اکابر مانتفون عنه گفته اند حکم
مناکحه و نطفه که مدخل کبریا بر تبارش پس ذکر

ذکر یافت زیرا که امر مذکور تقاضای آن میکند که کبریا ثانی چند باشند
 شخص و ممتاز از کنه آن معجزه تا چون از آن عتاب نمایند و مانند
 که منابر ایشان آفریده است و حاصل آنکه آفرینش منابر با عتاب
 از کبریا چنانچه در لول امیر علیه است بر تقدیری که کبریا بر منابر ممتاز باشند
 و هر کدام کنه های چند باشند علیحد و صورت معقول دارد اما کبریا کنه
 هم کبریا باشد و در صفت بعضی و کبره اضافی باشد چنانچه از پیش رفت اند که
 مقصود نیست و مضاد آید و اما حاصلی پیدا نیست چون حکم مذکور صحیح تواند بود
 آنست که مراد از آفرینش منابر سبب عتاب کبریا که در لول امین است آن
 تقدیر آنست که اگر بر کسی در امر شل واقع شود از اموری که در کتاب آن
 کنه باشد و نفس او بحد و رغبته نماید چنانچه شود از هر دو را در هر دو باز آورد
 چون از کنه بزرگ تر باشد و جزو تر را بمل آورد توانی که بزرگ کنه
 بزرگ تر از او حاصل میشود باعث رفع عتاب از کتاب کنه خود نیست
 و سبب آن ترک فعل آفریده میشود مثل آنکه کسی راست بر نی که بر مردم
 باشد بوسه از روی شوق و نظر بر او میسر شود و نفس او بحد و رغبته
 نمود و اگر نظر را حیا کند و بر امون بوسه کرد و نظر کردن مذکور معفو خواهد
 بود بر وجه ذکر کرده اند و درین سخن نظر است و در نظر چنانچه محض نیست
 طاهر **انجام** آنچه در موضوع این آیه ظاهر میشود که آنیکه گفته اند عادل است
 که از کنه آن کبره محبت باشد و بر معجزه اصرار نماید می باید مراد از آن این باشد

که هرگاه دو امر در دو بار دشواری که گناه یکی بیشتر از دیگری باشد خود را از آن
 کتاب کند بزرگ تر باز آورد و در کتاب خود تراصراحت نماید این سخن اگر چه
 میان علما مشهور نیست و در هیچ یک از مصنفات ایشان مذکور نه بلکه مشهور
 میان ایشان خلاف آنست خلافتی بر مذاهب مذکور مگر سبب تقاضای
 غیر از این نمی نماید پس آنکه بعضی اعلام گفته اند که هرگاه گناهان همه کبر باشند
 و وصف بجزیره و کبر و با صفا باشد لازم می آید که هر گاه بی با صفت رفیع
 باشد و در نباشد و محققانند که کلام شیخ ابوعلی طبری چنانچه گذشت مشهور
 بر آنکه این که گناهان همه کبره اند متفق علیه علما اما می باشد رضوان الله
 و مرتب و میان علما بان مشابهت کلام او در صدق دعوی کافی باشد
 گذشته است هر کلام که میگوید را راست است که او میگوید اما بعضی
 از متاخرین تصحیح کرده اند که علما ایامیه درین مسئله مختلف و بعضی از ایشان
 بعضی اقوال سابقه فایده اند و قول مذکور را نیز متعبد و این را ترجیح و ابی
 الصلاح و این درین و شیخ ابوعلی طبری نیست واده اند و محققان که چنانچه است
 درین باب احتیاج مبطلی درین مقام دارد که مقام را که ایشان آن نیست است
حدید
 روایت شده است بسندی که متصل است به شیخ رزیکوار محمد بن یعقوب الکفینی
 علی بن ابراهیم از پدر او ابراهیم بن هشتم از محمد بن ابی جبر که او را
 شیخ از هشتم بن سالم که از زمانان ثقة الله محمد صادق علیه السلام است

و از امام موسی کاظم علیه السلام نیز حدیث روایت کرده است از امام علی بن
 جعفر بن محمد الصادق علیه السلام که آنحضرت فرموده اند من سمع شیخا من
 الثواب علی شیخی فضعه کان له اجره ان لم یکن علی ما یبلغه
 شیخ کلام لا یخت نظام آن کوثر و بده آنحضرت در ضمن آغاز و در پایان
 آنحضرت نقل بر و در پیش از آنکه کلام امام علیه السلام که هر گاه در
 خبری را از ثواب بر علی و خود یا بعد ما نبی یا در رسد که اقدام بفرمان عمل بزرگ
 مقول عمل ثواب دارد و بعضی او را بزرگ نماید این را بعد از آنکه
 مراد را ثواب آن را اگر چه نبوده باشد آن روحی که باید رسیده **نیش** من
 شیخ من الثواب می تواند بود که مراد بشیخ ثواب است یا مطلقا بیدان
 ما باشد خواه بعنوان شنیدن از او یا مسمی باشد خواه بعنوان دیگر مثل
 آنکه در کتب از کتب حدیث یافته شده که بر آن وجه نوشته اند و مؤید این
 است آنکه در بعضی احادیث که درین باب لطیف و دیگر منقول است بجای من
 سمع شیخا من الثواب من علیه من الثواب واقع است و می تواند بود که مراد
 شدن از زبان راوی یا مسمی باشد و از این روایت که در حدیث دیگر واقع است نیز
 منطبق سماع از او شده باشد زیرا که در آن زمان چنانچه در شرح حدیث
 اول بن و کرامت برین وجه شایع بوده و نوشتن احادیث و تدوین کتب
 احکام بعد از آن همه رسیده اما آنکه محمول شود سماع و منوع مذکور بر آنکه بر یکی
 از وجه شش گانه که در شرح حدیث مذکور اشاره بآن از پیش رفت اگر چه ممکن

است اما بقدر و راست و چون عبارت مطلق واقع شده ظاهر است که
 ظنی است گویا نقل در ترتیب ثواب مذکور شرط نباشد بلکه اگر احتمال صدق
 کذب او هر چه در نظر سماع بگردد باشد و عمل بقول او کند ثواب
 مذکور را در حق باید علی شرط کفایت در دفع باور داشته باشد و بواسطه قیام
 بعضی خواهد و قرائن بر آن و ظاهر است که تصریح راوی مخصوص ثواب نیز
 نباشد بلکه در ثواب نیز در کار نیست و مجرد شنیدن آنکه فلان عمل مستجاب است یا
 غفلت مذکور است در ترتیب بر فضل آن و ترک این کافی است کان له اجر غیر
 ابره یا عاید است یعنی خواهد بود و در ثواب آن یعنی توبایی که بطبیع آن اقدام
 بعمل یازد مذکور نموده و آن لم یکن علی ما یلحقه اسپم کان و درین فقره غیر
 شایسته که در مکن مستتر است می تواند بود که راجع باشد یعنی می تواند بود
 باشد آن حتی که استجاب یا کراهت آنرا شنیده است بر وجهی که شنیده است
 یا ثواب یعنی اگر چه نبوده باشد توبایی که ترتیب آن را بر فضل یازد مذکور
 شنیده بر وجهی که باور رسیده یا بمجموع یعنی اگر چه نبوده باشد آنچه شنیده است بهر
 که شنیده است یعنی بر آن وجه از غیر مصلوات است عید و آنکه صادر شده باشد
 و مؤید این احتمال است آنکه در حدیث دیگر و آن لم یکن الحدیث که مایه
 وارد است **فان لم یجد** دانست که مطابق این حدیث حسن است و عاید
 در مضمون توبایی و در مورد و اندوختن بعضی احادیث و بجز توبایی باشد مثلاً
 کرده است آنرا هیچ رزق کوار محمد بن تقی و سبب الکلی در باب کاتب

از محمد بن یحیی از محمد بن الحنفی از محمد بن یحیی از عثمان بن عوف از محمد بن در آن
 گفت شنیدم از امام ابی جعفر و ابی جعفر و امام محمد بن عیسی که میفرمودند
 من لم یجد ثواب من الله علی عمل ذلک لعل التماس ذلک الثواب
 او شنید و آن لم یکن حدیث که مایه یعنی هر کس برسد با توبایی از جانب خدا
 تعالی بر عملی پس بجای آورد آن عمل را بطریق آن ثواب می یابد آنرا که نبوده
 آن حدیث چنانکه باور رسیده است و حدیثی که روایت کرده است از محمد بن یحیی
 در کتاب ثواب الاعمال از پدر خود علی بن یحیی از علی بن موسی از احمد بن محمد از
 علی بن محمد از امام از عثمان از امام جعفر صادق علیه السلام آن است من بعد
 منی من الثواب علی من یمن بحدیثی کان له اجر ذلک دان کان رسول الله
 صلی الله علیه و آله لم یجد یعنی هر کس رسیده باشد به ترتیب چیزی از ثواب بر
 چیزی از اعمال چیزی پس عمل آورده باشد آنرا نبوده باشد هر او را اجر آن عمل چنانچه
 باور رسیده و اگر چه رسول خدا صلی الله علیه و آله گفته باشد آنرا با من بی
 است که حدیثی ما را خواند است علیه السلام در بحث از دلایل سنت بودن فعلی عمل
 مسأله بر این مبنی است با حدوث نسبت به بعضی اعمال راست و البته اند
 و حکم کرده اند ترتیب ثواب بر آن ترتیب بر ایشان وارد نیاید که با آنکه
 متفق علیه جمیع علماء است که حدیث ضعیف اثبات حکم شرعی میشود با آن
 استجاب را که حکمت از احکام حدیث ضعیف حکم شرعی ثابت نمیشود
 ایشان اثبات کرده اند زیرا که حکم استجاب آن اجمال با آن احادیث ضعیف

نیت بلکه این حدیث صحت که اگر مشهور است معتقد بعض احادیث دیگر
نیز هست چنانچه مذکور شد بی مذمت بی کثافت حکم شرعی نزد ایشان صحیح
نیت مکرر باشد صحیح و مجرب است حسن و موثق حکم شرعی است بشود و اگر چه
مشهور و معتقد مبادیست و مکرر بدان حدیث دارا است غایتش اینست که
بدرست و محیی که اختیار آن کرده اند غایت ملتزمند و سبب آنکه در حکم و جوب
بعض افعال که احادیث معتضه دلالت بر آن دارد معتقد باین حدیث شده
اند و اینجاست را مخصوص افعال مستحی و آنست که مطلقا هر است زیرا که این حدیث
دلالت ندارد بر ترک ثواب بر نیام بعض افعال که حدیث ضعیف در
باب استحباب آنرا دارد و باید دانست که تقاضای امر بقیام بآن عمل نمیشود و مستحب
امر بقیام عملت **نیز** هم ظاهر شد که وجه آنکه اصحاب ما در میان احادیث معتضه
در افعال مستحی عمل مبادیست ضعیف را بخیر کرده اند و جزایست و در ضعیف
دلیل این در استحباب عمل مذکور این حدیث صحت نماند حدیث ضعیف
نمایش چون بطریق مخالفین این حدیث نقل نشده است بعضی اعلام از اعمای
ایشان بعد از نقل این اشغال که قوم بخیر کرده اند که نشانست هر که در آن حدیث
ضعیف را در افعال مستحی چنانچه نویی که از منابر عظامی این است در کتب
اذکار نفع بآن کرده است با آنکه در اتفاق دارند بر آنکه احکام شرعی مبادیست
ضعیف ثابت نمیشود و بر بنیادهای آن بدون شد کرده اینست که بخیر مذکور
که از طریق مذکور این صحیح دارد هر که حدیث ضعیفی یافت شود که دلالت

بر استحباب عملی از افعال داشته باشد و آن عمل از آن قبل باشد که احتمال درست یا
کرامت در آن رود و جایز است بلکه شایسته عمل به لول استحباب و اقدام به نفع
در سطح رعایت است احتیاط چه در اقدام بآن همان حصول نفع و ادراک ثواب
است و احتمال خطر و در افتادن بکین نیت زیرا که عمل مذکور بر آن تقدیر دارد و خواهد
بود میان اباحت و استحباب پس احتیاط تقاضای جواز بلکه استحباب آن خواهد کرد
اگر دایر باشد میان درست و استحباب غل آنکه حدیثی ضعیفی در باب استحباب عملی
وارد باشد که احتمال درست در آن رود و حکم به استحباب آن صحیح ندارد و احتیاط
مقتضی آن نیت و اگر دایر باشد میان مکرر و مست مثل آنکه حدیثی ضعیفی در باب
استحباب عملی دارد باشد که احتمال کرامت در آن کفایت دهد اگر مرتبه استحبابش
بر مرتبه کرامت بر همان داشته باشد مثل آنکه ثوابی که مرتبه استحباب بر مرتبه
درست باشد نماید باشد بر ثوابی که مرتبه بر کرامت بر ترکش مرتبه است
احتیاط مقتضی عمل آوردن آن خواهد بود و اگر مرتبه کرامت راجع باشد و ثواب
که مرتبه بر کرامت بر ترکش مرتبه دارد و زیاده داشته باشد بر ثوابی که مرتبه
استحباب بر ترکش مرتبه احتیاط تقاضای ترکش خواهد کرد و اقدام بآن نیت
نخواهد بود و اگر در یک مرتبه باشد و مبلغ هر دو ثواب مساوی
باشد یا مرتبه هر یک معلوم نباشد عاید توقفت و بماند نیت که در وقت
عمل اولی باشد زیرا که مساوات محض نیت قربت عبادت میشود و ثواب
بر آن مرتبه است چه جای مساوی که احتمال استحباب بواسطه حدیث ضعیف

در آن روز پس جواز عمل بحديث ضعيف در اعمال سختي مشروط باشد بآنكه احتمال
 حرمت در آن نزد و احتیاج بعمل مشروط بآنكه احتمال حرمت نباشد و باین
 احتمال که اجماع بر حاکم باشد بعد از آن گفته است و درین مقام بعضی
 مانند آن است که هرگاه احتمال حرمت در فعل زود جواز آن بواسطه حدیث
 ضعیف نخواهد بود چه بر تقدیری که حدیث ضعیف نباشد نیز اقدام بآن جایز
 خواهد بود که مفروض اشغالی احتمال حرمت است گوییم که حدیث ضعیف
 باعث اشغالی احتمال حرمت است زیرا که اشغالی حرمت نفسی است و اجابت
 حکمی است از احکام شرعی و دانسته شد که حکم شرعی بحديث ضعیف ثابت نمیشود پس
 حدیث ضعیف سبب اشغالی حرمت نمیشود و بسا باشد که غرض از ذکر این
 توضیح احتیاج باشد و حاصل جواب او آن باشد که در ماده مذکور جواز غفلت
 از خارج معلوم است بواسطه آنکه مفروض اشغالی حرمت است و احتیاج
 آن بقاعده اصولی ثابت میشود که مستثنی بر احتیاج احتیاط در اعمال دین
 است پس هیچ کدام از بوازم احتیاج مذکور بحديث ضعیف ثابت نشده
 باشد تا اختلاف متفق علیه ایشان لازم آید بلکه حدیث ضعیف باعث تحقق
 ماده احتیاط است و سبب آنکه عمل با احتیاط که احتیاجش بر دلیل دیگر ثابت
 شده باید کرد مانند دخول وقت از برای وجوب نماز یا ایجاب و خلاصه
 کلام بعضی احکام و درین نظر است زیرا که خوف در اشغال و حرمان
 ماده عملی که حدیث ضعیف دلالت بر احتیاج آن ندارد و احتیاط است هر وقت

آورده و محقق آنرا باید آنکه ثواب آن باو عاید شود و حصول ثواب نیز نیست
 مادام که قصد قربت در آن نکنند و فعل آنرا بر ترک راجع نمایند زیرا که مدار
 صحت اعمال بریت است که اینها الاعمال بالنیات که اینها الاعمال بالنیات
 پس فعل او بر هر تقدیر و ایراد خواهد بود میان آنکه چنانچه مفاد حدیث ضعیف
 است ثابت باشد و ثواب بر آن قریب میشود و میان آنکه بدعت و تشیع در لغو
 دین باشد و در کتاب آن متوجع عقاب و هیچ شک نیست که ترک
 سنت اولیست از در افتادن بدعت و تشیع پس فعل مذکور در هیچ وقت
 نخواهد بود که دایر باشد میان مباح و سنت و نه میان مکروه و سنت بلکه همیشه
 دایر است میان حرام و سنت و تا در آن متضمن عقاب نیست و فاعل آنرا
 اشخاصی از عقاب متیقن نمیکند انیکه شیع علم مذکور دایر است میان حرام و
 سنت از روی محاشات و همای با ختم است و الا می توان دعوی کرد که
 احتمال غیر حرمت در آن مگر تجدید بر تقدیری که دست باریج حدیث حسن بر غیر
 و کنویم که احتیاج بآن باین حدیث ثابت است البته فعل مذکور حرام بعد از
 چه صدق است بر آنکه اقدام بفعل است بقصد قربت که دلیل بر مشیت
 احکام شرعی تواند بود دلالت بر احتیاج آن کرده است و اقدام بفعل که ای
 با شق بدعت و تشیع است و استلزام و بعضی فضل برین وجه بیرون شده از
 اشغال مذکور کرده اند که مراد قهرمان آنکه گفته اند در اشغال سختی عمل بحديث
 ضعیف می توان کرد و در اعمال واجب و افعال حرام نمی توان کرد و آنست که هرگاه

در باب استصحاب علی حدیث صحیح وارد باشد استصحاب آن حدیث ثابت
 شود و حدیث ضعیفی نیز باشد که دلالت بر آن کند که ثواب آن فعل بحسب قول
 جز است جایز است عمل کردن آن حدیث ضعیف و حکم کردن بآنکه ثواب مذکور
 بر آن مترتب و هیچ شک نیست که حکم مذکور از احکام حدیث ضعیف است که حدیث
 ضعیف ثابت میشود و این معنی دارد که حدیث ضعیف در اثبات حکم مذکور مستقل
 نیست و با تعارض نمی تواند اثبات آن نمود و آنکه موید و مومک حدیث دیگر نیز غیر
 تواند بود و بخوبی از این عمل حدیث ضعیف را در اعمال نمی آید که هرگاه دو
 حدیث در باب استصحاب علی وارد شود یکی صحیح و یکی ضعیف مکلف را با
 است که در حال اقدام بان عمل حدیث ضعیف نیز بر آن نموده شود حدیث
 صحیح و از حدیثی که درین هر دو حدیث معنی نیست اما در وجه اول بواسطه آنکه تقریر
 مخالفت دارد و با منطوق عبارت قوم زیرا که کلام ایشان صریح است در بیان
 ائمه این عمل کاهی که حدیث ضعیفی بر استصحاب آن کند و اصل قیاس این تأویل دور
 از کار نیست اما وجه ثانی بواسطه آنکه با وجود ناخوشی و دوری آن قاضای آن
 میکند که تخصیص حکم مذکور را با اعمال نمی دهد بنا شد چه حدیث ضعیف بن
 معنی که موید حدیث صحیح سازند مطلقا جایز است خواه در اعمال می باشد
 خواه در اعمال واجب و عاقل و استقامت علم بحقیقی است و امور را بوم نشود
 حدیث صحیح و در باب استصحاب علی حدیث صحیح وارد باشد استصحاب آن حدیث ثابت
 شود و حدیث ضعیفی نیز باشد که دلالت بر آن کند که ثواب آن فعل بحسب قول
 جز است جایز است عمل کردن آن حدیث ضعیف و حکم کردن بآنکه ثواب مذکور
 بر آن مترتب و هیچ شک نیست که حکم مذکور از احکام حدیث ضعیف است که حدیث
 ضعیف ثابت میشود و این معنی دارد که حدیث ضعیف در اثبات حکم مذکور مستقل
 نیست و با تعارض نمی تواند اثبات آن نمود و آنکه موید و مومک حدیث دیگر نیز غیر
 تواند بود و بخوبی از این عمل حدیث ضعیف را در اعمال نمی آید که هرگاه دو
 حدیث در باب استصحاب علی وارد شود یکی صحیح و یکی ضعیف مکلف را با
 است که در حال اقدام بان عمل حدیث ضعیف نیز بر آن نموده شود حدیث
 صحیح و از حدیثی که درین هر دو حدیث معنی نیست اما در وجه اول بواسطه آنکه تقریر
 مخالفت دارد و با منطوق عبارت قوم زیرا که کلام ایشان صریح است در بیان
 ائمه این عمل کاهی که حدیث ضعیفی بر استصحاب آن کند و اصل قیاس این تأویل دور
 از کار نیست اما وجه ثانی بواسطه آنکه با وجود ناخوشی و دوری آن قاضای آن
 میکند که تخصیص حکم مذکور را با اعمال نمی دهد بنا شد چه حدیث ضعیف بن
 معنی که موید حدیث صحیح سازند مطلقا جایز است خواه در اعمال می باشد
 خواه در اعمال واجب و عاقل و استقامت علم بحقیقی است و امور را بوم نشود

حدیث صحیح و در باب استصحاب علی حدیث صحیح وارد باشد استصحاب آن حدیث ثابت

شود و حدیث ضعیفی نیز باشد که دلالت بر آن کند که ثواب آن فعل بحسب قول

از حدیثی بن ابی هریرة و غیلم الشان و مصنف کتب و تصدیه بود است
 نقل کرده اند که بعد از آنکه در بغداد بملاقات ابوالکاسم حسین بن روح رسید
 از او استکشاف بعضی مسائل نموده برگشت با و نامه نوشته القاسم بن روح که تصدیه
 با آن نامه همراه بود بصاحب آلاء مرساند در آن تعداد از آن حضرت آئین
 دقایق فرموده بود و حسین بن روح صاحب او را آورده آن تصدیه را در علم
 باطن بجزئیات رسانید پس دیدند که در حاشیه آن تصدیه نوشته شده است با و
 که قد و عونا الله لک فزق و لدین ذکین و درین و بعد از آن ابوجعفر ابو
 عبد الله از دور وجود آمدند و ابوجعفر همه را از آن خود فرمودند و است
 باینکه بنده ای مرعوب که در حدیثی هم وجود آمده ام و نعم الاضمار دور
 سال رسید و است و نه از هجرت و عونت حق است اجابت گفتند بجز از هجرت
 از وی چیزی است از سعید بن عبد الله بن ابی الطفیل که از محمد بن عمار
 است و بعضی گفته اند که سعادت ملاقات امام حسن عسکری علیه السلام
 رسیده و در سبب آمدن و تمثیل از دنیا رحلت کرده است از احمد بن محمد
 از حسین بن سعید بن حماد بن محمد بن کثیفه و غیلم الشان و صاحب تصدیه
 بوده و اصل او از کوفه است از این با هزار آمده و از او از قوم شمر شده و
 قم مذکور است از ابن ابی عمیر که او را پیشتر یافت از موسی بن وهب
 البعلی که از راویان امام جعفر صادق و امام موسی کاظم است و علی بن ابی
 حکم بن شمس که در ده اند از عمر بن شیک الفی الکوفی از اسلام الکلی که هر دو از راویان

مانند چیزی که بجهت منسوب و آنچه که با وجود عدم تحقق شرط مذکور خفت
شده است شایسته است یعنی مخالفت یا سلب است نه اثبات چون موافق احتمال
است وقوع آن در قرآن و حدیث منافی با اعتنا نیست بخلاف شایسته که
مخالفت قباس و احتمال هر دو باشد که آن در قرآن و حدیث واقع نمیشود
مثال اعداد ثانیث صغیر بواسطه آنست که راجع است بکلماتی که مذکور است
یعنی بکلماتی مرتبه که بکوی با یکجا است ضعف و ناتوانی او یعنی حکایت
مذکور را باز سر گیر یا مبدل و یعنی سوالی که کردی عاده قنای قاعا و
ثالث مرات درین فقره صفت تغیب بکار برفته زیرا که در کتب اولی است
حقیقی عاده که ایقاع ثانویست تحقیق است و اگر راجع و تحقیقی حل شود می باید
صاحب مرتبه کشیده باشد و استدلال بحدیث و لا بد در بعضی موارد باشد بخیر
باری که کتب کشیده شده را میگویند سبحان الله العظيم و مجده سبحان الله
شرح حدیث هشتم من ذکر یافت و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظيم
حول یعنی قدرت است یعنی نیست قدرت و توانایی کسی را مگر با خدا یعنی بلند
مرتبه بزرگ و القوه المحرم مراد بقدر خیر و احتیاج بخالی است که القوه مراد
الوحدی القدرین کنایت از آنست و هر چه بلیغ و اورا نیست مرتبه پرست
و مراد اینجا ضعف و سستی که لازم رسیدن بآن مرتبه است از قبیل نمیده لازم
بسیار ملزوم ند و بر کسر سوره و بر بضم و دال و بضم ما و بکون با هر دو و
است بمنزله شکی اللهم هذا من عندک من هبات خدای تعالی و بیان

انکه هدایت او بر نوع است و منمن حدیث است و ششم من ذکر یافت و مراد
انچه ما عدا ی نوع اول و نوع پیغم است و افضل حق من فضلک من فضل و لغت
یعنی کثرت و پیروی از آنست قال فی القاموس فاضل الماء یعنی منین و منین
ای کثرتی سال یعنی بیا رکن در میان و در آبرین فضل و کرم خود را و کلام از پیش
استعاره بکار نیاست با تخمین چه تشبه شد است فضل لک و در زبان و سندن و سندن
باب و انکه کشیده شده است بکار مشبه و ذکر افاده که در انعام است مشبه به است
یعنی آنست و انزل علی من ربک کات یعنی نازل ساز و در قرآن است بر من از برکت
و نعمتای خود تشبه شد است و درین فقره رسانیدن خدای تعالی مرکب است و در
با نزال که عبارت از انصاف چیزی است از نابالایش بر پس استعاره به تشبه
شد است بکلمات و شیشی کج رتبه بر بلندای شیشی مکانی و استعاره شده
لفظی که از برای آنست و عبارت که در منمن است حال باید و را منمنی منمنین علیه
طاهر است که میسر علیه من راجع بکلمات چهارگانه آخر باشد و طاهر مراد بقیض
را آن است شتون آنها باشد بکشتن و بپاشیدن و انکشتن در با سطره شتون
آن باشد باقیض علیه شاکل و انچه ما عدا ی نوع اول و نوع پیغم است عرب کاهی که در انچه
نست و انچه ما عدا ی نوع اول و نوع پیغم است عرب کاهی که در انچه
مراد انچه معنی خود شن باشد و در واقع عبادت عجب پس مراتب شیشه مدلی بود و تشبه
از باب حله **سی و هشتم** مراد القوم
روایت شده است که منمنی است بشیخ نزد کوا که در منمنی کینی از محمد

بنیادی از محمد بن عیسی از حسن بن محبوب از سید القیصر که از محمد و عیسی
 روایت امام حنفیه صادق هم نقل است از زید شام که گفت روزی در در خانه
 که بطواف می نمودم دوست من بر من امام حنفیه صادق بود و گفت
 سرگشت بر روی مبارک برکت و سکنت یا شام ما راست ما منع را با
ثم لی رو عاتق قل یا شام فی طلب لی الی الخ فی سید بر عبد السلام بن عبد الرحمن
 و کان فی الجن فیهما و خلقی سید ما فی الخام مذکری که در بامین پروردگار
 من بعد از آن کریم کردند و عاف نمودند و کشتن ای شام مدتی که من از پروردگار
 خود طلب کردم سید را و عبد السلام بن عبد الرحمن را که ایشان را بمن بخشید
 و ایشان در زندان بودند پس خدای تعالی دعا می فرمود و من قبل و ایاست در
 آورده و ایشان را بمن بخشید از زندان را می یافتند کافی است همین حدیث
 در مدح و از امام حنفیه صادق علیه السلام در ضمن حدیثی بزرگی که او احببت است
المؤمن من فیه فرح و من شال یقده اما مکه رای المؤمن هو لاسن احوال
یوم القیمة قال له المثل لا تقزع ولا تحزن و انما یسرور و الکرامه من استقر و یسرور
 حتی یقوت بنی است و عدل بنی سبب با یسرور و یسرور و المثل اما مکه
فیقول له المؤمن یرحمک الله نعم الطایع فرحت من قری و نازلت
تشرنا بالسرور و الکرامه من استقر و یسرور رایت و لک من انیت فیقول انما
الذی کسبت و ناله علی خیک المؤمن فی الدین خلفی است و عدل من شمع
 کلام بلاغت نظام در ضمن دو بخش **نیش اول** سلامه کلام امام علیه السلام

هرگاه برانگیزد خدای تعالی مؤمنی را از قبر او و بفرستد که محشر در آور و بیرون
 می آید با بصورتی که پیش من او می فرستد باشد و او را اول می داند باشد و او را
 و هر کس از روز میرانیده باشد و هرگاه چند آئین هوی را از احوال قیامت
 باو میکشد باشد فرخ ممکن و اندو کین میباش و بشت یاب بشا و شدن
 و نوارش یافتن از جانب خدای عز و جل تا وقتی که بایستد در برابر خدای عز و جل
 پس حساب او را باستانی بگذارند و بسوی بختش فرماندهد و همچنان آن مثال
 پیش من او می فرستد باشد پس بگوید آئین باو که دست خدای تعالی بر تو باد خوش
 و برای بودی که از قبر من بیرون آندی و همیشه در ایشارت می دانی باو
 شدن و نوارش یافتن از جانب خدای عز و جل تا آنکه می دهم از او آنچه می گشتی
 رسیدم بگو که تو کیستی که مصداق این یکی شدی پس بگوید باو آن صورت
 که من سرور و خوشی ام که در دنیا بجا بر آورده ام و من خود را آورده و خلق کرده
 است مرا خدای عز و جل که در دنیا بجا بر آورده ام و من خود را آورده و خلق کرده
نیش دوم در مدح و من شال یقده اما مکه رای المؤمن هو لاسن احوال
 قاف مانخواست از اقدام در حرب که عیادت از شجاعت و عدم ترس
 است یعنی میرانیده باشد از ترس قوی دل و شجاع عیسایه باشد انصورت
 او را و می تواند که شجاع یا بوده باشد بر وزن یسرور ماضی او قدم نفع و ال باشد
 همچون لغت معنی مقدم می شود و او را چنانچه برین وجهت قوله تعالی تقدم
 یوم القیمة برین تقدیر لفظا اما مکه بگوید خواهد بود و نه بکس نعم الطایع فرحت

ای

عید بچون افت ملک و حضرت آمدند تا مقدم من و منتهی فان تا مسمی بدین
 و پیش علیه اتراب کان لیکن قدر مقام و اطمن الاموال و الفراط مثل اصل احد
 و قال صلی الله علیه و آله من حطل علی ای من حطه هو یقدر علی داحیه علیه
 یوم خطبه مشا در شرح کلام آنحضرت از پیش من و پیش **بیش** لعل الله قبول
 ایلو منین علیه السلام انکه فرمود است رسول خدا صلی الله علیه و آله که هر
 عالم شود بر کلاه کی و بشود که از دنیا فرشته صادر شده و در مقام فانی آن
 در آمده بر مرد و عطا بر ساز و مثل آنست که خود آن اقدام نموده است و کسی که
 نیکی کند و منت بخند برادر و برادر خود بسبب باز گردانیدن عینت او که یکی
 غیبت او را در مجلس نشود بر گرداند از خود خدای تعالی هزار بار بزرگوار
 و بنا و آنست و هر کس در مقام کلمه غیظ شود و خشم خود را فرو نهد و در حالت
 که قدرت بر آن داشته باشد که متعین می آید اهل او را و پادشاه جانب خدای تعالی
 ثواب میدهد و هر کس سعی کند در بر آوردن حاجات پیری و خواجاست
 مذکور بر آورده شود و نخواهد بود آن آید از کنان خود مانند روزی که از
 ما و متولد شد هر کس اندوختی را از غناط مراد بر مؤمن خود دفع کند خدای
 تعالی هفتاد و دو هزار بار از او و همای و دنیای او متضرر سازد و کسی که نماز
 گذارد و برقیته نماز گذارد و بر هفتاد هزار فرشته و پیامبر و خدای تعالی آید از
 کنان او گذشته است بیل که مقام کند و سر قباد و ما و او را وین کند و در بناک
 سازند قباد را هر آینه باشد و او را بجز قد م که بر داشته است قراط از ثواب

که آن قراط هم سنگ کوه احد باشد و فرمود است رسول خدای صلی
 الله علیه و آله که هر کس نگاه کند و بر تقوی ادا و حق را که در فرموده باشد
 در حالتی که قدرت بر ادای آن داشته بود می نویسد برای هر روز
 که بر آن بگذرد که یکی که آن روز را هر وقت گرفت تمنا کرده باشد **بیش** و من
 سبع فاشته مراد بفاشته هر چه است که خدای تعالی از اقدام بآن نمی کرده است
 و که باشد که انحصار عیش باشد یعنی که هیچ آنقدر نظر عقده شرع را ندیده باشد
 و مراد بشیدن آن امر از آنست که از نازل بشود و یا نفاعل مثل آنکه انگلی بشود و
 که در فرج میگوید یا دشنام میدهد یا عیب میکند در غیر موضع که مستحق شده
 چیزی چه در شرح حدیث سیام شبی فریاد **مرحم** که به خطا هر انیت که مراد بشیدن
 مطلق اطلاع بر آن باشد خود او بخیران دیدن باز نوشته بر آن مطلق شدن بنایچه
 در حدیث سی و یکم در من بحسب شیاس الثواب بر یعنی محمول شده بود و من
 تطول علی حینه عینیه یعنی فی رو عینیه یعنی عینت مضرت و فی از برای بریت است
 و شب از اینجا استنباط توان کرد که شنیدن غیبت کسی عیب است که باز گرداند از اینجا نیز
 باشد و در کلام هیچ یک از علما دیده نشده است که بگویند آن کرده باشد و بگویند
 مذکور خدای از قوتی نیست و من کلمه خطا خطا یا جزودن و جزودن خشت
 اعطاء الله ابر شمس طه هرا بر کلام من خاست دارد آنچه مشهور شده است
 نقل آن از پیغمبر صلی الله علیه و آله که افضل الاعمال احدا یعنی خیرین اعمال علی است
 که عیب و شفت در اقدام آن بیشتر باشد زیرا که شفت شهادت است طاعت است

از مشقت فرزند نیدن چشم و بپاشند که در جواب آن گفته شود که شهادت
 و قائل بر حسن ابراهیم و مثل ابراهیم عمل است که من جایز باطنه فخره عشر است
 پس بنویسد بود که ابو کظم غیظ ابراهیم که ده مرتبه تصنیف یافته باشد
 مثل ابراهیم شهادت باشد که تصنیف یافته باشد و میاید است که در کظم
 غیظ و فرزند نیدن چشم ثواب بسیار حاصل است و همیشه سفارش و اولیا
 بود است در روایت کرده شیخ بزرگوار محمد بن یعقوب کینی در کتاب کافی از
 امام زین العابدین علیه السلام گفت قال رسول الله صلی الله علیه و آله
اصب السبل الى الله عز وجل برحمن برحمه غیظ تروها بحکم و برقه مصیبه تروها بصبر
 یعنی فرمود است رسول خدای تعالی در کشیدن و دو چرخ است بر غم و غم که بر
 گردان آنرا بحکم و برقه مصیبتی که باز گرداند آنرا بصبر در روایت کرده است از امام
 محمد باقر علیه السلام که من کظم غیظا و هو یقید علی مقفله خشی الله فلیامنا و
 ایمان یعنی کسی که فرزند نیدن چشم خود را در حالتی که قدرت داشت باشد بر عمل کردن
 تقضای آن پس گرداند خدای تعالی دل او را از ایمانی که گردان و بطن و بطن اهل
 سنت و شیعه روایت شده است از امام زین العابدین علیه السلام که روزی
 و منویا خشنه و کینه ای میاوه بود و آب بر دست مبارک ایشان بر خیزد
 که نگاه ابرق از دست او افتاد و بر روی حضرت آمده مدعی مبارک ایشان
 را محروم ساخت پس امام علیه السلام سر مبارک خود بالا کردند و بجانب مکه
 آن کینه از روی چشم کشیدند و ساعت آن کینه خواند که والله علی النقطه حضرت

فرمودند فرزند نیدن چشم خود را بر ابراهیم آن بروی خواند که والله علی النقطه
 فرمودند غم و غم و از آن دو در گذشتیم پس تنه است را خواند که والله علی
 الحین حضرت فرمودند است قره و لوجه است یعنی تو ازادی از مال من در راه
 خدای تعالی و نقل است از ابی ذر غفاری رحمه الله که شخصی در مقام درشتی
 با او شد و دشنام بسیار داد و او را دشمنی و علم و بر روی پیش گرفته باو گفت
 ای برادر زاده من بدیستی که مرا در پیش عصبه میستی اگر از آن نجابت نیام
 آنچه تو بمن گفتی نقصان من نخواهد کرد اگر نجابت نیام و بنویس آن گرفتار
 شوم پس من بدتر بکشم از آنچه تو گفتی خرج من ذنوبه ذنوب یختم ذال نقطه
 و از جمع ذنوب است شیخ ذال و بکون لون بمعنی کنده و فعل آن ذنوب مرآتیه
 فی الصحیح الذنوب هم ذنوب الرسل و بر و آن از آن از قبیل استیاده
 است چنانچه در شرح حدیث و هم از پیش رفت و من مطلق علی ذی حق قصه مطلق
 توبین و نقل در ادای حق است و تأخیر آن از وقتی بوقتی و توبی نجاشی است توبی
 و غیر مالی از حقوق الناس و حقوق الله چنانچه و اصل است در آن تأخیر در
 اخراج زکات و ادای حج بعد از وجوب و تأخیر نماز از وقت خود و آنچه مانند
 آن باشد خطیه است رعنا رفع من منقطع و شین شده و نقطه و بعضی تخلف
 است تا خود است از تغیر که بمعنی گرفتن غرست از مال مردم بحکم ظالم
حدیده سبی و عجز
 روایت شده است مبنی که اتصال دارد شیخ بزرگوار محمد بن یعقوب کینی

از مبعی از اصحاب ما که از آنجده بن ابراهیم است که پنج پیشین ذکر یافت از شهاب
 مقدس است از احمد بن محمد بن خالد از اسمعیل بن عمران بن محمد بن ابی نصر ابی کوثر
 الکوفی که از اصحاب امام موسی کاظم علیه السلام است و در کتب رجال تصریح شده
 او بن او شده و اسبم و خالد بن سعید الکوفی است از ابان بن تغلب که
 مساجد حدیث امام زین العابدین و امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیه السلام
 است و یاقوت است و از هر سه ایشان حدیث روایت کرده است و در این
 خصوص ضنون حرمت و حرمت و فقر و فقرات تمام داشته باشد و در است
 علی و میان قرآن امام او شصت و نه یافته و چند جلد کتاب تفسیر دارد و در
 رجال ثقة و جلیل القدرش میانه اند و از امام محمد باقر علیه السلام روایت شده است
 که با و گفت احسن فی مسجد المدینه و اذنت الحسن فانی احب ان یری فی شیعی
 مثلک یعنی نشین در مسجد مدینه و شنوی ده مردم را که من دوست میدارم که
 دیده شود در میان شیعه من مثل تو و در جوار خون غریب با امام جعفر صادق
 علیه السلام رسید گفت اما و استعداده روح قلبی فوست ابان یعنی بخدا است که
 مراد رود و در این روح و است و در امام جعفر صادق علیه السلام
 السلام که گفت لما اسری بالینی صلی الله علیه و آله قال ارب ما حال المؤمن
 عندک قال یخجل ان لی ولی فنه با برنی بالجهنم و اما اسرشی الی
 نصره او لیالی ما ترو دوش فی شی انما علی کتره دوی فی وفات المؤمن یکره
 الموت و اگره مسائره و ان من عبادی من لا یصلی الا الفی لوصفته الی غیره

من

طه و ان من عبادی من لا یصلی الا الفی لوصفته الی غیره و اما
 الی عبیدی شیعی است که امام اقرضت علیه و آله تقریب الی بالوفاء فی صبه فاذا اتبه
 کت سمع الله منی یجمع به و لیس الله فی سیر به دل ساندی یطوق به و یروای
 یطیش یحان و عافی اعیته و ان سالی اعطیته شرح کلام یخلف امام در من آغاز
 و در و پیش و انجام تاریخی بر و پیش شرح کلام امام علیه السلام که می
 که پیشین است که علیه و آله کتب آسمان خروج فرمود و من بوقت مکلفه
 بر و در کتب بر نامه رسید گفت ای بر و در که من صحت حال من نزد تو قدر
 و نزلت او پیش تو تا چه قدر است از جانب حضرت خطب بر رسید گوی
 محمد کی که خواری رساند به و سستی از من برستی که مثل آنست که پروان آمده باشد
 بر من بقصد حبه شتاب من دریای داون و در میان خود از همه کس
 زیادت و تر و در مردم هرگز در چیزی که من فاعل مثل تردوی که در وقت فات
 موسی مراد است میسر به زیر او را ناخوش می آید مردن و مر ناخوش می آید
 ناخوش می آید ناخوش آمدن او درستی که از نیکان من بنده است که صلاح
 حال او نیست مگر تو اگر می ار کرد امام او را از آن حال و در و پیش سازم بر آینه
 هر که میسر و درستی که از نیکان من بن است که صلاح حال او نیست مگر در و پیش
 اگر کرد امام او را از آن تو اگر سازم در آینه حال او صلاح است میسر و در و پیش
 ندیش و من بن موسی لب چیزی که دوست تر دارم از آن غیرهای که واجب
 کرد اندام بر و اندام بن و بعضی اقدام واجبات را از همه چیز دوست تر میدارم

او

و از هر چه بیشتر باعث نزدیکی می شود و بدین سبب که او باید نزدیکی جوید بمن با محال
 منعی نیز تا من دوست دارم او را پس چون دوست داشتم او را هرگز نمی گفتم
 پس نه بانی او را خواهم بود که باو می شود و چشم او هم بود که با او می شود و هر چه را اگر دعا کند
 بمن اجابت می کند و عای او را او اگر خیر طلبد از من باو میدهم **چشم من** اما اسری
 با اینی است و عید و الله اسری بصیغه مجهول مشتق از اسری بضم سین بر وزن
 جری یعنی سر در شب قال فی الصحاح سریت سری و سر او اسری یعنی او اسیر
 لیس و یقال اسرا و اسری به مثل افتد و افتد به و تصیید آن است که در اینجا بیهجان
 الذی اسری بعد لیس من المجرى طام الی المجرى لا تقی واقع شده است بواسطه
 آنست که کوزه آوردن لیس دلالت کند بر یکی مدت آنست که روی ما آنست که منی که میان
 مسجد طرام و مسجد الاقصی بود چهل شب راه بوده مال المومن منکک مراد باین
 آنجا چنانچه در پیش اول نیز فهم آن شد قدر و منزلت اوست من آن لی و لی
 مراد بولی آنجا دوستست و مراد باین زنت لوی را به نظر برسانم **چنانچه**
 و تصدیق شک اوست ما بر وقت فی ثی ما فاعله ذکر کرد و آنجا بر سبیل استیفاء
 چنانچه بعد ازین مذکور خواهد شد و بعد از استیفاء فاعله صفت ثنی است و پس ثانی
 در آن یعنی لفظ فاعل در آن فاعله می تواند بود که معنی حال باشد یعنی در شکی که اهل
 من بصل آوردند ام و می تواند که محال باشد که جان حال مومن منکک و بهشت یعنی
 مثل ترو من در وفات بنده مومن در حالیکه آن مومن مکروه میبارد و مرکب
 و من مکرون میبارم مکرون و دشمن او را خاتیش محل بر استیفاء اولیت و نهایت

انتقام چنانچه مخفی نیست بیشتر است و سواره مرو زن سلامت مصدر می است از
 س و بی معنی من بایکزه و ان من عبادی من لا یصلح الا انی فاعله مخفی خاصه
 آنست که من موصول درین فقره پس آن باشد و جابر و جبر و غیر آنست که بر
 اسیم خاتیش بر آن تقدیر معنی کلام اینست می شود که برستی که می که صلح حال او
 نکرد تو اگر می از بنده کن منست و طایه است که غرض اخبار از بنده بودن اوست
 بلکه بنده بودن او معلومست و مقصود اخبار حال اوست باینکه صلح حال او در وقت
 پس اولی آنست که جابر و جبر و اسیم آن تحریم و اسیم موصول را خبر تا معنی
 اینست شود که برستی که از بنده بندگان من بنده است که میت صلح او کرد و
 تو اگر می و غرض خردادن از حلی باشد که صلح وی در آنست نه خردادن از حلی
 کسی که صلح او در تو اگر می است باینکه از بنده کن من است و این معنی که موصول خبر
 باشد و طایفه اسم که بر جمل گفت دارد و آنچه متعارف است باینکه است اما مثل آن
 مومن تجوز بعضی معتبرین در آمده چه بر سبیل شریف و رعایت کثرت جایی که
 تفسیر آنکه مومن آن مومن بقول ائمه باشد و بالیوم الاقر می کند چون بنا بر آنچه
 متعارف است می خواست که در مثل این ترکیب می باید طایفه خبر باشد و موصول اسیم
 می باید غرض اخبار حال گوینده کلام مذکور باشد باینکه از بنده است که است اگر
 گویند که فایده نیست در خردادن از حلی گوینده کلام مذکور باینکه از بنده است
 پس این کلام چون صحیح تواند بود و این آنست که فایده اخبار مذکور بیشتر است
 که صفات مذکور منافاتی از اینست چنانچه کسی که متعسف بآن باشد از او است

که از این نیست او فرمودند و لایق نمایند که با وجود این نیست مصحف بآیت بعد از آن
 جواب مذکور را در کرده است باینکه مثل این ترکیب در بعضی جاها واقع است که گواش
 این تصویر نیست و مصحف نشاء است در آن که خبر دادن از آنکه این چنین طایفه است
 که باین صفت و این صفات انصاف دارند مثل قوله تعالی من المؤمنین رجال
 صدقوا ما عاهدوا الله علیه فمنهم من قضی نحبه و منهم من یستمر که در باب بیعی
 نازلست از جهات کرام که مذکور کرده بود و در هر یک از این موارد که لازم را که حضرت
 رسالت نبیا صلوات الله علیه را آید باشند ثابت قدم و در ریه و کمر متحمل
 بر باشند تا به تیر بشناختند فی ز نشود از پای نه نشوند و معنی آن و الله اعلم
 آنست که از نمودن مردانی هستند که راست کرده اند تا خبری که حدیث باشد یا آن
 که ثبات بر قتال است و کوشش خون و تحصیل صفای از دستا بر ایشان
 کسی هست که وفا کرد بند خود و کارزار کرد تا شهید شد مثل فرقه و مصعب و این
 رفیقه الله عنهم و از ایشان کسی هست که مصلحت را آن می برد مثل عثمان و طلحه و بعضی
 دیگر از ایشان که خطاها است که صفات مذکور درین آیه منافات باهم ندارد
 تا بران معنی حق توان کرد پس ای آیت که صفیون جاری و مجرور را مبتدا سازد و محم
 مع کلام آنست که بعضی از اناس یا بعضی از مؤمنین مصحف باین صفات اند و طایفه
 نایده ذکر صفات مذکور باشد از برای ایشان و استیاد می نیست در آنکه تفاوت
 میباشد تاویل معنی آن مبتدا واقع شود از برای ترجمه کلامه و چون این معنی در مفسرین
 و ترویج و مناسب نموده آن باینکه باید اگر گویند می طلب و درین کلام حضرت

مصدق نموی بودند صلوات الله علیه و الله و هیچ شک نیست که ایشان بر روی
 نداشتند در آنکه افعال الهی تنبی بر حرکت و صلوات حال عباد است پس چه اشیاء نباید
 بود و این است که در اشال آن خطاها می که در قرآن واقع است اگر چه خطاب
 حضرت رسول است صلوات الله علیه و الله اما غرض اینها اینست باین
 از قبیل اسمی یا جازه که گاهی که می خواهد معنی را که در این نموده و خطاب باو نموده
 مثل فرزند یعنی بشوای چه پدیده که چه میگویم و غرض شنیدن اینها است و اکثر
 خطاها که در این باب حضرت عت بجا است اینها صلوات الله علیه واقع شده
 ازین پس است و هیچ شک نیست که اکثر مردم را در مثل این جزئی ترویج و خطا
 است بکسی از این که را نموده اند و قایل آن نیستند و فرستادنی غیر ذلک
 طاعت عباد کرده اند حضرت اینچه شرطی را از جمله حد که سابق بر آنست و لو او
 میان ایشان جمع نموده اند بواسطه آنکه این جمعه کاشف و مبین آنست زیرا که
 ملاک دین و روشنی بودن مبین این معنی است که صلاح و یرد تو اکثریت
 پس میان ایشان نهایت اقبال بوده باشد و اما آنچه در حدیث است و ششم
 گذشت که عطف شده بود مثل این حدیث شرطی بر حدیث بود او عبارتست
 از حدیث که آن من عبادی لا یصلی الا الفقد و لو اغتسل لاسبغه و لکلت آفره مبار
 من خطا تنفیخ بود که حصول فساد امر است منابر عدم اصلاح و در وقت جنسان
 مندرج نیست و علمای حنفی و بیان تفسیر کرده اند باینکه دو جمله که میان ایشان از تنبی
 نهایت اتصال باشد که موجب فصل و جدا کردن ایشان از یکدیگر است که است

مقام نشان روح فزا و انسانی غرضی که مقام جان را به ششم روح آن است
 و غالب جان از نشدن آن روح بر پنجایش در یاشن یعنی آن که از این مرتبه
 و فصد آن آنچه از آن مراد است هر کجا را مقدر می بلک بی مقصود از آن میتوان
 بر هر کس که اعمای خود را باقیش قوی در یافت در انداز و تن خود را در بوی
 تب و محنت که از دوا غرض تعلقات پاک سازد و خود را بر یافت و تصفیه
 باطن بشر با نشان آشنایی دهد و بطلب ایشان مربوط سازد اگر کسی که بی خبر
 ایشان شوند بر و بشر با نشان آشنای شوند با سطر که ضایعی خطوط یا
 دینیه و در افان غلبت نماید و نیز در اثر دین شدن این کلمات خطای
 عظیم است و از افان بطلان نشد و در الحاد و کفر شدن بسیار حصول و
 اتقا و تعالی اندن ذلک علو کبریا اما اینکه بیان بیکم مقصود ایشان را
 از این کلمات و خطا همینا بریم مصلوب ایشان را از این غفلت بر وجهی که فهم
 آن بر توانا شود و بی مروتی آن بر توکل نمایند و میگویند این بخان که نماید
 از خفایت و رب و نزدیکی بنده است بعد و میان غلبه و تسلط محبت الهی
 بر طایفه باطن و نهان و آشکار و در حضرت عیسی تعالی و صده نفر نیز
 و الله اعلم انکست کمن چون دوست و دشمن بنده و از نشدن کان و بیکم
 در اتمام الفت و موافقت خود میرسانم و در اتمام آشنایی و اتصال با خود
 و چنان میکنم که کفر همه متفرق در یای امر را مکتوبی کرد و جوایس و حیران
 انوار جبروتی شود پس شکست و زود در مقام رب من اقدام جرات

او و مرنج شود محبت و دوستی من برکت پی و گوشت و خون او تا آنکه خود را
 از خود غایب بیند و طوس و قوای خود را در میان نمیدانم پس غلبه و دوستی
 من برده مغایرت را در هم در و باقیش محبت من فرس و دینی را در هم
 و بگوید **نظم** پیش نظر خود دل و در و با هم تا راست و همین باز و چنین
 که هیچ تا آنکه چنان شود که کوش و سوای و کرس نشود و چشم او غریزه بیند
 بیک کوش و چشم خود را من بنده و چنانچه عر که **نظم** خونی ملک **لا یختر**
 و ماری ملک **لا یختر** فاشا التمس و الا تصاد به الارکان و العلب **ما یبره**
اتی بطلش بطلش بطلش بطلش و در مخط و آمده معنی با خود و اصل از بطلش
 یعنی آنچه بطلش و تقدی و خود است و بیا بدوالت که این حدیث از افاض
 طریقت و چنانچه بطریق شیوه نقل آن محبت رسیده در میان اهل سنت نیز نشنا
 تمام دارد و ایشان نیز مانند کفری در صراح خود آورده اند و برین وجه
 از سیم مصلوات است علیه و اله روایت کرده اند که ان الله تعالی قال من **ی**
الی ولی الله و الله با طرب و ما یقریب الی عبده یبخی استیالی ما شرفت
 علیه و ما یرال عبده یقریب الی با لوالی حق علیه و الله است موالی
 یسع به و بعد از الله یسر به و به الی بطلش بجا و رحله الی شی بران سا
 لا علیه و ان استیفا و لا علیه و ما تروست فی شی اما فاعله کرد و دینی
 قبض نفس المؤمن بکره الموت و کره مسانه و لا یله منه یفکی که دشمنی کند
 با دوست من چنانکه او از من میدهم بجهاد یعنی او را در مونس حرب خود در می آورم

و نزدیک میشود بمن بند من بخیر که نزد من دوست تر باشد از آنچه در حساب شمرم
 آزاد بود همیشه نزد یکی می کند بنده من بوی من با جمال منی تا آنکه دوست دارم
 او را پس چون دوست داشته ام را گوش او میشود که بانی می شنود و منم او
 میشود که بانی می چند دوست او میشود که آن میگرد و پیشتر که بگوید و بانی
 او میشود که بانی راه میرود و هرگاه از من چیزی طلبید با و بطلایم که آزاد هرگاه بانه
 میرود من بانه میدهم او را بخود نزدیک و دگر دهم هرگز در چیزی که من فاعل آن باشم
 مثل نزدی که دوست میدهم در وقت که من نفس من که خوش می آید هرک
 او را و مرا خوش می آید خوش آمدن هرک او را و اگر می آید آن نیست نیش
اول نسبت نزد و خاطر بخدای تعالی که این حدیث متضمن آنست چنانچه در حدیث
 می آید و توجیه و تأویل است و هر چند و جمل تأویل کرده اند اول آنکه در کلام
 تقدیر شده باشد و تقدیر کلام این باشد که کو جان علی از دو ما نزد داشته
 بشی یعنی اگر من نزد و آمد و شد خاطر را می بود نزد و خاطر نمیداشتم هرگز در چیزی
 مثل نزد و آمد و شد خاطر می که در وفات من نمیداشتم دوم آنکه چون فاعل
 برین جاری شده است که در میان کسی که اقرار و عذر است از لازم دانند خاطر را
 تعلقی باشد مثل دوست نزدیک و یا موافق نزد و هر سه در میان کسی که
 او را نزد و اینک پس قدر و منزلت باشد مثل دشمن و ما در عذر نسبت شمالی آن نزد
 خاطر هم نسبت بیکدیگر و بانی خاطر بگوید که بانی با و پسباید در خاطرهای می باید بانه
 نزد و می دانند شدی خاطرهای دست و پدی تواند بود که نیکند از تو مستیر

و اقرار و حصول نزد و در حال مساواته از آنکه در حدیث و بعد حصول نزد
 در آن حال پس بنا برین میتوان بود که مراد حضرت نسبت تعالی باشد این کلام
 و الله اعلم آن باشد که هیچ کس از مخلوقات مرا نزد من قدر و منزلت و مرتبتی
 نیست مثل قدر و منزلت بنده مومن و مرتبت او و کلام از قبل استعاره نموده
 بوده باشد که معنی آن در ضمن شرح بعضی احادیث سابقه ذکر شده است
سیم در حدیث دارد است از طریق خاصه و عامه که خدای تعالی در وقت
 احضار بنده مومن طایه بسیار از و بر و از لطف و نوازش و ثبات و ثبات
 بهشت و امثال آن قدر که کرامت مرک از طبیعت او را می میشود و او را وقت
 تمام با شغال ازین عالم فانی با طایفه بقی بجم میرسد پس کم میشود سبب آن ایضا
 و توفیق او از اهل مرک و مصاحبان و چنان میشود که او را نهایت رضا
 بر بدن محب میرسد که او را نهایت رضا بر بدن محب میرسد و رغبت تمام
 آن حاصل میشود پس تشبیه کرده است خدای تعالی این معاد را معاد کسی که
 اراده کرده باشد که اطر برساند بدوست خود بعد آنکه در عتب آن فاعل نظر
 ما و عاید شود پس نزد و داشته باشد در آنکه بخیر این اطم را با و پسباید
 که با و از بسیار می رسد و همیشه در غیبت و محنت میکشد باشد و نفی کن
 اطم در عتب دارد و ذکر میکرده باشد آنکه او را باین رغبت تمام بهر سپرد
 اطم مذکور را بر جو و راحت انکار و درین صورت نیز کلام از قبل استعاره
 تشبیه خواهد بود و نیش دوم باشد که تو هم منافات و مخالفت شود میان

میشود و علم منفرد کردن زیاد و میشود ای کمال علم طاعت که اوقات کرد میشود
 باین خدای تعالی و حاصل میکند طاعت در اتمام حیات او یعنی باقیست این
 میشود که طاعت خدای تعالی کند یا مرد طاعت او نمایند و نیکی و بدی و
 پستی و بلندی را بعد از وفاتش کمال ذخیره کند کان مال مردود و علماء با فضل
 خود همچنان باقی اند و باقی خواهند بود و ما و احم که دنیا بهیت به بنای ایشان در دنیا
 نخواهد بود و اهل طای ایشان در دنیا خواهند داشت آه درستی که با خدا
 کرد و حضرت امیر علیه السلام برست مبارک ببیند خود هر آینه علم بسیار و تحقیق است
 اگر می یا ختم جمعی را که حالت برداشت آن داشته باشند یعنی اگر می یا ختم هر آینه بدلی
 میگردم ایشان و لیکن نمی آید همچنان کسی که بواسطه آن مخرجهای بی بافت میشود
 بواسطه تحمل آن خیمه زیری که محل است و نیست نگار در دنیا آنکه در دنیا نگار می آید
 برود و تفوق و برتری بخوبی بسبب دلیلی که در وصف خدا حاصل کرده است و
 بسبب نفی که از جانب خدای باور پیدا بر بندگان او یا کسی که مطیع و مشاقت
 و فریضه دنیا نیست لیکن بصیرت اندازد که با طاعت و عبادت بخیر تواند رسید
 و عجز و تقوی بسیار و در وقایع علوم تواند نمود و با دل بشهره که او را عارض شود
 ملک بخاطر او را می آید بهر آینه این و بدان یکی که در عین عذبهای نیست
 و چنانچه است در امور نمیتوانی یا کسی که فریضه جمع کردن ذخیره که نشن است
 نیست ایشان یعنی در عین عذبهای و فریضه جمع و ادخار از مسکنان امر وین
 در هیچ چیزی ایشان را یافت و قابلیت و ایلی بودن امری از امور دین نیست

و نزدیک کسی است ایشان حیوانات مجزیه اند و همچنین بهمیر و علم مردن بردارند
 ان یعنی اینجا که محدود میشود و میشوند یعنی که بترند و انشعاب رسیده اند و کتب علوم و
 محاسن آنکه بود و علم بر محدود میشود و چه هر کس را بعد از است از آن که دیگر می آید
 آری و لیکن خدای نمی ماند روی زمین یکی که قامت و لایل و حج الطهر تواند نمود
 و عالم با امر و نوایی او تواند بود یا طاعتی باشد و مشهور با تحقیق و مستور و مجهول
 خدای تعالی بر مردم مرتفع نشود و دنیا دان از بهر پناهند اما بکینند آن که و ان
 بخدا استیم که کمترین مردم انداز روی عدد و بزرگتر ایشان انداز روی قدر و
 نزلت ایشان از هر چیز بزرگتر است و حدود ایشان از هر صفتی کمتر بایشان گفته میرد
 خدای تعالی شود و وجهتهای خود را در امر دین تا آنکه بپایند از آنچه می کنند
 ایشان هستند و بکار نه ختم از او در طای ایشان خود که اطلاع داده است
 ایشان را علم لدنی بر تحقیق اشیا یا آنچه بهر چیزی را میدانند که در نفس او چه چیز است
 و در یافته اند راحت یقین در امور دین را چنانچه ایشان را کشف در امری فائده
 و آسان کرده اند بر خود آنچه از باب تعقل و اهل دنیا مشکوک است اند از آن ترک
 لذات و نیند قطع عقل از دنیا و زخاقت آن و ملازمت خاموشی و پندار
 خدای و امثال آن و انس گرفته اند آنچه و خشت دارند از آن جاهلان و محبت
 میدارند با دنیا بیدیهای که در دلهای ایشان متعلق به عالم بالاست ایشان ضلالت
 نای خدای اند در زمین او و خواهند کان مردمند بدین آه آه از بهی شوقی
 مرادین ایشان است بعد از آن دست مبارک از دست من جدا کردند و فرمودند

متمنی امور دین باشند و در بیان کلام اسقاری باین همت که دانشمند حقیقی والی دین است
یعنی امور دین منوط بر ای درویش است که آنچه کویان عمل باید کرد آنچه نمی کند
از آن اظهار باید جست مخفی نماید که حضرت امیر محمد دین و دین نیستیم ما سلسله جمعی را که
احتمال تعلیم و معرفت علم در ایشان می رود و در چهار چوب **فصل** جمعی از باب مفتوح می شود
که تا کنون به دست آورده اند و در کمال آن به دست می توانند گردانند و اینها بآن
رضای خدای تعالی را و عقد قربت متوجه تحصیل علم میشوند بگویم ایشان به پیشانی بر
نیستی شهرت میان خلق است و علم خود را و ای ساخته اند که آن صید می نمایند
و وصول به ذات معنی و شهادت نفسانی را و در جمیع کلمات این مصالح و سبب است
و بطور نفی و فخر میگردانند و نمایش ایشان را بعید است آن نیست که بهر بهی و آوازه
رسیده و بر موز و ساز کلام اطلاع توانند یافت بلکه همین طبع بهر آینه رسد و باطل شیطانی
که بر ایشان وارد شود و سبک و ترزل بخاطر ایشان راه می یابد و در حال از اینگونه
سپتم کردیم که علم را و سبب رسیدن به مطالب نبوی را و اعتبار میان خلق و شهرت
خود معینانند و آنچنان نیست که بصیرت انهم نحن نه شمس باشند با طراف و جویان
کلام نتوانند رسید و لیکن گرفتار شهادت نفسانند و در دست قوای بیرون سببی پر
و دلیل و در میل ندانند و بهر فرقه انداخته اند که یکی اوقات ایشان
صرف آینه شود و بکار دیگر مشغول اند بر و اوقات **چهارم** جمعی که از صفات ذمیه مذکوره
خلاف می باشد اند و سلوک بر راه راست و طریق حق را شکار خود دارند و لیکن بصیرت
ناخوش دیگر گرفتارند که آن سبب مال و میل به نبیست و ذوق فخره گذاشتن و

ببر کردن مال را و بهر همت ساخته علم را و سبب آن دنیا زنده شدن با راست کی را که
علم حقیقی است که اهل نفس خود را از لوث اخلاق و میوه اوصاف نامیدند
و ستوی و بهر یک دانش و علم با دست است و بجای نماز است و چنانچه از
که ذلیله جوارح ظاهر است و در ستیغ مکر پاک ساختن اعضای حلا به از آفت
خفت و کثرت حدیث عبادت و نماز و در ستیغ مکر پاک ساختن آن از
آتش اصراف و میوه و نبات اوصاف نامیده اند که کلمات معنی العلم بویست
یعنی چنانچه جمعی که بپست بحق علوم حقیقی و فزاکر نفس محافظ اهل دارند معدوم
میشوند و زوال می پذیرند علوم و معارف مذکور نیز در معرض فنا و زوال است
و در دین علماء و ابواب عرفان علم و معرفت بر طاعت میشود زیرا که معنی یا بنده آید
کسی را که در وقت رختن تواند علم خود را بایشان سپرد و جهان کرد که بعد از ایشان
آزادانشان باقی ماند و چون معنی باید که سلب علم محافظ با کفایت انقطاع
یابد و ما و علم که نوع انسان با صفت می یابد آنرا در میان خلق بیشه بلکه با پست
زمان را از امانی که نگاه دارند و دین و حافظ علوم و حرافت آن باشند چنانچه
متصفی قواعد را برب عدل و توحید است رسولان الله علیه السلام زیافت کردند
حضرت این کلام را با اینکه **اللهم بی لا تخلق الارض من قایم صدقه انما ظاهرها مشهور**
از خایت مشهور یعنی آری بی ماند روی زمین از امانی که بر پای دارد و دلائل دین
حق و ما فرمود حقیقی و محافظ اهل را بایستاید و پس از امانت حضرت
امیر و امانت محافظ ظاهر ایشان که جمیع اهل اسلام را بجا گفت و نحو الف بآن

حدیث اشعار بان دارد که روی زمین مرکز خلی می باشد اما می که مصطفی
 بصفات مذکوره باشد و همچنین آنچه مفاد حدیث مشهور من مات و لم یحضر امام
 زمانه است می باشد چنانچه است که متفق علیست چنانچه است یعنی که بر دو نسبت
 امام زمان خود را میبرد و در آن باب جهالت و جهلی که از دین بگذرانند بنا بر اینست
 امامیه که فایده آنکه امامان این امام محمد مهدی است علیه السلام علی است و
 مخالفان ایشان از اهل سنت و جماعت درین امر تشکیع بسیار برینان میکنند و میگویند
 اما می که وصول باو کسی را ممکن نباشد و در اکثر سنن مسایل و احکام دین از او هیچ کس را
 میسرند بر بحر دشناختن او چه فایده مترتب خواهد بود که کسی که ببرد و شناسند او را
 حاصل کرده باشد از دین بگذرانند میبرد اما میبر رسول الله علیه و آله در جواب ایشان
 میگویند که فایده دشناختن امام زمان خود و همین دین و در اکثر سنن مسایل و احکام
 نیست بلکه بخش تضدین بوجود او و اعتقاد اکثر او ضلیفه خداست و در زمین
 امریست که فی ذات الله مطلق است و رکنیت از اراکان اسلام همچنانکه جمعی که در حدیث
 صبر بود تضدین بوجود آن حضرت و اعتقاد نبوت او ضروری دین ایشان بود و قطع
 نظر از دین و در اکثر سنن مسایل و احکام دین از او دست است از جابر بن عبد الله
 انصاری که بنویسد در احوال امام محمد مهدی می کرده و در فرموده مذکور که در کماله فی
 شیخ الله عزوجل علی یدیه مشاوق الارض و منارها یغیب عن اولیاءه حقیقه
 لایست میا الامن الحق الله علیه لایمان نمی آید است اکثر فرغ خواهد کرد و در ای
 و جل بر دست او تمام روی زمین را از مشرق تا مغرب غایب میشود و از دین

خود غایب شدنی که بر تصدیق بان ثابت نمی ماند مگر کسی که خدای تعالی امتحان کرده
 باشد دل او را از حقیقت ایمان جابر انصاری گوید که گفت ای رسول خدای آیه شریفه و در
 او را اشعار خواهد بود و از او آیام حقیقت او حضرت مسموم و مدکر ای و الله
 بقیتی باطلی میا انهم یسئو سنون سوره و یقتضون لولا ان فی غیبه کاشف عن انفس
 بالمش و ان صلا ما استجاب لینی آری بجای چشم که مرا از نباهت است بجای چشم
 که ایشان نمی شنود و ادعای او را نمی شنود و سوره او منتفع میشوند به و سببی او آیام
 حقیقت او همچنانکه منتفع میشوند و مردم از آفتاب و اگر چه در زیر ابر نهان باشد
 و اما می میگویند ایشان نشیندند درین باب بر ما میکنند و بعینه بر شما و است
 در آنکه شما بر آن رفتار کنید که مراد با امام زمان و در حدیث مذکور صاحبان شریکند
 از یاد ایشان و در سبیل ملین و نیا هر کس را بشنود عالم باشد و خواه جابر خواهد
 و خواه فاسق این میگویم چه فایده مترتب تواند بود بر دشناختن جابر فاسق یا آنکه
 کسی که ببرد و او را شناسد باشد کافر و بگذرانند از دین میرود و پیش و بعضی از مخالفان
 برین معنی تفسیر شده اند و بر آن رفتار کنند که مراد با امام زمان و درین حدیث کتاب
 اکثر است که قرآن مجید باشد و اما می میگویند جابر بن خنیس امام زمان آن شخص
 که از حدیث مذکور فهم میشود و وجهی نداشته خواهد بود و چه خنیس مذکور اشعار
 تأیید کرد امام هر عصری غیر امام عصری دیگر نباشد و قرآن و هر عصری که هست
 غیر و تبدیل و قرآن را می یابد تا انقضای عالم و غیره یعنی آراوده شده است از
 سورت قرآن که کسی که از او حاصل گرفته باشد کافر میبرد و اگر مراد با بقیه سورت الفاظ

و عبادت و دانش معانی است چنانچه فطرت بر بسیاری از مردم مقرر میشود و اگر او
 بخواهد تصدیق بوجود آنست همان نشانی که بر ما میگردید بر شما میگردید و چه خواهم گفت
 هر که معرفت آن کسی را حاصل نباشد علم یعنی آن نباشد باشد و نتواند که اینها
 مسائل را حکم از آن نمود و خبره ترست خواهد بود بر تصدیق بوجود آن که کسی را
 که حاصل کرد باشد از اجون ببرد و کافر خواهد ماند پس تشنگی شما بر ما درین باب
 درجی ندانند باشند و الله اعلم بالصواب و این حدیث که است
تر که اگر بسید رقی الله بن علی بن طاووس علیه السلام در بعضی از کتب خود که روزی
اجتماع دست و او را در بغداد با بعضی از فضیله آقا و کاتبان من را ایشان
با بر امام محمد رندی که ما میبرد و با سبب میگویند که او تا غایت در حقیقت
و بواسطه معصیتی از نظر مردم غیبت اختیار کرده است نادانی که امر الهی مقرر بود
او تلقین کرد و فاضلی را ایشان که طرف کثرت بود و در مقام تشنگی و اعتراض نشن
بر کسی که تصدیق بوجود او کرده است و اعتقاد دارد که او درین دست میرسد
و انکاری قاعی نمود و او را من باو گفتیم که اگر امر در مردمی حاضر شود و دعوی کند
من بر روی آسب بیاوید مردم جمیع مردم این مقرر در مقام تقبیل شده بیدین او
می آید پس چون بر طبق دعوی خود بپای آورد بر روی آسب نه میگردد و ندو
تجربیات فرمودند بعد از آن اگر باز در نزد کسی آید همان دعوی کند و چنانچه
او بر آید و نفس او را بر روی آسب شده نماید و تقبیل ایشان را زور اول مقرر خواهد
بود بعد از آن اگر در سبب مردم بر کسی آید و همین دعوی آسب باشد که کسی که

او برینا بد و در مقام و بدن آن فرموده که بر تقبیل از مردم پس چون بپایان نرسد و مقام
 در نزد دیگر نفس او را بر روی آسب بر چسبند با کعبه رافع بپایان خواهد شد
 از آن اگر باز کسی آید و این دعوی نماید جمیع روم جمع شوند و از نفس او بر روی آسب
 بپایان بسیار می نمود و بپشتن پیش از تقبیل که مرتبه اول و دوم و سیم نموده اند
 جمیع عقلای آن شهر از تقبیل ایشان تشنگی خواهند شد و برایشان متحرک خواهند کرد
 و سخنان تحقیر بر روی ایشان خواهند گفت پس بعد از حال مندی و تشنگی شمار
 و رازی خواهد بود و باقی ماندن او را در این چنین است چه شمار و است کرده اید
 که بعد از این حدیث موجود است در آسمان و او زنده است از نشان خود قابل
 و روایت کرده اند که کسی که میسر شود است در زمین آسمان چهارم چون مندی
 ظاهر شود بر زمین خواهد آمد و در نماز و اخذ خواهد کرد پس این سه نفر را از آسمانی
 زاده که هم ایشان در از ترشده است از عری که با هر مندی ثابت میکنیم
 و شما با آن اذعان کرده اید و از آن تشنگی میکنید چرا که بیک از آن تشنگی از توبه
 ستم از آفرینان مثل کسی از ایشان است و انکار دارد این را که این چیزی باشد
 بعد از آن تشنگی بر کسی که از توبه و ندامت بر آنچه مشافعت عوامی را آسب
 عوامی و این حدیث که خوش آمد است مراد این مقام ذکر کلامی که شیخ الطائی
 شیخ محمد بن عربی در کتاب فتوحات مکی در باب بیدار و گفت و شنود
 از آن ایراد کرده است آن است که خلیفه حج من غفره رسول الله صلی الله علیه
 و آله علیه السلام پس رسول الله صلی الله علیه و آله بن علی علیه السلام بن ابی طالب

اقدام نمای مخصوصا ورتول او که آن سه طیفه فی الارض مندرجات صلیفه در روی زمین
 و قول او که اسعد الناس بابل الکوفه سواد و معتزین مردم بصیبت و اهل کوفه خواهند بود
 و قول او که اعداء مقلده اهل الاقبیا و دشمنان او که مقلده علم و ارباب بصیبتا و ندو
 قول او که لا ینتمی بقتدون اهل الاقبیا و در زمانه قطع این را اعتقاد است که اهل
 اقبیا و در زمان مجتهدان قطع اینست و مجتهد دیگر در علم نخواهد بود و با باشد که
 بانی که معصوم او درین عبارت بصیبت و از این کلام جدا کرده و در بعضی بیانی که اعتقاد
 او صاحب الامر آن بر روی زمین موجود است و سعادت یا شکان با شمشیر و میند و زمان
 اجتناب و انقطاع نیافت است و چنانچه در صدر سلف مردم سبی و بدل جدا سعادت اجتناب
 و استنباط احکام و مسائل و فی الزمان و حدیث فایز مرشد اندک حال نیز باقی از آنست و
 در بعضی نیز است و هر کسی نماید ممکن است که آن مرتبه برسد که الذین جاهدوا احیاءا
سبیلنا و این معنی نیست مگر نفس تشیع و اندک طایفه ای و ولی التوسیع
 حدیثی سبی و هفت
 روایت شده است که ی که انصاری و در شیخ بزرگوار محمد بن یعقوب یحیی از عیال
 ابراهیم از جد او ابراهیم بن هاشم از قاسم بن محمد از شمر بن ذی النضر از عثمان بن عیینه از امام جعفر صادق
 علیه السلام نقل کرده که عبد الله بن علی بن ابی طالب که عبد الله بن علی بن ابی طالب
 و ابن ابی طالب و عبد الله بن علی بن ابی طالب و عبد الله بن علی بن ابی طالب و عبد الله بن علی بن ابی طالب
اصلا الله عز و جل و الله عز و جل و عبد الله بن علی بن ابی طالب و عبد الله بن علی بن ابی طالب
 قابض و اقام عبد الله بن علی بن ابی طالب و عبد الله بن علی بن ابی طالب و عبد الله بن علی بن ابی طالب

الذین خلق الموت و الحیة و یسئلکم الله عن اعمالکم و ان علیکم فی کل نفسه امر
 و در نهانی را بجهت آنکه امتحان کند شمارای بنی آدم و بدینند که کدام یک از شما میگویند یا آنکه
 مراد از میگوئی علی درین آیه بسیاری علی عزت و از آنکه حسن عمل این سخن خواسته نشود
 که کدام یک از شما در بسیاری علی پیشرو شیده اند و کبر و آنست که علی کدام یک
 از شما صواب تر است و نزد از صواب بودن علی آنست که مقرون باشد بر صوابی و
 صادق خدا را آن فرمودند که علی حاضر آنست که در بعضی آن اراده کرده بپوشی مرغ
 شمشیر کی را بر آن غیر از خدا کی که عزت و بزرگ دینیت تجلی است از عبد الله بن علی بن ابی طالب
ابن ابی طالب و این جمله بصیبت بیان علت خلق موت و حیات است که در جمیع سابق بر آن
 مذکور است و معنی آید و الله اعلم آنست که حضرت عزت تعالی شایسته تقدیر کرد و مردی
 که خوانده و مردم است پس علی و میگوید که در او موجب آنست که مردم و ثواب بسیار و
 اعتماد تمام بر دنیا و دنیا کنان آن داشته باشند و ذرات و نعمتهای آن که در معرفت
 فنا و زوال است و نصیبتا شوند و عطا کرد حیات را که بسبب آن قدرت مریدانند
 بر قیام با عمل ساطع و کردار نیکو تا بپای آید و ایشان در دار دنیا محال کی که در مقام
 امتحان و جزا کثرت آن باشد که کدام یک از شما میگویند و مریدان داشت درین
 آیه موت یا حیات بواسطه آنکه موت بیشتر و اعیان بر حسن علی و مردم بیشتر
 بر میگوئی که در امید و باید دانست که این تعبیر که مذکور شد کمالی است که محمول شود
 موت را بر عدم اصلی که مثل انا یا ام حیات و قبل از دخول بنیاست نابرا آنکه آنرا
 نیز موت میگویند چنانچه حضرت عزت و در کلام مجتهد مریدانند و کتب اموال

فاجایم نمی شمارد کان بودید پیش نه کرد اینده شمار اعدای تعالی متقی و اسما علم این خواهد بود
 که تقدیر کرد خدای تعالی عدم پس شمار ارباب فضل که شمار از آن حال و خلقت حیات
 در پوشانید بجهت آنکه امتحان کند شمار را بجهت که گذشت و تقدیریم بجهت این تقدیر
 بواسطه آنست که عدم اصلی مقدم است بر حیات پس بی دلیل از افعال ناقصه است که
 اسم و غیر نخواهد پس و انچه میزست مستور و در ابع خدای تعالی یا غیر نشان است
 که راجع است به خداوند بلند آینه و یا بی مرجع است علی اشکاف الله بین منه و علیه فی خبر
 آنست خشیت الله و التمسوا لوجهه و در معنی غیبت و پنهان کردن آن و خوف و کفر
 که از خواجیه ضریح الدین محمد طوسی رحمه الله علیه منقول است در شرح حدیث مرتب دوم
 ازین کتاب بستی که گفت با کمال جوع باید کرد و مراد بخت صادقین با شرف و دل
 بجانب طاعت خدای آنکه ملا خطه شود در آن چیزی سوای قرب و حصول رضای او نه
 مثل کسی که آواز کند بنده خود را مشاود ملا خطه کند در آن بمقدور است معانی خود را که
 لغت و کوه او یا از رشتی خلق و زبونی افعال و یا آنکه تصدیق کند در حضور مردم ما را
 بواسطه عرض ثواب الهی و دستا بپیش مردم او را در آن بر وجهی که اگر نباشد مذکور خط
 او نباشد تصدیق مذکور از و بعد نماید و اگر چه اندک اگر رغبت ثواب آخر فرزند
 مجرد رغبت بپیش مردم او را بر آن فرزند که تصدیق مذکور از و طایفه در شرف
 آن کسی که او را در دی و نماز سنتی مشاود عادت در بعضی تصدیقات بوده باشد که همیشه
 بان قیام داشته باشد و افعال افتد که در وقتی که بان قیام داشته باشد هیچ حاشه نشود
 و او را در آن وقت عمر نکود را بر خود بیکر نماید از اوقات یکدیگر و سبب خدا آن

جاست در آن وقت در خود زیاده است نه علی احساس غایب سبب آنکه این بر جواد
 او اطلاع یافتند و اگر چه دانند که اگر ایشان حاضر شوند نیز غیبت مذکور از و ترک نمیشد و
 فتوری در آن بهم میرسد زیرا که امثال این امور از امور سبب که فعل دارد در حدیث
 غیبت و احضار کامن با جلد هر غیبتی که قصد کنی در آن قرب و حصول رضای الهی را و هم
 کنی بان خطی از مخطوطه تیار بجهت کسی که ترکیب باید باعث بر قیام بان عمل از غرض غیبتی و
 غرض غیبتی نیست نه در آن صادق نخواهد بود خواه باعث غیبتی غیبتی تر باشد یا در غرض
 و نبوی خواهد ضعیف تر خواهد بود و مساوی بپشتند اهل اهل الصلای لایزال این بود
علیه السلام و در بعضی غایب در لغت بهر ترتیب که صاف و پنهان باشد و نیز دیگر
 بهر مرتب بود و موزن شده است نه خواه آن غیر از و در مرتبه قریب باشد و خواه نه که کسی
 که تصدیق کند محض یا بی آنکه نیست از موزن تصدیق قریب باشد و خدا و کعب لغت غایب
 خواهد بود و هم چنان حدیث که بعضی ثواب باشد در مخطوطه باشد اما در عرف غایب
 یا شایسته عمل غایب عملی که قصد در است در آن مجرد باشد از هیچ آینه نشان این معنی
 را اصلاح می نمایند و ارباب غایب و ارباب حقیقت عمل غایب بعضی ترتیبات
 دیگر نیز کرده اند بعضی گفته اند هو من یزید الله من یزید الله و بعضی گفته اند هو من یزید الله من یزید الله
 عمل است از آنکه غیر خدا را در بعضی بوده باشد و بعضی گفته اند هو من یزید الله من یزید الله
 و تصدیق خدا را این چه نبوده و دشمن غیبت از نظر خود این صانع پاک ساخته آن که
 تعلقات و کرده ای گفته اند از لایزال علیه و صانع الدارین یعنی عمل غایب آنست که
 اراده نکند بهر غیبتی که باشد از آن برای آن عمل غیبتی را از خدای خود و نیاید

عنه معاد الحق بودن کردن و این است از
 که اقی تعالی گفته اند بعضی گفته اند هو من یزید الله من یزید الله
 عمل غایب

با نغز و نخی است بی آنکه بحسب ظاهر صورتها بافته زیرا که ذوق میان طاعت محبوب
و بر روی داور و نواهی او بنا بر محض دوستی و محبت وصول رسانی او در میان است
و بر روی او بواسطه فضیلتی دیگر از انجاب طاعت هرگز است هیچ شک نیست که شوق هم
نزد او باب بصیرت و عرفان در موقوف اعتبار ساقط است و از روی احوال و منزل
و اما در استدلال به و آیه قرآن که اول مذکور شد آنکه بپای دهنترین ذکر کرده اند که
نه رغبه و نه بیا آنکه مذکور شد نیست بلکه معنی رغبه در اجابت و قبول طاعت است
و ترس از زود و عدم قبول آن اما در آیت سیم الشیخ ابو علی بر سببی در کتاب
مجمع البیان ذکر کرده است که معنی حکم تلقون آنست که بشد که سعادتمند شوید و فروری
یا بعد و هیچ شک نیست که حصول رسانی او بقایه و جان از اعظم سعادت است و
فوز بسیار است قبول طاعت بهترین فرد و بسیار نفعی که دست شیخ مذکور فلاح را در
قول صدای قالی که لو لیکتم هم المسلمون بخارج و فروری اندیج آنکه اذراک
کرده اند و بافته اند آنچه میخواستند از خداوند تعالی بسبب اهل بیتری که ایشان در جرد
آمده است و با برای یانی که به پیروی دین او آورده اند و آن نیست مگر فردزی
و سعادتمندی و در بعضی تفسیرهای و آنست که المخفق هوالت بر باطل است
و همین معنی در کتب نیز واقع است آری تفسیر کرده است شیخ ابو علی بر سببی
فلاح را و آنرا که قد افصح المؤمنون بقدر شوق و شتاب نهایش آمدن فلاح در آیه مذکور
باین معنی لازم ندارد که هر چه او افصح شود بر آن سینه مملو بگوید و بر تقدیری که بر آن سینه
محمول شود استدلال آن بر مطلب مذکور که هر عاقل که عبدکم لتعلمون خدا را

اما اگر بر تقدیری محمول شود بهیچ وجه شیخ ابو علی بر سببی علیه السلام نقل کرده است آید مذکور را
مطلقا و آلات بر تفسیری نخواهد بود چه بر آن تقدیر منتهی خواهد بود که بر آن وجه
آری تا بعد آوردن مذکور سبب آن شود که شتابان یا بر شوق و از قدس است
و این معنی لازم ندارد که بر آن قصد کنند عبادت هیچ پیش در غرض که در سبب مرد شدن
و نظافت اعضا و مشغول گردند و مشغول از اقصا کنند با نفاق باطل است اگر نمیکنند قصد را
با قصد قربت در محبت آن مخلوق کرده اند چنانچه خواهد آمد پس هر عاقل سبب آن شود
لازم نیست که قصد آن هیچ پیش در داد و آلتی است که استدلال کنند بر مطلب مذکور پیش
که در است که دست آنرا شیخ بزرگوار محمد بن یعقوب کتاب در کتب کافی باینکه
حسن است از نادرین پنج راجع را امام جعفر صادق علیه السلام که گفت العبادة تشریف فرم
الله عز وجل خوفه خشیه عبادته العبد و قومه عباد الله مبارک الله تعالی علی طلبة التوکل
فقلک عباد الله الامور و قوم عباد الله عز وجل فقلک عباد الله الامور و این
العبادة یعنی عبادت کنندگان سه منف اند که هی عبادت خدا میکنند و قصد ایشان
رسم از عذاب است و این عبادت بندگان است که بواسطه آداب خداوندان
با و امر و نواهی ایشان قیام نمایند و بر خیر عبادت او قیام نمایند بواسطه خواهش
ثواب و این عبادت فرد و ران است که بدست آوردن اجرة آن بعمل قیام هر
عابد و بر عبادت او را برای مبداءند بواسطه محبتی که با و دارند و این عبادت
عزیزندان و آزادان و مقربان است و این عبادت بهترین عبادت است برین وجه
که گویند قول حضرت درین حدیث که هی افضل العبادة یعنی این عبادت بهترین است

اشاره بر آن دارد که آن حق اول نیز انصاف بی دارد پس هیچ بهشت چه عبادت
 باطن هیچ نوعی متصف نیست پس مطلوب که محبت عبادت است گاهی که مقصد حصول
 ثواب و مصلحت از غلبه بهر اتمه باشد ثابت باشد در پیش و می گویند که فایده انداز آنکه
 در نیت قصد تقصیر ثواب و مصلحت غلبه واقع شود و قصد مذکور را با نیت از حکام شرع
 فسخ می شود باعث عبادت می باشد اگر چه با قصد قربت جمع شود و اما باقی نمی آید
 که غایت بی حصول آن می شود و خواه قصد شود و خواه نه مثل خلوص شدن از نیت و دادن
 سبب از کردن او در کفاره و بر بنای طعام در روز و داشتن و تیر و خشک شدن
 اعضا در صورت و اعلام مأمورین به دخول در نماز بکبر اقامه و دفع الوقت کردن غم
 بهشت حال نماز و ملازمت طواف کعبه و امثال آن را عبادت می گویند و غایت متابع خود
 در بر خویش نماز شب و امثال آن طاعت است که مقصد آنها نیز مثل ایشان بطریق اولی
 باعث فساد عبادت باشد و اما آنکه مقصد تقصیر ثواب باعث فساد عبادت است
 و است خلاف کرده اند در آنکه این مقصد با مصلحت است یا نه اکثر اراکان بر آن
 رفته اند که مصلحت نیست مناجیه ابو جعفر طوسی در کتاب مبسوطه شیخ
 ابوالقاسم در مختصر شیخ محمد بن علی و شیخ جمال الدین طبرسی در کتاب عزیر
 الاحکام و مستفی فرماید که آنکه گفته اند که امور مذکور چون التماس است
 خداوند احوال آنکه مقصد قربت تحقق باشد نقصان ندارد و برایشان دارد و هر آینه که لازم
 حصول آن چنانچه مستحق کفایت لازم ندارد و محبت خداوند آنرا و منافعت علمای ارباب
 اند و مسلم هم کرده اند مصلحت آن عبادت است که هر که با قصد قربت یکی از مقصدهای مذکور می شود

شیخ جمال الدین در کتاب قواعد و احکام اختیار این قول کرده و شیخ
 محمد بن علی و لدا و در شیخ قواعد و شیخ محمد بن علی در کتاب بیان نیز تابع او شده
 و این قول را رجحان داده اند بنا بر آنکه ضمیمی که در عبادت مطلوب است باقی تمام
 مقصد مذکور فوت می شود و این مذمت واجب است و شیخ شهید در قواعد خود این
 تفصیل نیز راه داده برین وجه که اگر مقصد با نیت مقصد قربت باشد و مقصدی
 دیگر به نیت آن واقع شود عبادت صحیح است و اگر امر بر عکس باشد باید و مقصود
 با نیت باشد باطل و باید دانست که آنچه خداوند آن بابت قربت می شود اگر
 نیت غرضی بر جان شمرده باشد یعنی واجب باشد یا نیست و مقصد آن از روی جوب
 یا نیست که مثل اساک از طعام و روز و دشمن گاهی که بواسطه حفظ بدن است
 مذکور واجب شده باشد اعلام مأمورین به دخول در نماز مقصد را بهمنوع بر غیر
 مناسب است که فرود رفت عبادت کند چه مقصد آن منافعی مقصد قربت است
 بگویند که آنست که در امور است که در غم آن بابت قربت ملاحظه همان آن است
 مؤدب پس روزی که بابت قربت در آن مقصد اساک از طعام کرده باشد باطل
 حفظ بدن صحیح خواهد بود و خواه روزی مذکور واجب باشد خواه نیست و خواهد بود
 مذکور متعین باشد مثل روزی در رمضان و در ماه محرم خواه مقصد قربت باشد و خواه
 و در غیر محرم نهائش در غلط از محبت روزی غیر محرم شک نیست و عدم محبت نیز
 احتمال دارد و اندک هم در پیش و در بعضی قضایا نیست را با نیت
 ایجاد العطره و البامور و غیره را در موجود ساختن فعل بر وجه که اینست

شارع امر آن شش و ملا و بار او را و فاعل است و فعلی آنچنانچه بنظر او افتاد است
 نفس بر بزرگ فعل پر و ن و دار تعریف مذکور را و خدا تعالی را فاعل نبه کان را از
 که آن را و فاعل نیست و داخل شود نیست و در نیت اعرام نه و امثال آن با آنکه
 بحسب ظاهر او فعل نیست بلکه او را و ترک فعل است و معنی او به المأمور به بشرع است
 باطل و نه باطل و در ادبیت که او را و بر آن وجه باشد تا عزم از تعریف پر و ن و
 چه در عزم لازم نیست که او را و بر آن وجه باشد بلکه عزم بر فعل را و باطل است بر
 است نخواهد بود به مأمور به باشد و خواهد بود این تعریف را اعلام در کتاب است
 الاحکام مذکور کرده و شیخ علامه است بر آن اقرار که ده است که اگر مأمور به بحسب
 او را و کرده تا بر آنکه در در حقیقت از برای وجوب و در غیر وجوب بطریق می باشد
 میشود لازم می آید که شایسته نیست باشد پس تعریف جامع نخواهد بود اگر او را و کرده
 آن مطلق آنکه فعل مطلوب باشد از اجابت شارع رخصت آن مأمور به بر وجه است
 بوده باشد مثل آنکه مطلوب است در قول خدا تعالی که و اذا صلاتم فاصبوا و این هر که محرم
 شدید و اعرام خود را تمام رسانیدید رخصت است شمارا که صد کنید با آنکه هر کدام است
 معنی بخانی صادق خواهد بود بر او را و در دن افعال مباح و حکم بر نیت بود آن
 نزد فقهان بعد از است تمام شد بر کلام شیخ علامه است علیه در شرح قواعد و کلام
 او نظر است زیرا که مأمور به عبادت از ادبیت که بغیر آوردن آن بحسب شیخ و معنی آن شده
 باشد بزرگ آن پس است و اعتراض شده مباح خارج نکرده که فایده است با آنکه آن
 رخصت آن نیز از اجابت شارع واقع شده باشد فعلش بزرگش در حین دارد و اینک علامه

میشود که فعل است و مأمور به منافع است و در آنچه محقق است که است
 امر در وجوب بحسب حقیقت است و در غیر وجوب بحسب مجاز و هر لفظی که در تعریف
 است که می باید ظاهر آنست که بر معنی حقیقی مستعمل باشد اصطناعی ندارد و بواسطه آنکه در
 ایشان ماموری که گفته اند بحسب حقیقت از برای وجوب نیست میند افعال است و آنچه در
 آن باشد نه لفظی که در کتب الف و میم و راست چهارم مذکور نزد ایشان از برای
 است که شرکت میان واجب است یعنی مطلق ترجیح و بهترین زیرا که حکم کرده اند
 تا که است نیز حقیقتا مأمور به است چنانچه قاضی عسقلانی در شرح مختصر اصول نقل آن کرده است
 و حکم مذکور چنانچه محقق نیست تقاضای انشراک میکند و نهایت آنچنان که گفت درین
 باب آنست که اعراف شیخ علامه می بر این افاض عین باشد از آنکه مأمور به شایسته نیست
 است و این حکم بر مضمول مذکور کرده اند و عرض اوضاع ساختن تعریف در ممل
 نباشد بلکه بحث او با علامه حدس سر و بحث از امر باشد زیرا که اگر چه علامه در کتب در کتاب
 نهانیه نزد کرده است در آنکه است مأمور به است بحسب حقیقت یا نه اما در نهانیه
 اصول جزم کرده است با آنکه است مأمور به نیست و بحث مذکور مرتب خواهد بود با آنکه
 طایفه از کلام او آنست که مراد او اعراف بر اصل تعریف باشد و اثبات آنکه تعریف
 برین وجه خوب نیست نه بحث از امر و الله اعلم **فایده** چهارم از اینها را فایده است میان
 صلاهی و رضوان الله علیکم از جمله دلایل آنکه در عبادت مباح است از نیت و نیت
 نموده عبادت صحیح نیست قول خدا تعالی است و کلام محمد که و ما احوال السجود
 محتاجین لا یقین و در دلالت این آیه بر مطلب مذکور نظر است زیرا که درین بر این آیه

بجای یک مضمون مخلصین واقع است و میفرماید و اراج است با هر تورات و
 انجیل و از اینست و الله اعلم که ما مورث شده اند و بود و نصاری میگویند که منکرند خدا
 در حالتی که مخلصان باشند و رستگاری خود را می دانند و عیسی شریک او را ندانند
 و رستگاری او را بخاطر شریک او بجای می دانند و در غیر خود که موسوم بجای است و عیسی
 قیصر این آیه میکند گفته است که من آیه آنست که ما مورث شده اند از ایشان در تورات و
 انجیل هر برین بر گزیده و لیکن تخریف کرده اند که آن ب خود را تبدیل کرده اند احکام
 اگر آیه بخیر است و خدا صاحب کثافت نیز در کتاب خود مضمون آیه برین وجود که
 کرده و نیز شریک نه گورد و غیر محجوب این آیه را کرده است که مخلصین لادین بنان
 آیه که با از اینست که هر که مخلصان را ندانند عبادت او را بعبادت خود و قاضی بفرستد
 و در غیر خود گفته است که مخلصین لادین بنان منته است که در رستگاری او کسی را شریک
 او ندانند و در نظام الدین بنان توری نیز در تفسیر خود میگوید پسندال کرده اند
 آیه را که ایمان عبادت از مجموع اعتقاد ایمان و عمل بر کاران است زیرا که خداوند تعالی
 یاد کرده است عبادت خود را بر وجهی که با خلاص باشد و خلاص بعبادت است و توحید
 و یگانگی و انشؤنند است و شریک نداشتن کسی را و در عبادت او بعد از آن مخلص
 کرده است بر آن قیام بنماز و ایتان با و ای زکوة را پس از آنست کرده است
 مجموع و گفته است و ذلك الله بنان العیبه و روده اند و بعضی این استدلال را با آنکه
 که ذلک اشارت بجای توحید قیام بنماز و ادای زکوة باشد و میخوانند بود که
 اشارت توحید تنها باشد و افعال مذکور برودین قیام بنماز و ادای زکوة

این جهت مضمون رسیده که آیه مذکور بر غیر این دلالت ندارد که این کتاب را
 بیک عبادت ایشان خدا را در حالتی از ایشان واقع شود که قاضی باشد و بوجد است
 و یکت یا دو کسی را و در عبادت خود شریک او ندانند و اصل دلالت ندارد و بر آنکه
بلکه با عبادت در عبادت از اینست بهیچ یک از دلالت نموده بلکه نه است
 آنچه از آیه استنباط می توان کرد آنست که عبادت هر کس را بجهت دیگر است این
 مطلب باقیه عبادی بنان است قد بر **مترجم** که می خوانند و در عبادت برین وجود که
 که هر تواند بود و برادر شریک نداشتن کسی در عبادت این باشد که عابد قصد کند در عبادت
 خود بعضی تزیین بخدای را و اینست عبادت از آنست و مخلصان که مخلصین که
 مذکور شد نیز برین معنی محمول شود و بخاطر می رسد که این احتمال در حق مذکور را دارد
 محمد زید را که با وجود این احتمال هیچ شک نیست که احتمال اول بر قائم است و او اقام
 الاحتمال بطلی الاستدلال حضوره که اصل عدم وجوب نیست است قد بر میانه است
 که آیه مذکور را که در باب هیود نصاری ندانند است و حکایت از تکلیف ایشان میکنند
 بان و از تکلیف ایشان بر امری تکلیف ما بان امر لازم فرمایند تا قول خدای تعالی
 در آفران و آن فلک الدین العیبه و آن عبادت بخاص طریق است پس
 اشارت بر آن دارد و که امر مذکور بان آیه استدلال کرده اند الله اعلم **نسخه** بهیچ
 دانست که با این است در مذهب از قصد بود و آوردن فصل پس کسی که تصور نمی کند چنانکه
 قصد کند بود و آوردن آنرا و بجهت نیست نموده خواهد بود که در مذهب که اطلاق مرکنند
 مثبت بر نفس تصور مذکور بر وجهی غیر از قصد یا و نباشد هم چنانچه در عبادت نفس

واقع است که اگر متوجهی نیست که در معنی را در واقع آنچه است از واقع زنده باشد
 اگر نیست مذکور از روی غلط باشد و او را در آن اشتباه شده باشد و منوی او
 صحیح است و اگر از روی عمد و دانسته باشد باطل بر آنکه در صورت غلط هیچ
 شک نیست که قاصد نفع حدث فی الجمله است اما در صورت عمد قصد مذکور
 فروماند بود که از روی واقع شده باشد بیکه ای که از واقع شده بود تصور و حکایت
 نفس است و این جهت است که حکم بطلان عبادت او کرده اند چه عبادت او
 در آن صورت در حقیقت مقرون به نیت نیست و آنچه در صورت نیت آمده آنرا
 از قبیل ملاحظه و بازی کردن بعبادت است قال العلامة فی بحث نیت الامور من
 نیت الاحکام لا یطلب التقرض فی حدث معین فان نواه و کان هو انما یست
 صحح اما عاده لو کان غیره فان کان غایطه فالقرب العمد المردم ان شرط التقرض
 فلا یفر الغلط فیها و ان کان عاده انما لا قرب البطلان لملایه بالبطا و این
 واجب نیست در مورد قصد نفع حدث معین پس اگر نیت کند از او و در واقع قصد
 بآن حدث باشد منوی او با جمیع صحیح است و اگر حدث دیگر موجب منوی او شد
 باشد اگر قصد او از روی غلط است شایه باشد او رب در منوی آنست که در منوی او
 صحیح است و اگر از روی عمد و دانسته باشد او رب بطلان آنست بواسطه واجب
 و بازی کردن او بطهاره پس قول او که لایه عیبه بطهاره و منی او را بازی و
 ملاحظه بطهاره عمل کردن لایه است با کذب در آن صورت نیست در واقع حاصل است
 و الا از قبیل ملاحظه و بازی می شود و راضی که از غلطی اهل سنت است در کتب

غیر که از غیفات است میگوید انوی رفع حدث النجوم و علم انما بال نظر فان
 کان غایطه صحیح و و ان کان عاده لم یصح لانه ملاحظه بطهاره نیت اگر نیت
 کند متوجهی نفع حدث خواب باشد و در واقع خواب بکوزه باشد بلکه موجب متوجه
 ادب و بول باشد بخواب آورد و اگر نیت مذکور بر سبیل غلط از روی واقع شده است و منوی
 او باطل است زیرا که در آن صورت ملاحظه و بازی کند خواهد بود و بطهاره است
 پس دانسته شد که فضا غلط کننده را ندی گفته اند و عاده را واجب و بازی کند
 بواسطه آنکه در صورت غلط قصد نفع حدث فی الجمله از واقع است و در صورت
 عمد نیت کشتن آن که در عبادت مذکور از ایشان واقع شده از روی بخار
 است بول و تشبیه به بیاهمت که فضا را بآن تصور است بفری باشد با هم
 آنچه اطلاق حرکت چنانچه گفته اند هرگاه کشتن مسلمان و کشتن کفار یکجمله
 بشود چنانچه نیز ایشان از کذب که نموان کرد و واجب است که بر همه غار گذارند و قصد
 کشته در نیت غار مسلمانان را با کذب که در آن کشتن مخصوص مسلمانان باشد و حقیقت
 بر کافران نماز نخواهد بود و لایه اهل بیت و هم چنین گفته اند واجب
 است غسل حصی برین دینه که شوهر و مسلمان باشد که می که از حصی کپش شود
 مذنب جمعی که قال انه بکذب جواز و طر او موقوف بر غسل است بآنکه آنکه از و بصورت
 غسل واقع میشود و در واقع غسل نیت بواسطه شرط غسل نیت است و نیت
 چون قصد قربت بخود است از کافر میشود و واقع شد زیرا که قصد قربت
 که او از آن نیت استقبال از ایشان است از کافر مقصور نیست چه او خود را به هیچ

دانسته بهر و صورت و صحیح است و اگر از روی
 عمد و نیت کپش بهر و از کافر است

یکی از احوال شرعی مامور فردا اطلاق غسل بر آن کرده اند بنا بر آنکه صورت غسل و در
 و باطل ایشان بر آنکه بصورت نیست اطلاق نیست کرده اند از روی مجاز و اراوه
 کرده اند تا آنکه در صورت عقد و واقع مادی امر غیر واقع است تا و آید
 برایشان آنچه باطل و دانی در رساله انموذج برایشان وارد و دانسته است و
 و گفته است نیست عبارت از قصد است و قصد رفع آنچه اعتقاد حصول آن برشته
 باشد محال است که رضوان واقع شود در جای ایشان پس قصد رفع حدنا که میانه
 کار واقع نشده است متصور نباشد که اگر از وی غلط و اشتباه باشد پس بقید
 این منوط که در کلام ایشان واقع شده غلط باشد **ترجمه** که اگر چه وقوع ایراد
 فاضل و دانی درین تمام کار مصنف و امضای وقوع یافته است در نهانیت
 و معلق است و تحقیق مذکور بحث او مندرج نیست بلکه عنوان بحث ساخته
 بخاطر ظاهر مرید که عبارتی که از آنها نقل کرده اند اطلاق بر آنست که بر سبیل
 استثناء و باشد سبیل تنظیر استثناء و آن تواند شد با آنکه دعوی مذکور که اطلاق
 قضایست نیست را بر مجرد تصور فعلی آنکه مقرون بقصد ایقاع باشد چنانکه تحقیق نیست
 محتاج بپشتشها و هست پس اگر عبارتی از فقه نقل میشود که متضمن آن اطلاق می بود
 تا ذکر آن بی تکلف پس استثناء و وقوع می یافت نسبت مرید و بر آن وارد و مرید
 که چون عرض چنانچه ظاهر است دفع بحث فاضل و دانی است از عبارت فقهی
 عبارتند از آنکه بحث و با ایشان بر آن عبارتست بر وجهی سافه از نظر منظر
 و و راست فخر بر **مجموع** ازین حدیث ظاهر شد که بحث از اصول هر چه است

و مفضل آن از عملی نیست و نیز در طریق خاصه و عامه روایت شده است از غیر
 که نیست المؤمنین جز من عهد و عمل در توبه این معنی چند وجهی ذکر کرده اند اول مراد
 مومن با عقاید حق است که عبارت از ایمان او باشد و هیچ شک نیست که ایمان
 او نه برین افعال است زیرا که اثری که بر آن تربیت میشود حاصل بود در بهشت
 است و عدم آن حاصل بود در و در و فرج بخلاف سایر اعمال است که آن ضایع
 نیست و باین توجیه رفع اشکال دیگر از آنچه در تملک این حدیث روایت شده است
 نیز میشود و حدیثین حدیث برین وجه مشغولست که منشأ الکافر من غیر عملی نیست
 کافر بر آنست از عمل او و این معنی بحسب ظاهر منافات دارد با آنچه در حدیث وارد است
 که این آدم و اهرم بالمعنی لم یکتب علیه یعنی درستی که نزد آدم هرگاه
 که اقدام کنایه ای را بر و فرزند آنرا و عقابی بر آن تربیت میشد تا بعد از آن
 آنرا چه هرگاه بمقتضای مضمون این حدیث بر تبت مصیبت فی لغزنا عقابی نیز
 نباشد عقاب بر مجرد عمل تربیت باشد چون تواند بود که نسبت کفر به تراز عقاب
 پس چون بنا بر توجیه مذکور نیست کافر عبارت از اعتقاد باطل و کفر او خواهد بود و منتهی
 فقه حدیث مذکور این که اعتقاد باطل و کفر کافر از هر احوال است و ظاهر است که
 این معنی منافات ندارد با آنچه مفاد حدیث مذکور است اشکال مذکور مندرج با
 قدر و در آنکه او اینست که نیست بلکه نه بر آنست از عمل و این توجیه را ذکر کرده
 که بهترین از این تفاسیری آنست که در آن شریعتی که با او باشد و در عمل نیست مطلقا
 نیست **پیوسته** ازین حدیث بسیاری مکررند که نه تباری و فرغاید که منوی از و بعد از این

توانی که او را از بگذریت بهم می رسد بشمار توانی که از غیر او می رسد و این
 توحید را با بن و در لغوی نیست میدهند **چهارم** آنکه طبعیت نیست بلکه طبعیت
 علم را که بر حقیقتش معانی قریب تر شود بلکه اگر نیست بر آن توانست
 است و اگر نیست بر آنست وجودش مثل عدم است و عقابی بر آن قریب نیست
 بخلاف علم که من یعنی معانی قریب تر به و من یعنی معانی قریب تر به بنیان
 اعتبار نیست بشمار علم و این توحید را معنی طبع و الدبره که اول است **پنجم**
 آنکه نیست که رد است و علم که از اعضا و اعضاء نیست پس علم از غیر اعضاء
 باشد از علم اعضا غیر از که خدای تعالی در کلام محمد غار که علم اعضا است پس باید
 جزو باشد آنست که علم است جای که هر چه باقی است که علم را برای دار
 ای محمد غار از الواسطه آنکه پس از ذکر من است و طاعت است که معصوم و از غیر است
 و سید و غیر اعمال دل از نظر مردم مستور است و احتمال یا در آن که بخلاف علم
 اعضا که اغلب مقرون بر یا است پس این را بگذر علم را بشمار از علم اعضا **ششم** آنکه
 مراد آنست که نیست بعضی اعمال ممکنه مثل حج و جهاد و امثال آن نه برست از افعال عقلی
 خفیه مثل تلاقی آیت از قرآن و تصدیق بکلمه هم و آنچه از این قبیل باشد **هفتم**
 آنکه لفظ غیر درین حدیث ایم تعین نیست بلکه مدعی آنست که نیست مومن علی خیر است از
 جمله اعمال او مثل علم مومن من حیض است و این توحید را سید مرتضی عمل الهی میگوید
 و باین مضمون میگوید متناهی که میان حدیث مذکور است و میان حدیثی که از پیغمبر است
 که **اقتضای اعمال** غیر از اینها بهترین اعمال نیست که مشقت در آن بیشتر باشد چه در اول باشد

مذکور است فضای آن مکنه که علی بن ابی طالب از آنست در آنکه مشقت در آن بیشتر است و
 اشکال مشهوری که چند پیش از ذکر یافت در آفران حدیث کرده اند که بنده الکاظم فرمود
 چندین مرتبه توحید لفظ شریف در آن فقره اسپم تعین نخواهد بود و حاصل این خواهد بود
 بود که نیست که از حدیث است از جمله اعمال او نه از حدیث این توحید چنانچه محقق نیست درین
 حدیث که ما در مصادر و بیان ایم جاری می تواند شد **ترجمه** **کود** در رفع اشکال
 مذکور را از حدیث با بن توحید نظر است با اشکال مذکور بنا بر آنکه حدیث متناهی
 است میان خدا و آن فقره در میان حدیث این است و ایم بالمعصیه و هیچ
 حدیث نیست که چنانچه حدیث مذکور بحسب ظاهر تعناضای آن مکنه که نیست که از غیر
 از حدیث او باشد تعناضای آن میکند که نیست او نیز نباشد زیرا که غیر از تعین ندارد و
 که موجب عتاب باشد و معاد حدیث آنست که قبل از اقدام بعد عتاب بر توحید نیست
 نیست پس بنات مذکور بحال خود باشد اگر گویند معاد حدیث این است و هیچ ربط
 ازین حدیث که قبل از اقدام بعد از توحید آن عقابی قریب نیست و این معنی منافات
 ندارد با آنکه بعد از اقدام بعد از توحید باید برین وجه که بر نیست خدا عتاب کند و علم
 بعد از توحید نیست که از حدیث او و کما ازین جهت باشد و بسکویم اگر این تقریر قاضی
 مدون این توحید نیز متناهی میان حدیث نخواهد بود زیرا که چنانچه مراد بود که بعد از
 اقدام بعد از توحید که از عتاب توحید باشد بر علم است و اندوخته که با آنکه
 بر نیست او بعد از این توحید توحید مراد داده باشد از عقابی که بر علم توحید است
 نسبت در اشکال توحید مذکور که توحید اول نیز وجهی نباشد باشد و در رفع این

این تمام می

از اموری که منافق است و نفس را بکوشد غرضش بجا نباشد و بجا نماند مگر بسبب
 برکت آوردن اموری که منافق است و این و آنست بهشت و مراد بجا نماند مگر بسبب
 غالب است بر آن و از آن جهت از اموری که منافق است برکات و غلبه شود و دل
 در سر مشا و در پیچ و میل بر ثبوت نفس و اطاعت و فضیلت و روی آوردن طلب علم و ادب و
 ایشان بخواند و او را هرگز اندر او مگر نخواهد بود و در سر کفایت و عقب و قربت و غرض از نشر علم
 و ارشاد و جلال و هدایت که امان بگوید در کفایت او نخواهد بود و در واسطه تحصیل معاد
 و اغراض فاسده و اکبر بر زبان آورد که در سر میگویم تقریب بخدا و بجا نماند مگر بسبب
 آرا و مادی که نفس صفت و تصور از نوع خاطر و تفکر از او حاصل است و غرض از
 نخواهد بود و هم چنین هر که دل تو نزد نیست و از خود رفته باشد و بجا نماند مگر بسبب
 بیک جهت خود را معصوم و خدایا داشته باشی نیز نخواهد بود که بیک جهت خود را معصوم
 اقبال نماز ساری و در ستاد و اقبال و اقبال را بوی آن بگوید و در نماز از روی
 کفایت و خود را بر آن داشتن خواهد بود و کفایت تو که نماز کن از قبل کفایت سبب خواهد بود
 که هشتاد و نه مرتبه در کفایت نماز و دل که عاشق مرشوم حاصل آنست که اگر در عباد
 کار تمام بر و هر که خلوت پس خاطر و اقبال برین باشد و قطع و قطع و معانی لغوی
 تقریب باشد خاطر کرده بهشت و بهشت است و دل خود را با کفایت از امور دنیا و فکر آن
 باز نخواهد و امان خاطر خود را از آفتاب بصفت سبب و نیاید که نازی و قطع نظر از
 عباد و بنویسد که پس نیست برایت اشق و انرا شد از اعمال و مناسبات باشد برین
 نیست الموعظه و عذر خود و این حدیث منتهی است و میان حدیث انصاری و اعمالی که بجا نماند

و مقدر یکدگر باشند و الله اعلم و هو الهدی علی الحقین

حدیث هجدهم

روایت شده است بسببی که انتقال دارد و شیخ برزگوار محمد بن یعقوب گفته
 از جمعی از اصحاب ما از احمد بن محمد از ابن فضال از کسی که از و نقل کرده است
 امام جعفر صادق علیه السلام گفت قال رسول الله صلی الله علیه و آله من تاب قبل
 موته تسعة قبل ان تموت تسعة من تاب قبل موته تسعة قبل ان تموت تسعة
 قال ان التوبة تسعة من تاب قبل موته تسعة من تاب قبل ان تموت تسعة من تاب
 قبل ان یمن قبل ان تموت تسعة من تاب قبل ان یمن قبل ان تموت تسعة من تاب
 و انما هم تسعة من تاب قبل ان تموت تسعة من تاب قبل ان تموت تسعة من تاب
 هذا ما که هر کس توبه کند از آن خود پیش از رسیدن اجل و عود بیک سال بر آید قبول
 میکند حضرت عیسی که توبه او را بعد از آن فرمود و بدستی که سال هر آید بیا راست هر
 کس توبه کند پیش از مردن خود بیکاه و منول میکند خدای تعالی توبه او را بعد از آن فرمود
 بدستی که ماه هر آید بیا راست هر کس توبه کند قبل از مردن خود بیکاه یعنی بیک هفته
 قبول میکند حضرت عیسی که توبه او را بعد از آن فرمود و بدستی که هفته هر آید بیا
 هر کس توبه کند قبل از مردن خود بیکاه و منول میکند خدای تعالی توبه او را بعد از آن
 فرمود و بدستی که روز هر آید بیا راست هر کس در مقام توبه بشود قبل از آنکه ستم
 ببرد قبول میکند خدای تعالی توبه او را **پنجاه** و دوم من تاب قبل موته تسعة
 توبه در لغت بمعنی رجوع و برگشتن است از امری که از او بده نسبت میدهد و

توبه تسعة من تاب قبل موته تسعة من تاب قبل ان یمن قبل ان تموت تسعة من تاب

گاه بخدای چون به بند و مبد و مبد معنی آن بر کشتن از نصیبت و کن به کشتن بر وی است
 و فرمان برداری و چون بخدای است و میکند بر کشتن از عقوبت و عذاب بیکانب
 لطف و آمرزگاری و در اصطلاح چنانکه از کما بهت بواسطه آنکه است و قید از اصطلاح
 آنست که چون رود از توبه توبه بشمار از ضرب خوردن مثلاً بواسطه آنکه توبه است
 بعد از توبه یعنی زیاد کرده اند بر آن غرم بر ترک عبادت بکناه و ابد الله و عینه
 دل نهادن بر آنکه دیگر هرگز بر سر آن نرود و وظایف آنست که غرم مذکور لازم آن نیست
 و هرگز از آن متفک غرضش و و کلام تمام درین مقام آنست که توبه دست نمیدهد
 مگر حصول سه امر اول دانستن آنکه گناه حجابیت میان بنده و خداوند که مانع امر از استیلا
 لغای او و بر سرست قائل است بیک که بشمار آید و پس چون اینچنین را دانست و
 یقین کرد بر اینها و حالت دیگر دست میدهد که آن امر و دست را مورد نشود که
 و آن اندو که این شدن چنین است بواسطه از دست رفتن سعادت لغای محبوب
 حقیقی و تاسف داشتن او بر آنکه گناه موری که باعث آن شده و این تامل و تاسف
 است که توبه از آن شد است و بشمار میکند و هرگاه این تامل و تاسف نیاید و بیکه بسیار
 شد حالت دیگر دست میدهد که اگر چه پیوسته است از امور مذکور و آن مقصد سه
 جز است یکی تحقق بر آن دل دارد و ترک کنای است که بشمار آن بوده و از آن بر زبان
 آیند و متعلق است دل نهادن بر جرم ارتکاب آنست و قرار دادن با خود و دیگر
 بر سر آن نرود و تا لغرض از آن جز زمان گذشت نیست دارد و تدارک و توفیق بلا عانت و
 عباداته است که از توفیق شده و مشرفه کردن غارهای که اوای آن مکرر و پروردگار

چنین آمدن از مطلق و حقوق مردم که در وقت توبه قرار گرفته و امثال آن و این
 سه حالت یعنی دانستن شرک گناه و پشیمانی از ارتکاب آن و مقصد امور مذکور
 که تحقق یازمند نشانه و از ندامتی چند اندر یکدیگر مرتب که حصول بیکای آن
 لازم دارد و حاصل بودن و دوی دیگر اگر گناه است که بر مجموع این سه حالت است
 توبه باطلاق میکند و هر سه را با هم توبه میگویند و بسیار است که توبه را بر حالت
 دوم که پشیمانی مذکور است اطلاق میکند و حالت اول را مقصد آن شمایند و حالت
 سوم را غرض و نتیجه آن و گاه است که مجموع پشیمانی و غرض مذکور را توبه میگویند
 و برخی از اصحاب بقول استیجاب عرفان توبه را بر وجود دیگر توبه نیست کرده اند
 بعضی گفته اند التوبه مجموع الاتین عن الجرم الاتین توبه بازگشتن غلام گرفته است
 از کما هی که بیشتر است آنست که بعضی گفته اند اذابة الاثم و التماسف من الحق که گناه را
 نیدن دل اعتنای در توبه نیست تا نرسد ندامت آنچه از پیشش بوده است از کما تان و بعضی
 گفته اند ضد لایس لطف و بسط ط الوفا کردن لایس بخدا و بیکه در است و کشتن
 بساط و قادی که کاری قبول است توبه قبول خدا و قبول توبه بنده کان را ساقط
 ساختن تعاقب که توبه است برکنای که از آن توبه میکند و اینکه توبه با جهت تخطی
 مذابست هیچ عیبی از اسلام است و هیچ کس از عیبی خاصه و عامه درین معنی ضعیف
 مذکور است خلاف این است که قبول توبه و استغاثه عذاب مذکور از تاسیب آن
 بر خدای تعالی واجب است که اگر کنند ظلم لازم مرایه تعالی عن ذلک است
 بیکه تفسیر و سه است که از روی کرم و احسان بر بنده کان خود بخیر آورد و توبه

بیک در مقام استغفار شد و از آن کنه توبه کرد آن بسیار بی بر داشت بیک درگاه
 باقی ماند و از کنه دیگر کرد آن بسیار زیاده و مشهود و هم چنین آنکه هیچ معذری بر او
 چون معذری تمام نشده و بیک هر صاحب آن دل روی جز نرسید و از آن است باین حد
 است قول خدای تعالی در کلام محمد که لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا آن علی قلوبهم ما كانوا يكسبون یعنی آنکه
 که کافران هرگز نمیدانند که خداوند خود و عظمت ربطی ایشان پوشانیده و بازگذاشته
 بر دلی ایشان نهاده آنکه توبه در ایشان که کس آنکه در آن نام و معنی نمی شناسد
 سبب و معنی طاعت ایشان زنگ خورد و می شناسد است پس قول ما علیه السلام
 درین حدیث که مَنْ رَجَعَ صَاحِبًا یعنی هرگز توبه کننده صاحب آن دل را الهی می گرداند
 و از بر آنکه هر کس دل او آنچنان شود دیگر که از کنه توبه نماند که در دو مقام
 توبه از آن غرق نمائند و اگر زبان گوید توبه اما در جوارح و بازگشت توبه بر دلی
هَذَا قَوْلٌ مَكْرُورٌ و زبانه و از حرکت دادن زبانه نخواهد بود و اول آن آگاهی نخواهد داشت
 پس هیچ اثری بر آن ضربت نخواهد بود و قول نه که عار و شرف دل که در توبه بود که شتم
 و پاک سبب ختم جایی که اگر نماند بر این سخن را بر زبان آورده و جابله و جرک پاک نمیشود
 و حقیقت مکرر و دلی بر جنب که آمل شود حال صاحب این دل بسیار و عدم برود او را
 و نواهی شرع و حجاب شود که در ریاست پس در نظر او سهل نماید و مع و اقب و احکم
 اکثر از نظر او را بر کرده و در طبع او لغو و تا توبه از قبول آن نفرت کرد آنکه هرگز نشود
 او تصنیف عقیده در دل ایمان و ایمان از دنیا رده و در این است که توبه از آن
 بگوید ختم کند اجابت است و ایمان کم عن ذلک لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا و هم خلاف نداشت

میان علما و دانشمندان است در توبه از غم بر عدم عود و یکناهی یعنی دل نهادن
 مراکنه و دیگر با بر سر کنه نرو و اما ای امکان مدد و کنه از توبه شواست
 حناچه کسی که مابین نمانده باشد اگر بعد از آنکه عین شود توبه کند بفرم آنکه اگر
 قدرت بر نماند یا بر پرمون آن کرد و توبه آن شخص صحیح نیست یا نه طاعت و توبه عین
 از نماند صحیح است اکثر علما قول دوم را اختیار کرده اند و توبه را مطلقا صحیح میدانند
 خواه در حال قدرت بر کنه باشد و خواه بعد از زوال قدرت بیک بعضی مستکین
 اجماع علمای سلف را بر بقول دعوی کرده اند و ازین ویلی است یعنی بودن توبه
 که در مرض واقع شود که غالب ظن در آن خون باشد تا توبه بیک بعد از حضور مرگ
 و یقین شدن مرگ بعضی آید که حال معاینه عبارت از آنست همه اتفاق دارند
 بر آنکه قبول میت و اجماع بر عدم صحت استغفارت و کلام الحق نیز آن مطلق که و
لَيْسَتْ التَّوْبَةُ لِلَّذِينَ يَعْلَمُونَ أَلَمَنْ لَيْسَتْ حَتَّى إِذَا احْصَوْا أَجْدَهُمُ الْمَوْتُ فَجَاءَتْهُمْ
وَلَا الَّذِينَ يَحْمِلُونَ وِجْهَهُمْ كَفَّارًا أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ أَلِيمٍ یعنی قبول نیست
 توبه از آنرا که عمل می آورند کنه آن را و از آن مابین نیستند تا آنکه چون حاضر مرگ شود
 یکی از ایشان را مرگ میگوید بدستی که اکنون توبه میکنم و توبه هم چنین قبول نیست
 هر آنرا که می بیند و ایشان کفایت یعنی کفایتی را که بعد از یقین شدن مرگ در
 مقام توبه از کفر و مرگ است که آن کرده برکن هر کس است و زنده تا رسیدن وقت
 رحلت و از کفر که برگرداند آمده ساخته ایم با محبت ایشان خدای در ذلک

و او در حدیث از پیغمبر روایت شده است که آن الله تعالی توبه را بعد از عالم بر غرض
یعنی بدینکه خداوند تعالی قبول میکند توبه بنده را مادام که او را توبه بر سر
و توبه غایت از توبه در حرکت است و امثال آنست از اسباب مایه در خلق و او
انچه توبه در روح است در وقت جان کشیدن و همچنین که امید بر میوان است علیه
حدیث بسیار روایت کرده اند از ائمه در باب آنکه وقت حضور موت و
طویر علامات مردن و مشاهده احوال آن توبه قبول نیست و بعضی استدلال کرده اند
برین وجه که ایمان بر توبه نیست یعنی انسان مکلف است تا آنکه بر لیل در زمان تقصیر
آن نماید و مشاهده علامات موت حقیقت امر ایمان میکند و عاقبت کار را باطنیه
با عین مشاهده پس در آن حال تکلیف ساقط باشد چنانچه در آخرت که هیچ تکلیف نیست
و مقتضایات بدیهی میشود و جمیع تکالیف ساقط و بعضی گفته اند که از جمله
الطاف الهی آنست که اگر کرده است قاصص احوال را که روح را از غایت انگشتان پاره
آورده و مرتبه مرتبه بالا برده باشد تا بسینه رسد و بعد از آن بحلق رسد که او را مصلحتی
باشد از برای روی آوردن بکار او و مبادرت بوسیلت توبه و امثال آن پیش از آنکه برگ
برو معاینه شود و وقت توبه بگذرد و چه با توبه از بسینه گذرد و بخلق رسد امر مردن برود
تمیقن نمیشود چنانچه گفته اند **توبه** یعنی آنکه توبه تا نمیرود امید از توبه کافی بریزد پس
چنان میشود که در وقتی که روح از بدن بیرون میرود و در خدا می بران باشد و او را
امید ملطف و غفران خدا حاصل نمک تراور یافت آن حال بوزنی با و نموده

فایده سی و نهم پوشیده فایده که در قرآن مجید امر توبه بفریب واقع شده است
قال تعالی فی سوره التوبه یا ایها الذین آمنوا توبوا الی الله توبه نصوحا و مغفرین
یعنی توبه بفریب چند وجه ذکر کرده اند **اول** آنکه مراد توبه بفریب است که بفریب میگرد
باشد و دوم را که ایمان کر آینه نمیشود و بهشت این را بسوی خود و بر آن میباشد
که قبل آن قیام نمایند از غایت حسن آنرا و نیکوید کردار که در صاحب انظار باشد
یا توبه که صاحب خود را نصیحت میگوید باشد که دیگر تا آخر عمر بر این کفر نکند و درو است
که در امت شیخ نزد کوار محمد بن یعقوب یحیی در کتاب کافی از ابی القاسم که گفته اند
که در الکرامه از امام محمد باقر علیه السلام از توبه توبه تعالی یا ایها الذین آمنوا توبوا الی
الله توبه نصوحا حضرت فرمودند توبه بعد از آنست که لا یعود فی نفسی توبه میکند
بنده از کفر و دیگر هرگز بر سر آن غرور نکند یا اگر توبه بفریب از چنین توبه است **دوم** آنکه توبه
در وقت غیبت حاصل است چنانچه عمل بر کار از نوم توبه پاک باشد از اهل بیعت هر
کس که پس مراد توبه بفریب است که بعد از توبه باشد یعنی توبه ای که در امت از آن
بجمله این باشد که اگر کسی توبه بفریب است که بواسطه ترس از آن دفع و بگریز باشد
چنانچه توبه بفریب است که بعد از توبه در کتاب بفریب حکم کرده است تا آنکه بفریب
ترس از آن دفع توبه است و در شرح حدیث بی و هفتم نیز درین باب بعضی بحثان گذشت
که اگر آن درین مقام نفع تمام دارد **سپس** آنکه توبه بفریب است که در وقت غیبت
و در وقت جوارح توبه بفریب است که بفریب است که بفریب است که بفریب است که بفریب است
و توبه بفریب است که در وقت جوارح توبه بفریب است که بفریب است که بفریب است که بفریب است

و جرم از آنست که یک تنگی صوفیه به یکنوع کافی نیست در حصول دادن آینه دل از
 طمعیتهای معاصی و کد و راست نهادهای بزرگ مناهی و بازداشتن نفس از اقدام مجای
 بکنایه است که تاریکی از انوار طاعت و عبادت و رفع ساری و زنجیری که از
 کنه و ران نشسته است بصیقل اعمال صلیحه که از یکسایلی که بزرگ چنانچه از هر گناه
 غلبه می در دل بر نشسته و بصر تقصیری که در واجبات واقع شود که در آن هم می
 از هر طاعتی نوری در آن اعداد سر شود و در هر صافی روشن شود در آن هم میرسد
 و اولی آنست که هر طاعتی که از آن گناه می در آن هم رسیده باشد بنور عمل از آن بر آید
 که در مقابل آن گناه باشد بر بنوبه که بکین مان خود در کوی و همه را بتفصیل ملاحظه نماید
 و طلب کند که در مقابل آنست که بر بنوبه که بکین قیام نموده و آن صحت که در مقابل
 آنست قیام نماید مشاوع گهی که نشیند ساز و غمی را بشنیدن قرآن و حدیث
 و سایر روایه و طاعت سازی که در آن محقق که با طاعت از تو واقع شده
 باشد بتفصیل محقق بوسیدن و بر چرخ نهادن آن که در کثرت تلاوت آن که در کثرت
 نشستن بسجده یا بکعبه و در آن مساجد در نماز و نماز و عبادت در کعبه ای
 و بسیار عبادت که در آن شدن و آنچه از بن قبل پیش آمده اما در حقوق الکاتبین
 آنچه خلق حق مردم و شهرت بهر یک که اول در مقام ادای ایشان بآن در ایام طایفه
 از ایشان بعد از آن منع گهی که آنرا می را که از تو با رسیده است بآن و توانایی
 ایشان و کن و عصبانی از آنست که ببار از مال خود بواسطه ایشان
 و کنه عیب ایشان را که از تو واقع شده باشد بنیاد حق ایشان در مجلس و می فخر

و منتشر ساختن او صاف بکوی ایشان و برین قیاس رفع گهی هر گناه از کنه
 خود را از حقوق الله و حقوق الکاتبین بکس از بنین او که در مقابل آن باشد
 هم چنانچه طیب علاج هر مرض را بقدر آنکه من می نماید حضرت عیسی علیه السلام را
 توفیق آن روزی کن و منبیه و حوده **نمایش دوم** مشهور است میان علمای
 رضوان الله علیهم که کثرت است بعد از فراغ از توبه غسل کردن خواه توبه از گناه باشد
 که عبادت از اسلام آوردن کافرت و خواه از فحش و مناهی و مستندانی که
 در توبه از گناه آنست که روایت شده است از پیغمبر که امر کرد آنحضرت علیه السلام
 صفی و پیشین بن جامع را بعد از آنکه سپاسم آورد و بخیل و در توبه از فحش و مناهی
 است که روایت کرده است بحضرت موسی علیه السلام در کتاب تہذیب الأخلاق
 از امام جعفر صادق علیه السلام که مردی روزی گفت که بدیستی که مرا
 بهیاب است و در او را که بزرگایان چند منتهی خیار که از برای او گویند که می کنند و خود
 نماند که است که چون در اضطرار است خانه می شود بواسطه شنیدن آن نشی و در
 طول میاید هم و زیاده از قدر احتیاج در آن مرتبشتم امامم فرمودند لا تغفل عنین
 لیکن آنرا گفت که خدایم که ای رب است که من برای خود بر سر آن رفتم بکشم
 کار خود میروم و گوش من آنرا می شنود حضرت فرمودند تا انت انت اما سمعت الله
 یعزل عیبه ای تو می شنود قول خدای تعالی را و در کلام محمد که ان السمع و البصر
 و القول علی اولئک کان عتبه مستولا یعنی هر گشتی که گوش و چشم و دل
 یکبار ایشان روز قیامت در معرض سوال در خواهد آمد و از گناه می که از آن

صحیح الوضوء

تصحیح کرد است بآنکه اطرار بر میز و بسیاری آن حاضر می شود و هیچ شک نیست
 که اطرار بر میز و کبریا است و قول امام علیه السلام که گفتند نماز عظمی یعنی هر
 آینه خنجر که قیام داشته بر ابر بر زک و عا سود مالک نور علی ذلک یعنی
 چه بد حال مرید حال نو اگر بر آن حال میزدی ترا سزا می رفت بر میز و دارد حضور که از شیخ
 منید علیه السلام نقل شده است که او مطلق گفته را بگوید میداند بواسطه مشا رکتی
 که در نماز عظمی و خروج از طاعت او دارند چنانچه در حدیث وارد است
 که لا یطأ علی ما یضرب و انظر الی حق تعالی یعنی مکتوب می شود و آنچه که در کتب نبوی کی که
 که بعضیان فخران ناپرداری او قیام میز و گفته است که بهت که اطلاق میز
 و کبریا رکتی که مکتوب می باشد و ما خوفی مثل بوسیدن زن بکتابت
 برین او کبریا است و نسبت بوطر میز و چنانچه بتفصیل و بیان در حدیث
 بسیم نمیشود که یافت و هیچ شک نیست که آنچه از آن مریدان شده بود و نمیز
 سر بر آنکه بود نشینان او از زن نامحرم مطلقا حرام است خواه عا باشد
 و خواه غیر عا و نشینان عا و گویند که ایشان و نشینان ساز و دوس بجمع امور
 با هم نیست بهر یک تنها کبریا باشد بکبریا نوان گفت که نشینان عا تنها نیز
 نظر بشینان او از کبریا است و نیز آنچه که در کتب مذکور می شود و آنچه وارد است
 است شیخ شهید علیه السلام بر کسی که هیچ باب مذکور را مخصوص میباید مورد کفر
 و توبه از خلق و گفته است که از تحویل و لازم می آید که در توبه از منکر بکند
 ابرار باشد من است است نیز بواسطه آنکه صفا بر نه کردن کمال است نه من

نیز که اگر کتاب آن من در حدیث نمی کند و هر چه نقل در حدیث کند من نیست
 حال آنکه حدیث دلالت دارد بر آنکه توبه از آن من نیست است نماز عظمی
 که اگر کماله مانع نداشته باشد ابر و کبریا که حجب شرع قیام بآن لازم باشد مثل پوشیدن
 حیر و نشینان عا و من آن همین چنانکه از آن بر می آید که لازم داشته بهر غم بزرگ
 از آن بعد تر است که نیت و اگر ابر و کبریا مانع داشته باشد از حقوق الله پس
 خواه مالی باشد و خواه غیر مالی واجب است پیش از آنکه کماله بکند که
 مکلف تخریر میان آنکه توبه بر تنها و میان توبه و ایتان بآن امر اما حقوق الله با
 شد آرد کردن بند و در کماله صوم مشروط است با توبه ایتان بآن نیز که ای گذشت
 بر آن داشته میز و اما حقوق الله غیر مالی اگر غیر مالی باشد که از عا باشد از برای بعض
 کماله آن تعیین شد مثل قضای نماز و روزه کماله و اما شال آن نیز واجب است بکماله
 آن توبه که ای که قدرت بر آن داشته باشد و اگر چه تخریر شرع باشد مکلف تخریر
 را بکماله عا باشد که بآن نزد حکم شرع تا حکم اقامت حد نماید اگر نه بآن دار و آرد
 و توبه و اما تخی که میان او و خلی تعالی واقع شود اکتفا نماید و درین وقت حد را
 ساقط نماید و بدو که ای که توبه مذکور قبل از ادای منوات و صبر بر آن نزد حکم شرع
 و اما حقوق الله من علی هیچ شک نیست که واجب است بری ساقط و دست خود را
 از آن دور مقام ادای آن صاحبان حق و آرد آن تا کماله باشد و اگر صاحب حق
 و آرد آن او را نشان و آرد آن او در هر طبقه قایم مقام و خواه مذکور چون باشد
 در ایام حیات خود یا بعد از فوت او و آرد آن او از آن که او بر پایشند یا بکماله در ایام حیات

لا است و جز در سوا آن وجهی

الحمد لله
الذي هدانا لهذا
ما كنا لنهتدي لولا
هدى الله لنا

اير الكرمين على عبد الله بن آدم ما ذا كان في آخر يوم من ايام الدنيا
 ولول يوم من ايام الدنيا اول يوم من ايام الاخرة مثل له ماله وولده
 وعمله فليفت الى ماله فيقول والله في كنت عليك حريضا فليفت الى
 عندك فيقول خذ مني كفتك قال فليفت الى ولده فيقول والله
 كنت لكم حبا وان كنت عليكم حليما فالي عندكم فيقولون فاذيك الى خذ
 فليفت الى عمله فيقول والله في كنت عليك لاهدا وان
 كنت على ثقلا فاعندك فيقول انما نريك في فركك ويوم نريك حتى
 اعرض انا وانت على ربك فان كان الله وليا انا والطيب الناس ربنا واحسن
 منظرنا واحسنهم ريثا فقال النبي صلى الله عليه وسلم في الجنة نعم ومقدمك
 خير مقدم فيقول له من انت فيقول انا فلان الصالح ارجل من الدنيا الي
 الجنة والله يعرف فاسله ويناسد حامله ان يحمله فاذا دخل قبره اياه ملكا
 القبر عريان اشعارها ويخذه الى الارض باعنا اوصافها كالزبد القاصف
 والاصارها كالبرق الخاطف فيقولان له من ربك وما دينك ومن بيتك
 فيقول الله رب ديني الاسلام وبيتي محمد صلى الله عليه واله فيقول
 ثبنا الله فيما يحب وترضى وهو قول الله عز وجل ثبت الله الذين امنوا بالله
 النابت في الجنة الدنيا في الاخرة ثم يعرضان له في قبره بعد نصرة ثم
 يعرضان له بايا الى الجنة ثم يقولان له من ربك ومن الكتاب الذي كان الله عز
 وجل يقول احباب الجنة يومئذ خير مستقرا واحسن مقبلا قال واذا اكا
 اذ هو في قبره

يوم عدوا اياه ياتيه اجمع من خلق الله زبانا انت ربيما فيقول النبي
 بئس من جبهه وصليت حجيم والله يعرف فاسله ويناسد حامله ان يحمله
 فيقولان له من ربك وما دينك ومن بيتك فيقولان له من ربك
 وما دينك ومن بيتك فيقولان له من ربك وما دينك ومن بيتك
 لاهدي معربان ما جوهه يمشون به معا صرة ملاخان الله عز وجل من
 دابة الاندعر لها ما خلا القطين ثم يعرضان له الى النار ثم يقولان له من
 ربك وما دينك وما دينك فيقولان له من ربك وما دينك وما دينك
 حتى يعرض عن خبره **سنة** كلام في نظام در من آغازه عايش وانجام
 آغاز فتمثل بروديش **البشر اول** خلاصة كلام حضرت امير عليه السلام
 كه فرزند آدم با چون رسد روزي كه آخر ايام دنياست واول ايام اخرت
 نمش ميشود وبعني بصورت مثالي در آورده ميشود ودر نظر احوال او و فرزند او و
 كه و ايام زندگاني از اقدام پاين واقع شده پس ببار ميگرد و بوي حال خود و مرگوي
 بدياي چشم كه تورفت تمام هشتم و واسطه حصول تورم و ببار ميگرد
 اکنون مرا بر قبر ميست و چون در ميتواني رساند پس او بگويد بگرار من كفن خود را
 كه از ناله زارين بر من قري منب حضرت امير خود و ناله زارين باز نروي منب فرزند
 خود و بدياي چشم كه من نماز و دست ميداشتم و هميشه حاضر بودم و رفع ايدا
 و ادا از نماز منورم و دين وقت مرا بجا ميبردست و چه دارم من ميتانم و بدياي
 ايشان بگويند بدياي چشم كه مرگ مايم ترا بفرموده بهمان ميكنم ترا و آن كه اچه از مرگ

الحمد لله
الذي هدانا لهذا
ما كنا لنهتدي لولا
هدى الله لنا

در باره تو همین است حضرت منورند پس از کز دی نبی خود و کجای خدای چشم کن
 تو بر غیبت بودم با آنکه بر گردان بودی تو قیام من نمودم اکنون مرا بر تو صفت دارم
 چه مر تو اندر رسید علی کجای در جواب که من قرین و مصاحب توام در قرتو و در روز
 بر آمدن تو از قبر و با تو خواهم بود تا من و تو بموقوف عرض پروردگار شود و در آنجا هم حضرت
 ای پروردگار من اگر مر خدای را دوست باشد در برابر او آید انصورت بر دهر
 که بهترین مردم باشد بحسب نوبی خوش و خوش آینه ترین ایشان باشد بحسب صفت
 و حسن منظور و نیکو ترین ایشان بحسب لباس فاخر و زشت بحسب و میکوید بنارت باد
 ترا بر احوال ابدی و روزی نیکو و بهشت پر نعمت هر آنکه مقدم تو نبین مقدم است
 و آمدن تو نیکو ترین آید نه پس کجای با انصورت که تو گیتی کنان شاد است مردم
 و این ضایع در مقام تجرید طراوت است و کان در هر آبی داد و در حساب کوی جز
 عمل صالح تو ام که با بصورت در آمده ام نان رحمت کن از دار دنیا بوی بهشت غیر
 مرشد پس از دار دنیا رحمت نماید و بعضی روح او شود و حال آنکه او مرشد
 باشد حاصل خود را سو کند مراده باشد حلال خود را که او را تاب مرده
 بهشت پس چون بپزد و آید در آید نزد او فرشتگان قرین میگردند و میگردند
 که هر کس بهشت ندارد و بنال خود مومنانی خود را از نهایت درازی و مرشد
 باشند زمین را از شدت زلزله بانی خود و بر آن آوازه ایشان منزه و خنده باشند
 و چنانی ایشان مانند برق و زشتند پس بگویند ما و که گشت پروردگار و بهشت
 دینی که اختیار کرده و گشت پیغمبری که با ایمان آورده او کجای در جواب که خدای

ناری پرورش پروردگار من است و دین من اسلام است و پیغمبر من محمد است پس کن
 فرشتگان را در او بگویند شک است نه شک و ترضی یعنی برقرار دارد و خدای تعالی ترا
 در آنچه دوست میدارد و از ارشادش ای تو آن مقرون است و این قول ایشان ما خود است
 از قول الهی در کلام محمد که یث الله الذین آمنوا بالقول الثابت فی الحیوة
الدنیا و الاخره یعنی ثابت و برقرار میدارد حضرت عزت آتی را که ایمان آورده
 بقول ثابت و زنده گانی و نیا در آخرت بعد از آن و پس میسازد از برای او قبر را
 آنقدر که نظاره کار کند پس میکشند و بسط راحت او در آن قبر او بسوی بهشت
 و میکویند خواب آسایش در آبی با دبه خنک و خواب کن خواب جوانان نیست
 پرورده شده که حضرت عزت فرموده است ان اصحاب الجنة یومضون
مشرقهم و اولهم یومضون حضرت امیر فرمودند و اگر نوده باشد مرده را دشمن بدست
 که نخواهد آمد و بعد از بوی که بدترین صورتها باشد که خدای تعالی آفریده است آنرا
 بحسب هیئات و زشت ترین ایشان باشد بحسب نیت و بوی خوش پس بگوید با و
 از روی تحریک و استیلا که بشارت باد ترا بطعام و شرابی که از نعم است و بسوزند که
 آتش کعبه است از نار جم است و او میشت خنده باشد حاصل خود را سو کند میدارد
 باشد حلال خود را که او را نگاه دارد و تاب می رود بهشتند چون بقدر
 آید بیایند نزد او از مایش کنند کان قرین میگردند و میگردند از دکن را و کجای بنکه
 گشت پروردگار تو و صفت دین تو و چه کس است پیغمبر تو پس از احوال بچل خود
 در جواب ایشان بگویند ما هم پس ایشان در مقام آخرین او در آمده بگویند که

و این ضایع در مقام تجرید طراوت است و کان در هر آبی داد و در حساب کوی جز

عده قال فی الصحاح شدت فلانا انشد نشا اذا قلت له انشدک الله
ای ساکب باند یعنی عوب کا ہی کہ کوید شدت فلانا انشد باین معنی
است کہ کتم باو انشدک الله یعنی از خود خواست مرا فیم بجای کیدان الارض
بصم خای لفظ دارد و تشدید و الی منقطه بمعنی نشان است قال فی الصحاح عده
الارض کید مشهور و الرد الف صفت رد او از کردن و غریب ان برشت و عاصف
و توالت از قصف فصح قاف بمعنی شدت صلابت او از عده قال فی الصحاح
و الرد الف صفت ای شدید القسوت و حسن نینک و بر بی ای از انا و یش
وارد است کہ از انا هم از نیز سوال میکند و اینکه حضرت امیر علی اکرم السلام ذکر آن کرد
بنا بر شرت آنست لشارت با کتم شرت آن بر تبه ایت کہ متیاج بندگ نیست
و بواسطه رعایت کس فضل قدس خود و سلام الله علیه در و اب کده اند از صاحب
رسموان است عیدیم کہ در وقت دفن فاطمہ زینت اسد و الله حضرت امیر اکرم
علیه السلام رسول خدای صوات علیه و آله تعالی هدس مبارک شرفین او بودند
بعد از آن فرمودند انکبا بک چون ای باز لم آن پرسیدند فرمودند کہ انا هم
او سوال میکردند و او می دانست کہ در جواب آن بگوید من بپاد او دادم و کتم
بر تو بر تو یعنی بگوئی کہ امام من بر من عابن اب طالب فاحب و ترمی میتواند بود کہ
هر دو بسیار خوانده شود و بصیغه غایب یعنی ثابت و از خدای تعالی ترا بر چیزی گوشت
میدانند آنرا و رضای او بآن متقوالت و محروماند بود کہ تا به پیش رسیدن تو غلب
یعنی بر چیزی کہ درست داری تو آن خبر را و از آن راضی باشی و هو قول الله عز و جل

احتمال دارد که غیر موراج باشد بقول ملکین که مشک است نه نجاست و بر مخی
خفت و تقدیر کلام این باشد که هر دو قول قول است خود حق و غیر آنست که چنانچه
شیخ و برجی داشتند ای مؤمن را بر آنچه جواب ملکین بیان داده اند
و گفته است الله تعالی آفریده یعنی تثبیت و برجی داشت مؤمن بر آن جواب
مصدق قول خدای تعالی است و در قرآن چنانچه دلالت بر آن دارد و آنچه
روایت شده است از پیغمبر که آنحضرت در کشف روح بنده مؤمن میکردند پس
فرمود منم نیادر روحی عبده و یا نیشد ملکان چنانچه فی قبره و بقولان حسن
ربک و مادیک من بیک فیقول بی الله و دینی الا سقام و دینی محمد صلی
من الله ان صدق عیدی مذکور است قول است تعالی ثَبَّتَ اللَّهُ الَّذِينَ
آمَنُوا بِالْقَوْلِ الثَّابِتِ یعنی بود اگر قبض روح بنده مؤمن شد یا زود میگذرد
روح او بحد و مرگ نیندازد و فرشته نشانیست او را و قبر او میکشند و او را
که گشت پروردگار تو که بر پریش او قیام نموده و صحبت بن تو که بر آن از دنیا
رفته و گشت پیغمبر تو که با ایمان آورده پس مگر بنده او در جواب که پروردگار من
حضرت فرات است نه ما و حد الغزو و دین من اسلام است و پیغمبر محمد ص
برضا میکند خدای آسمان که راست گفت بنده من و این مصداق قول
خدای تعالی است که ثَبَّتَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا بِالْقَوْلِ الثَّابِتِ یعنی ثابت
برجی میدارد خدای تعالی آنرا که ایمان آورده اند بقول ثابت و سخن پایدار
آنچه روایت شده است از پیغمبر صلی الله علیه و آله که لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ و مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ

که در آیه سابق بر آن مذکور است یعنی قوله تعالی یَوْمَ تَرَوُنَّ الْمَلَائِكَةَ لَا تَحْزَنُوا
 یَوْمَئِذٍ یُخْبِرُ بَعْضُکُمْ بَعْضًا وَقُلْ لِّمَنْ یُحْزَنُ مِنْکُمْ حُزْنٌ که بعد از آن که کفار کفر را قطع و یار
 ملائکه و لقای خدا کردند و گفته شود لا تَحْزَنُوا عَلَیْنَا الْمَلَائِكَةُ اَوْ تَرَوُنَّ رَبَّنَا یعنی چرا
 فرساده میشوید بر ما فرشتگان بر سالت یا با خبر صدق محمد یا جزایم با سگارا
 پروردگار خود را ناگاه سخن گوید سجدت و سب و محرم زمان و به علی شرافت الهی
 ندانند و در حق حق آن دانسته اعلم است که روزی که تمسک کان فرشتگان را هیچ
 مژده نیست آن روز هر که در آن رایت از دو چو که طلب کرده اند ملائکه را بپند و در وین
 خدای تعالی حدیث لا بُرْیَ شَیْءٌ یُکُونُ فَرَسْتِکَانَ مَرِیثَ رَا که تعالی آلتی بر شما علم
 و باز در شش شده است و گویند ای نقول که فرشتگان که چون ملائکه بر ایشان ظاهر شوند
 بدین گفته بیا جویند خدای تعالی از تعالی ایشان چه شایع بود دست میان آنحضرت
 که چون در شکر کی را دیدند و از ترسیده ی کشفند چرا بخور را و از راهی می شدند
 اینجا نیز خیال است که هر کس این که از شدت که و صدقات آن خلایق خوانند
 یافت و این حدیث دلالت میکند بر آنکه آن روز در هر که و وقت رحلت از
 دار دنیا است و در آنجا که ملائکه می روند و این سخن مؤلفی است بقول اکثر مفسرین
 و بعضی مفسرین آن روز را از ذریه است تفسیر کرده اند ملائکه را اعلام که که سوخته و در
 دانند اعلم دان کان لَرَبِّهِمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ که مراد بعد از است اینجا اعلم باشد
 از کافران و فاسقان که در حق و دهم در زود و ایت شده است و در کافری بطرف
 مسخره که بعضی از آن خالی از قولا و اعتباری نیست از امام جعفر صادق علیه السلام

بانی

که لایزال فی القبر الا من یحسن الایمان محض او محض اگر محض یعنی سوال میکنند و در ذکر
 از کسی که خاص کرده باشد یا عیان خود را یا خاص کرده باشد کفر را یعنی دین خود را
 خواه کفر درست افتد کرده باشد و ترزلی در آن ندانند باشد و کسی که عیان او مسلوب
 کفر باشد با کفر او مخلوط با عیان قابل آن نخواهند که در برابر سوال کنند و بی سوال
 قبر محسوس خواهد شد مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِّنْ شَیْءٍ لَّا یُخْلَقْ لَهُ فِی الدُّنْیَا نَافِلًا یعنی پسند که بین
 خود را و این در باب اگر چه غیر مشهور است اما بعضی این حدیث متک شده
 قابل شنیدن و الله اعلم اقیح من خلق الله نیکو و در کسبی در ضمن حدیث دیگر که الام
 جعفر صادق علیه السلام در باب سند این کلام برین وجه واقع است که میقول که
 یا عبدالله من است تماریات شما اقیح منک میقول انا عَلَّكَ اللَّهُ ذِی
کَلَمَ تَقُولُ و اکلیب الخفیث یعنی میگوید یا بنفوس است که ای بنده خدای کیت که
 من خوش تر از تو کسی بنده ام و او در جواب میگوید من علید تو ام که بان اقدم
 منزه و عقیده زشت تو ام که بر آن بوده و زنی که برای نقطه دارد نشاید بخی
 هیئت و صورت است اِنَّ رَبَّکَ لَیْسَ بِمِثْلِ شَیْءٍ استمال بش رت اینجا بر سبب تحریر
 استنزه است چنانچه در کعبه فیهیم عَلَّامٌ غُیُّوبٌ بر آن وجه واقع است و نقل
 بعضی مفسرین در ذری نقطه و از پرست که بواسطه سیما میبایستی کند از طعام و شراب
 و امثال آن و این نیز بخاطر محضیت بر سبب تنگم و استنزه است و قیم آب بسیار
 که طاعت که اهل دوزخ وقتی که نشسته میشوند ایشان میدانند که رفع نشانی از خود
 نمایند که در خیانت به آن خود را میشوند نمایش ترل بنا بر معنی که سبب حق در کیت

بانی

معنی اول است و قصد معنی در آنست و در آنست چنانکه گویند قصد سوزانیدن
 دارد و قال فی التصحیح و صلیت الرجل را و الاصله الله را و اذا التفتیه فیها الله
 کانه زید الا حرق قلت اصله و صلیت علیه آله و کما الخبر اصابه شده است
 درین فقره اسپم فاعل مفعول خود بر حذف مضاف و کلام درین تقدیر است
 که آناه معنی صاحب القبر و می تواند بود که اضافی مذکور از قبل است و صفت
 باشد بغیر معمول مثل مصارع مصر و کیم التکبد و چون این توجیه مستقیم تقدیری
 ذکر کم نیست اولی است از توجیه اول و باید دانست که احادیث بسیار
 دارد است در باب آنکه ملکین مذکورین هم میگویند و بعضی از اهل اسلام
 انکار این معنی کرده اند و گفته اند منکر عبارت است از خبریت که در تفسیر کافر صا در
 مرثیه مثل زید بن ابی و در وقت سوال ملکین و طیش دل و اشال آن دیگر
 عبارت از خبری که از ملکین بعمل می آید مثل زدن بگز آتشین و توجیه و علامت
 میت و اشال آن پس مؤمنان را با حق و اشیان منکر دیگر می خواهد بود و همیشه
 احادیث بسیار درین باب دارد است که صریح است در خلاف آن و اما
 اعلم فالقی الکفانه و حدیث فی القبر و دور افکندن کفن بعد و انداختن هر است
 نیز که در آن شاعری نمانوشی هست که در سب است بحال او صیغره این یا فخره
 بر زبانه میهمان و صلیت الله علیه و آله و صلیت علیه و آله و صلیت علیه و آله و صلیت علیه و آله
 مد و نقطه تحاتی و بعد از آن الف و فاء آخرش حای نقطه دارد و معنی است از آنکه
 اطفال را وقتی که نزدیک وقت ولادت آنگونه حرکت میکند و جمع آن را میگویند

خج می آید بزدن مصباح و مرتبه کبیر میم و بکون رای منقطع و رای نقطه و از روی
 یک نقطه معنی عصای آهنی و مشهور تخفیف است قال فی الصحیح الازرنه کبیرا
 المرفان قلبنا بالیمیم خفت فقلت المرتبه یعنی از زبانه بندید با آنچه نیست که
 کلوز را باین شکستند و هرگاه قلب کنی همزه را بریم تخفیف یا خواهی خواند و دان
 میضای و در کتب شرح مصباح که از مصنفات دست مریدان را با صفت
 مرتبه را اندید یا خوانده اند و صواب تخفیف است و باید دانست که باید خواند
 که در کتب کبیر را همزه و لیکن صاحب قاموس تصریح کرده است با بکند مرتبه
 تشدید یا نیز آنکه است و با آنچه صاحب صحاح نقل کرده است اصلا مستور من
 شده و نیز در آن نقطه دارد و معنی بی نقطه از غریب هم دال مأخوذ است که مراحت
 فوج است و مرا و شعلین هم از اصل است و سب آنکه جن و انس اطفال گفته اند و
 شان ایشان است نسبت به سایر آنچه بر روی زمین است از حیوانات زیرا که
 عرب گاهی که بخوابد نفاس و شان چیزی را و اندامید اسپم ثقیل بران اطفال
 میگویند چنانچه در حدیث الی تارک فیکم الثقلین کتاب است و قرآن مجید را بقرآن
 صاحب قاموس میگوید برین وجه نقل کرده و معنی حدیث آنست که بدین
 که گذارنده ام در میان شما بعد از خود ثقلین را که کتاب صلو و زبانه من آنهم
 بعد از من باشد ان اقله اکید و ایشان را از سپید بخت و هدایت خود سازید
 یعنی گفته اند ثقلین نامیدن جن و انس بواسطه زراعت کرانه رای ایشان نظر

بایر حیوانات و بعضی گندید با سطر نقیل نمودن ایشان است بر کمالیت نمر و کویا
 حکمت در آنکه ایشان را از غلاب قرار نشوند آنست که اگر بشوند احوال آن
 نشان از اینها بدی خواهد شد و فایده تکلیف که امتحان و آزمایش ایشانست
 و در بندگی بر تکلیف ایشان ترتیب خواهد بود و احادیث بسیار بطریق تشبیه
 و منی وارد است که اشعار بر آن دارد که حیوانات عجم از غلاب قریبا
 می شنوند و احساس آن نمایند از آنکه روایت شده است از امام محمد باقر که گفت
 و نمودند قال النبی صلی الله علیه و آله انکم لافطیر الابل و النعم و الاعماء و البسین
 فی الاول و قدر فی النعم کلفت انظر الیه و می ممکنه المکینه با حواشی معجمی
 مذکور ضبط افول مانند او اقبی صحنی جبرئیل علیه السلام فقال ان الکه فیر
 صریح با حواشی است شیلا اسمها و یذکر بان الاثقیان یعنی پیوسته فرموده اند
 که بودم من که میدیدم بسوی بعضی شتران و گوسفندان و حال میکردم شبانه ایشان
 میکردم و نموده است هیچ چیزی که بشاید گوسفند گزیده باشد پس بودم من که نظرم را
 بسوی ایشان و ایشان محتلی و مجتمع بودند در مکانی که داشتند و در حواشی ایشان
 چیزی نبود که باعث تفرقه در میان ایشان شود پس دیدم که ماکه را هم کردند و شرف
 شدند بخود کفتم آیا چه پست این و تعجب میکردم آنکه جبرئیل بر من نازل شد و گفت
 برستی که کافری را در قبر قریبی زده اند که نیافریده است خدای تعالی چیزی را که
 آنکه او از آفرینش و سوی نقیل می چن و انس که حکمت اطراف متغی شدند
 ایشان نیست و روایت شده است در کتاب فی از زید بن ثابت که گفت مینا

پنار رسول الله صلی الله علیه و آله فی حایط النبی الخیر علی بقیه له و من معه از حدیث است
 نقیض و از اقبیه سینه او نموده فقال من یوفی احبابه لایقر قال و جازا
 قال فی من یوفی احوال فی التزک فقال ان یذه الامه متبلی فی قبور یا حلو لا ان لا
 تذاموا الذموات انما ان یحکم من غلاب القبر الذی اجمع من یضوقه
 رسول خدا صلی الله علیه و آله در خطبته می فرمود که هر کس در دنیا با آن حضرت بودم
 که نگاه اسپرند کورم کرد و در هم کردید چنانچه نزد یک بود که آخرت
 را میداند که درین نشان نظرها بر قبری جدا افتاد که عدد آن شش بود یا پنج پس حضرت
 از صاحبان قبور رند کور اسپرند کردند و فرمودند که مرثیای زیاده
 گفت من می شناسم حضرت از دو پرسید که در چه زمان مرد انداخته گفت
 در زمان سرگرد که حضرت فرمودند بدستی که این کن متبلی اند و در قبری
 خود غلاب اگر غریب و خوف است که شما از وضو یکدیگر باز ایستاده و در مقام وضو
 و در میان وضو با بیاباع و هوام و اوان موند و در آید از ترس آنکه مبادا
 توبخ و در زدنش کرده شامت یکدیگر می نموده باشید که پدر فلان بفلان عذاب
 که فرمادت یا خویش فلا را در دنیا عمل من بود که در قبر برین وجه عذاب
 کنند و ایشان را باور هر آینه و حاضر کردم بدرگاه احدیت که بشوئید شما را از
 عذاب قبر که من می شنوم از آن و یطیبت الله علیه حیات الارض و عفار بها
 روایت شده است و در کتاب کافی از امام محمد باقر صلی الله علیه و آله که آن است یطیبت علیه
 منور و نقیل مینا و ان مینا واحد امنه یطیبت الارض و انتم فیها و انتم فیها

نهی کبر

که خدای تعالی مستطام سازد و بر که فروزد و نه مار بزرگ که اگر یکی از آن ماران
 بر زمین دانه کباده نرود یا نه و آهل سنت نیز روایت کرده اند همین عدد خاص از پیغمبر
 صدوات است عید و آله و پیغمبر از محراب حال گفتند که هر ما به محبت بخند از شخص
 ماران یابن عدد خاص چنان باشد که عدد ماران مذکور بقدر عدد و صفت
 و میماید باشد مثل کبر و عدد و سایر اصناف زشت و صفات ناپسند زیرا که آن
 بانواع بسیار مکرر و پس می تواند بود که عدد و انواع اندر واقع نود و نه باشد و دیگر
 اند آن بعینه در آن نشاندن ماری شود و بعضی از ارباب حدیث در تفسیر
 ماریان مذکور نود و نه وجه طایری افتخار بر آورده اند که حاصل آن آنست که
 در حدیث وارد شده است که آن شد تعالی تسبیح و تسبیح اسماء تعالی را در
 تسبیح پیغمبر حضرت عترة افعال و صلوات الله علیه نود و نه است که هر کس احصا کند و تسبیح
 نماید آنرا داخل میشود بهشت یا در صفی احصا و تسبیح آن آنست که تصدیق نماید
 و اذعان کند با نقائص خدای تعالی بجمیع آنها و نیز روایت شده است از پیغمبر
 که آن شد مائده رحمة الله علیه از هر هفت و هفتاد و نه اهلین و الهین و الهیایم و آخر
 تسبیح تسبیح رحمة الله علیه عباد و پیغمبر حضرت عترة را صد مرتبه است که یک
 سال از آن نازل ساخته است و میان جن و انس و بهائم نود و نه مرتبه و کبر را که شصت
 است که در کثرت شایسته آن خود سازد و این از امانتهاست که در پس سجده است
 اول معلوم شد که حضرت عترة بیان کرده است از برای آنکه آن خود را تسبیح
 خود را بنود و نه نام مبارک خود را صد مرتبه و در خطا هر شد که مبدع را نود و نه

تعالی نود و نه مرتبه باقی است پس چون کافران را بر هیچ یک از آنها نود و نه کافران
 حاصل است بازای هر احدی در مقابل هر مرتبه که مقتضای حدیث دوم از برای
 در آن نشاندن خواهد بود و محبت کافران را مخلوق شده است که از آیه مذکور
 میگوید باشد نسبت حاصل و چه مذکور و هوک تری **ط** از باب باشد که بخاطر
 خطور کرده باشد که بسیار است که بر سر قبر مراد پیغمبر بعد از دفن و کوشش مراد پیغمبر
 اصلا جری از نوال و جواب نمیکند و خطاب عاب ملکان غرض پیغمبر و بسیار
 که نزد امر شایع و مرید پیغمبر را در قبر همان چنانچه که است پیغمبر را آنکه ظاهر شود
 که او را نشاندند و از آن حال پیغمبر داده و اصل ماری و حق را غرض پیغمبر که در کوشش
 او هیچ باشد چون تصدیق توایم کرد امری را که او شده عیان و دلالت بر شد
 آن داشته باشد پس باید دانست که نشاندن ماسوال و جواب قبر را
 و ندیدن حاجات و غفارت مذکور را در عالم ملک یعنی مشاهده عیان
 و نه فی آیه از تصدیق بان چه تحقیق امور مذکور در عالم ملکوت یعنی عالم غیب
 و این کوشش و چشم را قاطعیت آن نسبت که استماع و مشاهده امور ملکوتی
 نماید بلکه او را که مذکور شد بکرات غیر این طریقی که محاسبه که بعد از حدیث
 پنجم است و او باشند عیان آورده بود و یا که در سر بر آن حضرت نازل
 میشود و او عیان کرده بود و یا که حضرت مشاهده اوی کند و یا هم که ملاحظه
 و حال آنکه ایشان را با آنکه حاضر بودند و از آن خبر میداد و او آنکه ملاحظه ایشان را فرستادند
 پس اگر این معنی عیان نبوده و تصحیح اصلا عیان و تصدیق ملاحظه هر نود و نه مرتبه

که صورت استخوان و از آن می شکند

اهم و اجابت از نفع جان فدا بفرمودن آن که از بدست آدمی و اگر از آن
 و بخیر کرده که اینها علیهم السلام می باشد چنانکه گفته است در افسوس می باشد
 آن نباشد و جز از آنست که است از آنست که است از آنست که است از آنست که است
 و بخیر از این که است که است چنانکه می باشد چنانکه می باشد چنانکه می باشد
 که سعادت است و از این که است که است که است که است که است که است که است
 در مجلسی که جماعتی نشسته اند و می بینند که عمارت عظیمی برپا شده و در آن
 مرکز جمعی از اهل علم و ادب و از اهل عمارت عظیمی و از اهل علم و ادب و از اهل
 و فریاد می رسد بر روی می کنند و از آنست که است از آنست که است از آنست که است
 که است که است که است که است که است که است که است که است که است که است
 و بطوریکه می رسد و در آن مرکز عظیمی و در آن مرکز عظیمی و در آن مرکز عظیمی
 حاضرند و از آنست که است که است که است که است که است که است که است که است
 و می بینند که است که است که است که است که است که است که است که است که است
 و غرض از اینست که است که است که است که است که است که است که است که است
 فرماید و عمارت عظیمی و در آن مرکز عظیمی و در آن مرکز عظیمی و در آن مرکز
 هیئت هیئت می باشد که است که است که است که است که است که است که است که است
 و اتم از همه و عمارت عظیمی و در آن مرکز عظیمی و در آن مرکز عظیمی و در آن مرکز
 از قبل است که است که است که است که است که است که است که است که است که است
 فان الکائنات باها و اما لا اله الا الله و اعظم مردمان حاضرند از عمارت عظیمی که است

و اتم از همه

همه کوی و چمنستان مانند و از هر دو خلقی که می دارند چون بزمی که می دارند و است
 که عمارت عظیمی و در آن مرکز عظیمی و در آن مرکز عظیمی و در آن مرکز عظیمی
 است و از آنست که است که است که است که است که است که است که است که است
 که در زمین است و از آنست که است که است که است که است که است که است که است
 نبوی بطریق مخالف و در آن باب است و از آنست که است که است که است که است
 و شیخ بزرگوار محمد بن یعقوب که است که است که است که است که است که است
 علیهم السلام روایت کرده است و همچنین صدوق محمد بن یونس که است که است
 و در آن از منقشات خود و کتاب منقشات و منقشات از طریق اهل سنت و جماعت
 بسیاری از آنست که است که است که است که است که است که است که است که است
 و کفر و نفاق و کفر و نفاق و کفر و نفاق و کفر و نفاق و کفر و نفاق و کفر و نفاق
 معنی چنانکه کافر مشهور بخداوند تعالی و ایمان غرور و بدو حدایت او و حال آنکه مشهور
 مردکان نمی باشد که است که است که است که است که است که است که است که است
 شما و این نیز می باشد که است که است که است که است که است که است که است که است
 پس پس او را که است که است که است که است که است که است که است که است که است
 و با کثرت سبوی او که عمارت از اینست که است که است که است که است که است
 هم نمی تواند که است که است که است که است که است که است که است که است که است
 آنچه قرار از کثرت در غیر کسیر و کسیر قایم شده است و زنده شدن در برهمنیت
 عذاب بر کسیر مدلول آیت حق فداست و خود تعالی حکایت می فرماید که است

نم بحکم

النار یخرجون علیها عذرا و عیشا و یوم یقوم الساعة ادخلوا الی فرعون
اشدا العذاب یعنی هرگز گرفت آل فرعون را از آتش عرض کرده مرشد بر آن بادهاد
 و شبانه و در روزی که قیامت قائم شود گویند شمشیر را که در آید ای کسان
 فرعون در سخت ترین عذاب که عذاب جهنم است زیرا که عطف در آمدن این شبانه
 عذاب در روز قیامت بر عرض ایشان بر آتش هر بادهاد و شبانه و تقاضای
 آنکه که عرض بر آتش که کو نیز عذاب باشد که در قیامت است و آن خواهد بود مگر
 در قبر از امام جعفر صادق علیه السلام روایت شده است که پناه نماند از آتش جز
 انبیاء و اولاد و لاغنی فی القبر یعنی من بادهاد و شبانه و بر آتش در روز قیامت
 بود پیش از قیامت زیرا که بادهادی و شبانه هر روز قیامت است و آن امام علیه السلام
 فرمودند مگر نبی و قول صدای عز و جل که و یوم یقوم الساعة ادخلوا الی فرعون
اشدا العذاب گنایه از آنکه عطف نیز تقاضای آن کند که عرض مذکور در روز قیامت
 باشد در قیامت روزی که و من اعرض عن ذکره فان له محبة
 ضحکا و عیشا و یوم یقوم الساعة یعنی کسی که عراض کند روی کرد از یاد و من پس
 بدستی که مرد است زیستن ملک و زندگانه ناخوش و ضحک و عیش و در روز قیامت
 نماند که هیچ چیز از ایند مگر جهنم و اصف و صفتها ای آن را که مگر مقررین گفته اند که مراد
 از این سخن تنگ و تنگ کانی ناخوش عذاب بر است بفرستند که قیامت جدا آن و عز
 تواند بود که مراد آن زندگانه و نماند بوسیله آنکه باری از گذار از زندگانه دنیا
 خوشتر است و ناخوش تر است و مراد و مؤمنان را بر خلاف آن زندگانه است در

کمال ناخوشی و تنگی چنانچه حدیث مشهور است یا بحر المومنین است انک فرنا نظر آنست و قوله
 تعالی فی حق قوم فرعون عذرا و عیشا و یوم یقوم الساعة یعنی غرق شدند پس و اندر شدند آنرا را
 زیرا که فلان بگوید که نشاندن برای تنگی یا رضیت و طاعت که در آمدن ایشان پیش
 قیامت منصرف نیست بفرق شدن ایشان پس مراد از آن آتش برزخ باشد و
 اگر مراد حضرت غوث تعالی باشد در آمدن ایشان با کتب روز قیامت هر روز است
 این بود که عطف آن بفرق شدن به نعم واقع شود و بنا چنانچه حضرت
عائش بن یسار روایت کرده است در کتب که مراد استلال بر وقوع عذاب فرمایند
 که در کتاب ائمه اثنین و ائمه اثنین فاعرفنا بذا فیهنا فحل الی خروج من قبل
 یعنی میکنند که فران روز قیامت که ای پروردگار ما بفرماید ما را دوباره و زنده
 کرد ایندی ما را دوباره پس اعراض کردیم که بمان خود که انکار بحث بود و تنگی
 پیوسته بود آن آیه است بر روی پروردگار شدن یا بر آن آمدن از آتش و روز قیامت که سبب
 آن استحقاق باشد هیچ را بهیچ طریق که آن سبب کنیم و از روز قیامت را بایم و
 تقریر استلال مذکور برین وجوه است که حضرت غوث حکایت کرده است
 آید آنکه اهل ایمان بر وجهی که مشورت بر تصدیق و اعراض ایشان بر و میرانند
 و در زندگانه و ایند پس کی میرانند و در دنیا خواهد بود بعد از حیات و یکی در
 بعد از سوال مگر و یکی در دنیا که و ایند و در غیر خواهد بود بواسطه سوال مذکور و یکی
 و یکی در دنیا که و یکی در قیامت بواسطه سوال و او ان اهل سکوت اند
 زندگانه و دنیا که از ایشان واقع شد و نام نبرده اند چنانچه آنست که عرض ایشان مذکور است

شکست سازد و پس جاده را در فراخ کردن پایانش و حال آنکه در مثال اول مثل از
 بزرگی بخردی و از نمودن بزرگی نیست و در مثال ثانی نقل از یکی بفرموده از
 فراخی به سنگی بلکه مراد تو آفرین و ساختن بر او جاست و وجه هست این نقل
 است که مودی و بزرگی بجای است که هر دو بر یک چیز قرار شود یعنی جایز است
 که یک چیز خرد ساخته شود و جایز است بزرگ بجای آنکه یک کار جهان را و اولی
 باشد بر یکی و برین قیاس سنگی و فراخی پس هر که صنایع در دست ایجاد کند
 که از آن دوام جایز اختیار کند یا آنکه قدرت بر ایجاد و بزرگتر داشته باشد قوت
 است بر کردار ایند است آزا از وجهی که در او دیگر آن ساخته شود و هر که
 اختیار کرد و است پس برگرداند آن آزا از آن وجهی که جایز بود که بر آن وجه باشد چه
 اختیار این وجه را بزرگتر نقل آن از آن عالم این حال ساخته باین عبادت ادای
 کند و کسی که در میراندین را بر میراندین بجای حیات دنیا و میراندین بعد از حیات
 قبر هر که در دوزخ است که قایم شود و میراندین حیات دنیا و حیات قبر حیات
 قیامت و این خلاصه منطوق قرآنست که دنیا آفتنا امین آجینا امین مگر
 آنکه محفل شکفت شود و بگوید چون قبر حیات مستغنی نیست و هیچ اثری که بر حیات
 ترتیب بر آن تربت ندارد و از مرض اعبا رساقط است یا آنکه گمان برده باشد
 که بعد از زنده شدن در قبر دیگر مردنه نخواهد بود و دهانی که باقی خواهد بود و در
 قیامت و شمرده اند ایشان را در سلک جمعی که استنشاده اند از صفتی
 از پیش رفتگان در قول آخر که لا عزت الا لله و آن جایست که میراندین قیامت

فی الصور تعصق من فی السموات و الارض الا من شاء الله یعنی پس چون در و مندر
 صدر یعنی در بوق را از این صور انوارت عظامات التقیرین پس پیش مرشد و در
 میبرد هر که در آسمانها و زمینهاست مگر کسی که در شیت آخر متعلق بر زنده بودن او که فتنه
 باشد پس اگر کوید بنابرین چگونه این یعنی کتابان بکنان خود اقرارت نمایند و گویند
 فاعرفنا انه نوبنا مگر چه بر پیش کتابان مگر بوند بهشت زنده شدن در قیامت
 را و بآن ایمان نداشتند و بسبب آن که بیداری ایشان را صادر شده بود و دیگر گفت
 اندیش نباشد و من خطه کفر کاخ خود نداشتند باشد لاجرم در دوزخ میروند معاصی
 خواهد اندیشید پس چون مردینه که مردن و زنده شدن بر ایشان تکرار باشد است
 دانسته که خدای تعالی قادر است بر احاطه حیات در ایشان روز قیامت
 مثل قدرت که بر آفرین ایشان از اول قطره داشت و اقرارت کردند بکنان خود
 کسب آن کرده بودند و از انکار قیامت و معاصی بماند و کنان که بسبب انکارند که در
 از ایشان میرانند و بود تا اینجا بود در جمیع کلام صاحب کشف و این الاسلام شیخ
 ابو جابر سرمد است و در تفسیر جمیع الامام مع میکور بر او با مائتین صلوات الله
 او لا اله الا الله مندا انفسا و اجسام و بالا حیاتین الاول و احبار السبت و غیر
 الامامان هما اتقی فی الدنیا بعد الطیبه و الله الله البقر قبل السبت و الامامان هما
 اتقی فی البقر بعد و اتقی فی السبت یعنی اراده کرده است خدای تعالی بر میراندین
 از برین ایشان را و در اول قطره احاطه حیات و میراندین این را تا بعد از
 مستغنی شدن اهلای ایشان بر زنده کردن ایشان زنده و گردانیدن اول را و بر

میشود و قول او منی استعداده آنکه اطمینان و امان از خود است و آنچه در پیش
 زنی است هموار و در میان آن بیانی شد و بعد از آنکه از آنکه کفش را بکشد
 و از آن نشاء در حق بهشت خواهد بود و اشغال این حدیث بسیار است و استقامت
حدیث
 روایت شده است از ابی که اتصال یافته است به شیخ زکریا و شیخ ابو جعفر طوسی
 از شیخ سینا از ابی القاسم جعفر بن محمد قولید از شیخ زکریا که در حدیث بن یعقوب
 گفته از علی بن ابراهیم از مراد ابراهیم بن یحیی از محمد بن ابی حمزه از احمد از ابی بصیر
 که گفت سَلَّمَ بِاللَّهِ عَلَيَّكَ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ ارواح المؤمنين فقال في الحديث
 على صور ابد الحشر لو ايتت فقلت فلو ان **شیخ** کلام راوی نام
 در ضمن آن عازم نماید و انجام آن شکل برود و پیش **شیخ** اصل خلاصه کلام راوی
 آنکه سوال کرده ام از امام جعفر طوسی اما جعفر صادق عم از ارواح مؤمنان حضرت فرمود
 ارواح مؤمنان در شبته بصورتی بدنی ایشان که اگر بچه از آینه بفرست
 شامت و خواهی شسته و گفت این غلط است بنا بر آنکه داشته است خواهر گفت
 ای فلان علی الاصلین **سینش** دوم عن ارواح المؤمنین یعنی از آنچه حال ارواح
 ایشان بان آید میشود و بعد از آنکه شستن بدنها و بپاشیدن است که اطلاق میکنند روح
 را بر جسم بجای که بوجود مراد از خون لطیف است بجای آنکه در کفیه و سر و بدنی
 بجوینی که در جانب چپ است و در او بجای آنکه نیست که آن که در کفیه و سر و
 بان میکنند یعنی نفس یا طقه و این معنی از روح اراده شده است هر دو در قرآن

و حدیث و از قول **سینش** اول و حقیقت آن حیرت تمام و اطمینان چنانچه بیانی
 از ایشان اعراض کرد و بعد از آنکه از معرفت آن ناگذاشت یعنی گفته اند قول حضرت امیر
 المؤمنین من عرف نفسه فقد عرف ربه باین معنی است که چنانچه ممکن نیست راه
 بردن باین حدیث نفس یا طقه ممکن نیست یا بردن به معرفت کسی برود و کار و قول
 آنکه در قرآن مجید که و یسألونک عن الروح قل الروح من امر ربي و ما اوتینکم من
 العلم الا قليلا و نیز ما من لدین معنی است چه گفته است و استقامت است که در
 میکت از تو ای محمد از روح و حقیقت آن که بگوید ایشان که روح از امر برود و کار
 محذوق شده است باینکه اواده شده است از علم که اندک نیست بجز که شایسته
 شده و غایب است حقیقت روح و اشغال آن که کند **شیخ** که در از خبر و دانش چون نراندند
 از آنست ظرافت و دانش شک و اذنه از آن و تا غور است نه چلی نه از او نیست
 از علم آتیه باین علم قبیل این بود و صحبت و ولی از آن و دانش حقیقت
 خداوند بجزم را هرگز غور و دانش را باید پرسید و عاوه محرم را از آنکه در آن
 شکرش بی گناهی که از آن خبر که حجتی نیاید و درین خبر خود بپسند نیاید
 و باطله احوال حکما و حقیقت روح بسیار است و آنچه از آنکه مذکور شده است صریح
 قول است که ما در عجله بسیاریم از مجامع که هر کس که گوشت کران کرده ایم و آنچه از آنکه
 را بجای باب چنین بر آن قرار گرفته است آنست که روح را در حدیث بن یعقوب
 که هر دو بدن باشد و در بدن حلول کرده باشد بکار و جوهریست بجز در مناط که
 لازم حقیقت روح را در عوارض و مادی و لکنی که در بدن را در و هیئت تعلیق

تدبر و تفرقت و قبل از حق را محض را عالم حکای الهی و پندیده اگر بر صورت
 اشراقین است بر ای اکثر ممکنان اما مینیز آن قرار گرفته است مثل شیخ میند
 و شیخ نوبخت و خواجه نصیر الدین طوسی و شیخ جمال الدین طبرسی و اراستاه و نیز
 حبیبی با ایشان اختیار میقول موافقت کرده اند مثل راجع اصفهانی و محمد خراسانی
 و امام خراسانی و این مذاهب است پندیده و راهیست شایسته که کتب آنها را
 بآن ملازم است و احادیث معتضدی بر آن ماز و مدبر و عقیده و غلات حدیثیه
 و مکاشفات فیقه معاند فعال فی المذهب طریقی ای طریقی مجاز است باقیان
 که روح بآن تعلیق گرفته و الا چنانچه مذکور شد روح مجرد است و اینجا مکانی
 علی صور ایدانهم خبر ثانی متبای میخورد و نیست که خبر اولش را فیه است و کلام
 درین تقدیر است که در احوال المؤمنین فی المذهب عا صور ایدانهم با جاست از غیر متفرق
 در ظرف که فاعل ظرفست و کلام باین آیی که همه فاعل ظرفست عا صور ایدانهم
 و عا و ایدانهمست که قرار گرفته اند و قیام دارند بر آن صور و محمل است که علی بنی
 فی استمال یافته باشد چنانچه در کرمه و دخل المدینه علی بن حفصه من
 اهلها و مصدوقه و اتبعوا ما استلوا الشیطان علی ملک سلیمان بر آفریده
 واقع است بنا بر آنچه مفسرین ذکر کرده اند و گفته اند که تشبیه شده است در این آیه
 ملاست تعلیق که میان ایشان هست ملاست ملاست ملاست و استعمال شده است
 که از برای ملاست متفرق موضوع است ملاست ملاست ملاست ملاست ملاست ملاست
 لورایت لعلت فلان صمیمه که غایب در رایت راجع است بصورت که در غیر

صور مذکور است و چون صورت ایچا یعنی شیخ و مثال است حج است که میری
 که راجع است باوند که واقع شود و الا لفظ صورت مؤنث است و صیغه مذکر را
 باشد با و مرید صمیمه مؤنث باشد یعنی اگر بر پی آن شیخ و مثال را هر آینه میگوید
 این فلان است باوند ایکنی و میگوید ای فلان چنانچه در پیش اهل مذکور شد
 و بر تقدیر اول ناچار است از تقدیر مبتدا بر تقدیر ثانی از تقدیر حرف نه که
 کلام درین تقدیر باشد که لعلت هذا فلان باللفظ یا فلان زیرا که اگر تقدیر
 کنیم لفظ فلان مفرد خواهد ماند و مفرد نزد اهل عربیته صلاحت آن ندارد و که یکی
 قول واقع شود فایش اول ظاهر قول کلام هم در تقدیر باشد که فی المذهب علی صور
 ایدانهم لالت و این در آن که بهشت الآن مخلوق و موجود است و هر کس موجود
 بودن بهشت الآن قایل شده است موجود بودن و وزع نیز قایل است پس
 بطریق تقدیر است موجود بودن آن استدلال توان کرد و این معنی معنی موجود بودن
 بهشت و وزع الآن مذهب اکثر اهل اسلام است و خواجه نصیر الدین طوسی
 و در غیر نیز این مذاهب را قیام کرده است و بطریق است قرآن را شاهد آن
 ساخته مثل قوله تعالی اعدت للفقین که در باب بهشت مذکور است قوله تعالی
اعدت للفقین در مآوه و وزع یعنی بهشت ایا و و متبای شده است از
 برای بر بیکاران و خدا ترسان و دوزخ متبای و ایا و است از برای کافران
 و مشرکان پس خبر داده است صورت از آما و شدن هر دو بصیغه ماضی و
 این لالت میکند بر آنکه بجز از آن مخلوق و آما و بوده اند و الا لازم آنکه

کلام آخر بر دروغ و کذب محمول شود و علامت در کتب عقول کبر و اهل کردن
آن بر آنکه نشیر شده است از منتهی مستقبل بصیرت ماضی بواسطه اشعار بر تحقیق وقوع آن
بر کرده اند کلام است از ظاهر خود بلکه در قرآن قاضی بهشت در برین وجه
استلال کرده اند چه در اشعار بر مطلوب مذکور و در البرز کوار حدس پس را
درین مقام کلامی است که حاصل آن ایت از انطباق این لیل بر ندع و بعد منتهی
که قایل شده اند بلکه قرآن حادث است یعنی نبوده پیدایش یکجایب نظر بر صورتی
اما بر ندع و شاعر کلام لغتی را قیام میدهند و میگویند کلام لغتی مدلول کلام
لغتی است مستخر است زیرا که بهشت و دوزخ با حقا و ایشان حادث است پس
ناچار است ایشان را که هر سینه ماضی که در باب بهشت و دوزخ در قرآن و اقامت
بر منتهی مستقیم کنند و بر خدای دوزخ لازم نیاید پس استدلال مذکور غایب
ایشان تمام نباشد و محاط برسد که کلام اشعار بر برین وجه توجیه توان کرد که مراد
ایشان ازین کلام عطا از ایت با آنکه منزله مثل عباد و اباء با شتم و قافیه
الطیار و اشغال ایشان که بهشت و دوزخ را الا ان مخلوق فراداند و میگویند در دنیا
مخلوق خدا باشد بلکه قرآن پیش ایشان حادث است و بپا باشد که استدلال
کرده باشند بر مطلب مذکور باخبار القرآن نفس آدم و خواص با آنکه ایشان کن
بهشت بودند و باغهای شیطان ایشان را در خور و کنند منتهی خروج از آن شده
و با آنکه سر و آنند برین وجه که اگر بهشت مخلوق نباشد لازم می آید که اجزاء
مذکور از جانب خدای تعالی مقرون بصدیق نباشد خدای تعالی مدبر و ملک عقول

کبر و این است لال نیز ضعیف است آنچه بعضی منسوخ کرده اند کشتی که خدای تعالی
مردم آدم و حوا را از آن خبر داده است با غایت از باغهای دنیا که بایشان از آن
داشتند و ایشان قدر لغت ندانسته خود را مستحق فرموده از آن ساخته اند
موجب معرفت ایشان است حدیثی که روایت کرده است شیخ بزرگوار محمد بن
یعقوب بکجه از حسن بن ابییر که گفت سوال کردم از امام محمد صادق علیه السلام از حضرت
بهشت آدم و حوا را از آن خبر داده است حضرت فرمود مذکره من جهان آنکه دنیا ناطق
دینا النش و انهم ولو کانت حرم من انما لم اخرج منها ابدا یعنی بهشت آدم
باغ بود از باغهای دنیا که در آن آفتاب و ماه طلوع میکرد و اگر بهشت آدم است
مردود بر از آن بیرون فرآمده و اما آنچه در شرح مفاد و شرح جدیدی بر مذکور است
که قایل شدن با آنکه بهشت مذکور باغ بود از باغهای دنیا مستقر و لا عیب و نازی
کردن در امور و نیست و معنی لغت اجماع مسلمین از حدیث استقامت عاری نیست
که تعجب نازی با موردین که هر لازم آید که عاظم مغربین شران کرده باشند
و احادیث بنوی بر طبق آنوار دنیا شده اما بعد از آنکه از مغربین لغت آن کرده باشند
و از ائمه الطیار و است آن بصحت رسیده باشد ظاهر است که از قبیل قلاب و باری خواهد بود
و اما اجماع مسلمین که ایشان دعوی آنکه ده اند ثابت بودن آن در موصی است
و قول آلپی را که نقل از اهل بیت علیهم السلام کرده اند و اما در و این است
که فرمود وید از بهشت چه شما اصلا دلائل بر آن نیست که بهشت مذکور در موصی
زین نبوده است زیرا که فضل از زمین برین و بزرگتر بر سوطی نامند چنانچه بعد از آنکه

قوم موسیٰ او را گفت کرد که از پروردگار خود برای ما درخواست کن که بر تو شکوهی
 که از عطا بای آسمانی بود و سبب باز حدس و خیال از زمین برود و نه بایشان حجاب
 رسید که اَشْتَدُّ لَوْ أَنَّ الَّذِي هُوَ ذِي الْبَالَدِي هُوَ خَيْرٌ اَصْحَابُوا مَصْرَعَانِ
لَكُمْ مَا سَأَلْتُمْ یعنی آید بل میکند آنچه را که بخواهد و آنچه بخواهد و آنچه بخواهد
 بآن چیزی که در نفس او برتر و نیکوتر است فرود آید و بزمی شهرهای ارض خدای
 مدبرانی که در شمار است در آن شهر آنچه خواستند از عطا بر است که مراد بهبوط
 آید تَقَالِ لَآئِنَ بِنِیْ اِسْتَبْرَی اِنْ تَخْرُجُ فَاَنْزِلْ اِنْ اَنْزِلْ فَاَنْزِلْ این زمین بزمی است
 قول خدای تعالی بای که مبر ما به تَقَالِ لَآئِنَ اَصْحَابُوا الْعِصْمَ لِبَعْضِ عَدُوِّكُمْ
فِي الْاَرْضِ مَسْقُورٌ مَّتَاعٌ اِلٰی حِجَابٍ بنا باشد که دلالت کند بر آنکه بهبوط
 ایشان از غیر زمین باشد زمین را به آنکه ممتنع است و آنکه علم است که گفتم ما و ام و دوا
 و طلاس و مار و ابلیس را که فرود در دوزخ است برینا بعضی از شمار بعضی را از شمار
 و بر شمار است در زمین قرارگاه و متاع زمین کانه و بر جزواری ما شکام برین
 آجال و بر آمدن اعمار غلبا مَرَجِسَ که در دوزخ ماند و در عایشه برین و بعد از آنکه است که
 مر تواند بود که اَلْعِلْمُ لَامُ الْاَرْضِ الْعِلْمُ و لام عهد است دَعَا الْعِلْمُ لَامُ جَنِّ مَرَاوِسُ
 ها آنچه در ترجمه است سابقه ذکر و معنی آید و آنکه علم است که باشد که اشغال نماید برین
 زمین و دیگر که شمار است در آن زمین قرارگاه و متاع زمین کانه و وقت رسیدن
 اجلهای شهابین آید و آنکه دلالت بریدهای مذکور نباشد و آنکه علم غایتش دوم
 بایست داشت که از هیچ نیست و دوا مرستاد و مرشد اولیائی باشد که منسخت غایت است

بهاره خرابی دارند هم پیشین بِیْنِیْ اَمْرٍ سِتٍّ که از عقلای علی و حکای فیاض
 زنده اند و آنکه مرکز دوزخ اند مرکز دوزخ است که می از اطباق که قابل شده اند با یکدیگر
 این سیت را مثل ایشان از مباحثی که چندان اعتباری بایشان و سخن ایشان نیست
 و شواهد عقل و نقلی بر قیاض نفس بعد از مفارقت بدن بسیار است و کتاب
 مطالب العلیه که از مصنفات امام فرزندی است بر بسیاری از آن اشغال دارد
 و کافی است بر باب مَدَّ لَوْلَا یَا کَرِیْمُ و لَا تَحْسَبَنَّ الَّذِیْنَ قَالُوْا لَیْسَ بِلَآئِهٖ اَمْوَالُنَا
بِالْحِیَابِ وَعَنْدَ رَبِّهِمْ یَرْوْنُ مِنْ حِجَابٍ بِالْاَشْهَادِ اَللّٰهُ مِنْ خَلْدِهِ وَلَسْتَ تَشْعُرُ
بِالَّذِیْنَ لَمْ یَلْبِقُوا بَعْدَ مِنْ خَلْفِهِمْ اَلْحَقُّ بَلْ یَسْتَعْرِضُوْنَ یعنی
 مبادای محمد آنرا که بعد از نبوت گشته شده اند و راه خدای گدایشان مرده
 بیکایشان نه که گمانند نزد پروردگار خود زوری داده میشوند از نیوهای شربت در
 صالحی که شادمان و خوشگانه با آنچه عطا کرده است خدای تعالی بدیشان از فضل خویش
 و شادمان میشوند میثاق ببا که هنوز در زمینند و اگر بایشان از پس ایشان
 و امیدوارند که بدیشان رسند و در کرامت بایشان شریک شوند یا شادمان
 میشوند با آنکه بر احوال افرود بر اختلاف اطلاع یافته یقین میدهند که هیچ ترجمه نیست
 برایشان از آنچه از پیش ایشان خواهد آمد و نخواهد بود که اندوختن شود و زیارت
 و نیت آنچه در آن گذارند نفس است از این عباس که حضرت رسالت هم حجاب را گفت
 چون برادران شمار و از حد بشدند حضرت عنایت بایشان را در احوالشان

سزایای دای و او که در جوی نیست طران کنند و بر شاخهای طوبی آهسته سازند
 و از جویبار فرو و سبب خورند و بوقت استراحت رجائیه خوانند ایشان قناری
 زترین باشد در سایه با بهر عرش آویخته و ایشان میگویند خداوند که جز در برادر
 و یاران مادران سعادست که باقیایم در غایت ایشان و در این دنیا
 کرد و حجبها را برای تعریف حال ایشان ترغیب این آیه را در اندام خود و بختی که شده اند
 پدر جبار اندازی که از شد او در حقیقت نه در خواست که مراد از دنیا نیست نادیده
 باده شربت شهادت بحسب پند آن سید که حکم از دنیا برینو بر رفته که آنه کان از جوی
 ممنوع باشد گفت بر خدا یا از سعادست حال و غایت پندال که مراد او دایه بداران و را
 نکران این آیه نازل شده اند اعلم امر دوم آنکه بعد از معاقبت بر تعلق میگیرند
 به نجای مثنای که در هیئت و صورت مشابه بدنهای اصلی هستند چنانچه موشیه
 و حکمای نلوق بر آن رفته اند و در حدیث سابق نیز اشعاری بر آن بوده اند از احادیث
 که از ائمه منقولست مستغفار میشود آنست که تعلق نفوس بهشیاع نه کرده و علم
 برزخ که مابین موت و قیامت است خواهد بود و در صورت استیلاج نه کور
 تنم خواهند داشت و حاصل طرد لذت نخواهند نمود تا قیام قیامت بعد از آن
 از اشعاری نه کور بیدنهایی اصلی خود خواهند کرد و بچی بچند و دنیا بودند جلوه کردند
 شد در روایت کرده است هیچ بزرگوار محمد بن یعقوب بکلی در آن ترک است بنابر
 آنکه کتب کافی از امام جعفر صادق علیه السلام که آن الاموال فی صفة الاجاب و نه خود نموده

تنجات و تناسل ما ذاقه دست افرود می ناک الازم نقول عوایان را نقول
 من هول عظیم هم بگویند ما فعل فلان ما فعل فلان مان قلت لهم نرکته جبار خود و
 ان قلت لهم قد حکمت قالوا قد هموی همی یعنی مرستی که در و حمای این بی
 بصفت جسد های ایشان و در دخی اند و در پشت بکیرا از شیبند و از یکدیگر
 جزای پند پس چون روزوار بدن معاقبت کرده بر ایشان وارد شد میگوید یک
 از ایشان که بکنداریه را که دل با خود آید که از هول عظیم خلاص شده روی
 عا آورده است بعد از آن از هر بر سر من که فلان جبر و دقلا نه بچه عمل اندام خود
 بین که در جواب ایشان گوید او را زنده که هشتم امید آمدن و در حینند اگر گوید
 هلاک شد میگویند سویی یعنی خود رفت و رفت کانی از آنکه بختی
 شد چه اگر از این بهشت می بود با طبع می شد و در کتب کافی از امام جعفر
 روایت شده است که آن ارواح المؤمنین فی محراب نشسته باشند یا کلمون من طما
 و برزخون من سرایها و یعولون ربا اقم لنا الت عذو ایچنا ما وعدنا و اظمت
 باوین آفر تا یعنی بر بسته کرد و حمای مؤمنان در جویهای بهشت اند و از طما
 بهشت شاول پناهند و شرابهای بهشت را بران مند و مر گویند بر و و کایا
 ساز و اسطفا قیامت را و ه فاکن بوعده که با کرده و طعی ساز و خمار باوین ما
 با این که کفران بر خلاف این روایت شده است یعنی روایت شده است
 که آنها در جویهای و قناری خواهند بود و خوش ایشان طعام و شراب و نرک خواهد

در معرض انکار است بجهت و تحقیق علت هر یک کما یزانیان کرده اند بواسطه
 کذا ایشان قایل شده اند بآنکه روح از جن اشیای مبدی و مرکباتی می باشد و لازم
 آنکه در میان جمیع کائنات متفق علیه اهل اسلام است متناهی باشد چنان نزد بسیاری
 از اهل اسلام بر آنست که بواسطه آنست که ایشان نفوس طایفه انسانی را قدیم
 مروند و مرکبند روح در همین عالم کون و فانی و از بدن اول بدنند و یک صغری
 یا فکلی اشغال می باشد و بعد از جمیع آنکه از غریزات و غریزات و غریزات
 بآن خرد داده قایل نیستند چنانچه نام فراموشی و کلمات نهایت القول بقیع کاین
 منع کرده است و بیزه عبارت از آن المسلمین بقول کون مجرد است و در
 الی الابد ان لانی فی هذا العالم و انما یختره بقول الله ربنا و تو الله ربنا و تو الله ربنا
 و یقولون الاخرة و الخلد و انما یقولون و انما یقولون و انما یقولون و انما یقولون
 از دلایلی که در این عالم و از باب متناهی ارواح را قدیم مروند و مرکبند باز در همین عالم
 نقل به بدنه های دیگر خواهند نمود و متکثر از غریزات و غریزات و غریزات و غریزات
 اهل اسلام حکم کذا ایشان کرده اند بواسطه آنست که هر یک که تفرق بسیار است
 میان متناهی کرب کذا ایشان است و میان آنچه اهل اسلام بآن قایل شده اند و
 الطایفه ای **انچه** باید دانست که آنچه در بعضی احادیث احادیث آمده است
 که شجره ای که نفوس طایفه بعد از فراق بدنان ما و ام که در عالم برزخند تا آنها متفق
 میگردند احیاء میشوند بر صورت بنمای عصری که کذا ایشان صله صله میزنند و

و یکدیگر سخن میکنند و از آنکه شرب لبث میزنند و بسیار است که در هوا می باشند
 میان آسمان و زمین و در روی هوا یکدیگر ملاقات می نمایند و یکدیگر را می شنند
 و امثال این امور که دلالت دارد بر نفی حقیقت از ایشان و اثبات لوازم
 حقیقت از برای ایشان بنا بر آنکه در کلی و غیر آن از اهل المؤمنین و اولاد اطهار
 اخضر که در بنی عصمت را ما مست فایزند و اوست آن جنود رسیده عطا
 آن کردند که اشیا که در کائنات جمیع آنست و در گذشته اند و بطاعت
 مجزوات رسیده بلکه ایشان دو جنین اند و بواسطه آن میان جمیع آنست
 مجزوات و مؤمنان متناهی است آنچه طایفه از اکار حکما گفته اند که در وجود عالم
 مقداری است غیر عالم حق که بواسطه آنست میان عالم مجزوات و عالم باطن
 زبان لطافت است و زبان کثافت و در آن عالم در اقسام و انواع اعراف را
 از حرکت و سکات و آواز و طبعها و دویها و غیر آن شجره ای مثالی هستند که کثافت
 خود قاعیند و تعلقی دارند آنرا داده و آن عالم است و بسبب و جهانبست فرائض
 که ساکنان آن بر طبقات مختلف متفاوت اند و در لطافت و کثافت و خوش
 رویی و سراسر و زشت صورت و در ایشان را در آن بدنهای مثالی جمیع حواس
 طاهره و باطنی موجود است که آنها را در آن لذت و الم می نمایند از نعم نعمان
 و روحان استقام می نمایند و مولانا قطب الدین محمد علامه در شرح حکمت اشراق قول
 بوجود این عالم را باطنی و اولیا و بزرگان حکما است داده است و آنجا که بزرگان
 از بر این عطا بر وجود آن قایل نیست و لیکن بعضی علما بر نقل بائید یافته است و

کتابخانه مسجد نبوی
اهدائی
کتابخانه مجلس شورای اسلامی

۵۸۱
۲۱۴

عرفان و احیای حال و دعوی ثبوت آن بجا بدارت و قدیم نموده اند و بیش بدارت
کشفه اثبات آن کرده و طایفه بدارت که از باب رها و روحانی در کمال طالب
و دریافت حقیقت اشیا مانند پایداری از احیای رها و جسمانی بر بلند بین
منهاسی و اجتماع را در آنچه دعوی ثبوت آن منتهای در تحقیق عالم
فلکی و ازل است که تصدیق غایبی و اجتماع را نیز در آنچه خبر میدهند
آن از امر عالم قدوسی و ملکوتی و اسد و کبیر علی نقل عالم
الامور من المنقول والمفعول انه فعل المیز و علم المصوب

مبدء منافع الالوان و اما اتم الکلام خادما
تدعی و تفسیق الاقام و مصلحت
رسوله سید الامام و آله
البررة الکرام و صلوات
و تسبیح

تم هذا الكتاب في يوم الثلاثاء تاسع شهر ربيع الاول

سنة خمس و مئتين و العتس

الطهر النبوي عبد الله المصطفى

ابن بک شندی

اللهم اغفر لي خطيئتي و کلماتي و کتبتي و کتبتي و کتبتي

یتق مع منه و یجمع

للمؤمنين و المؤمنات

بسم کتاب مال محمد

کتابخانه مسجد نبوی
اهدائی
کتابخانه مجلس شورای اسلامی

کتابخانه مسجد نبوی
اهدائی
کتابخانه مجلس شورای اسلامی

کتابخانه مسجد نبوی
اهدائی
کتابخانه مجلس شورای اسلامی

کتابخانه مسجد نبوی
اهدائی
کتابخانه مجلس شورای اسلامی

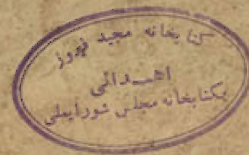
کتابخانه مسجد نبوی
اهدائی
کتابخانه مجلس شورای اسلامی

کتابخانه مسجد نبوی
اهدائی
کتابخانه مجلس شورای اسلامی

کتابخانه مسجد نبوی
اهدائی
کتابخانه مجلس شورای اسلامی

کتابخانه مسجد نبوی
اهدائی
کتابخانه مجلس شورای اسلامی

۹۷



نور